به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

کشف الحقایق

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی را سزاست که بقدرت کاملهٔ خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفرید و از آن اقسام
نوع انسان را بتحفهٔ فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بفحوای فضلنا بعضکم علی بعض یکی را بر دیگری بمرتبهٔ افضل و اعلی نهاد و هر احدی را لعطای صحتیکه
مایهٔ حیات است با مور دینی و دنیوی دستگاه و افزاد قطعه پادشاهی که پادشاهان را * پادشاهی
ز فیض نعمت اوست * این همه عرض و طول حشمت و جاه * ریزه ها از نوال و رحمت اوست *
و درود و نا معدود طبیبی را که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم طب را
بر علم منقول و معقول افتخاری پیدا است و از قانون اسلام و ذخیرهٔ احکام او علیلان علل ذنوب
و جهول را صحت کامله هویداست قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک * که بر بساط شرف
شهسوار کونین است * زهی بلند کمانی که در صف دعوی * همه نشانهٔ او قلب قاب قوسین است *
و صد هزار تحفهٔ تحیات بر اولاد معظم و آل مطهر و ازواج مکرم و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید
العرب و العجم نثار باد اما بعد حقیر پر تقصیر اثیم محمد سلیم المتهم بالطبیب ولد حکیم محمد عظیم خان مرحوم
خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان دام ظله متوطن شاهجهان آباد بر خواطر ارباب فراست
و ضمائر اصحاب دربست لمنکشف و هویدا میگرداند که روزی دوستی از دوستان صادق و محبی
از محبان واثق برای تالیف مختصری که حاوی اکثر مسائل ضروریهٔ طب و مشتمل بر قواعد متعارفهٔ علاج

بعبارت سلیس نگاشته آید ایمائی فرمود عاصی اگرچه بمکروهات دوران که هر فرد البشر را تا زمانه حیات مستعار
بهیچ نهج استخلاص از آن نیست پابندی میداشت امّا از انجا که رنجانیدن دل دوستان جهل است حاشا معذرت
وانکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمت و قانونچه و مقاصد الاستقام
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی و حل الموجز و نفیسی و زبده و اسباب و علامات
و شرح آن و حاشیه شرح اسباب و علامات مولفه جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادر زاده جناب
حکیم اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعه جناب حکیم اجمل خان صاحب مدوح
که این نحیف را سلسله فرزندی و تلمیذی با نجناب مربوط است و تقویم الابدان و سبعه و تذکره
و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حبلة البرء جالینوس و سدیدی و زهر و ذخیره و یاقوت
احمر و دافع العلل و غیره مسائل و معالجات با نتخاب در آورده به **تکشیف حکمت** که سال ۱۲۷۰
آغازش توان **گفت** موسوم نموده دیباچه را مزین و مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور فیض
گنجور خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود والاحسان خورشید فلک دادبخشی و کامرانی کوکب اوج جهانبانی
و کشورکشائی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض مرحمت و الطاف معدن جود و سخا منبع کرم و
عطا گلشن بهار عنایت و اکرام سرو جویبار تلطف و انعام گوهر عمّان عاطفت و نوال یاقوت بدخشان
عطوفت و افضال راجه راجگان مهاراجه ادهیراج جناب سری سوائی مهاراجه رام سنگه بهادر دام حشمته
و ملکه **قطعه** آنکه فیض ترحم عامش ✤ در جهان رحمتیست یزدانی ✤ نوبهار نظام عالم را ✤ دست او
چون سحاب نیسانی ✤ و چونکه این بی استطاعت قلیل البضاعت را سلسله ملازمت بآن بارگاه
ثریا جاه مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق که این مختصر منظور نظر اکسیر اثر حضور لامع النور
محتشم الیه گردد و التجا از مبصران جواهر زواهر علوم و فنون آنست که اگر بمقتضای فعل الانسان
لایخلو عن الخطاء جائی سهو و خطا راه یافته باشد معاف فرمایند **بیت** بپوش گر بخطائی رسی و
طعنه مزن ✤ که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ✤ و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سته قانون و یک خاتمه
و من الله توفیق الاتمام مطلوب **مقدمه** در حد طب طب علمیست بقوانین که شناخته میشود
از و احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و استرداد آن
در حالت زوال موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنکه گفته شود در طب
که اقسام حمیات سه اند و امزجه نه و عملی آنکه گفته شود در طب که در اورام حارّه واجب است که اول تبرید و تسکین
برود و ابتدا از روادع نظر میگویند هر دو قسم را بیانی نسبتی علمی و عملی و ازین نسبت این هر دو بعلم

طب است و طب علم است پس مغایرت نیست درمیان منسوب و منسوب الیه لازم می آید نسبت شی بنفس شے و این محال است جواب مراد از علمی لعملی است یعنی شناختن علم عمل مثل علم لفصد و مراد از عملی نفس عمل ست مثل فصد کشادن و دواع دادن پس وقتیکه غریب ثابت شد نسبت کردم علمی را بعلمی و عملی را بنفس عمل **قانون اول در قواعد طب** مشتمل بر دو مقاله **مقالهٔ اول** در قواعد قسم نظرے و آن مشتمل ست بر سه اجزاء **جزو اول** در اسباب و آنها چهار اند مادی وصورے و فاعلی و غائی و وجه حصر قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حامل میشود بآنها صحت بدن انسان و از ان انچه بسیط اند ارکان اند و آنانکه مرکب غلیظ اند عضاء اند و آنانکه لطیف اند ارواح اند و آنانکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صورے برای صحت مزاج و قوے والتیام اعضاء است و اسباب غائی برای صحت فعال اند و این هر سه اسباب را امور طبعیه نامند زیراکه طبیعت بمنزلهٔ مکین است و بدن بمنزلهٔ مکان و بغیر این هر سه اسباب وجود بدن محال و نسبت مکین بمکان ضروری است از ینجهت این امور را بطبیعت منسوب کردند و بقول بقراط طبیعت قوت مدبرهٔ بدن است بی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند و باید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه پس آن اسباب ضروریه اند و اگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند و اگر محتاج اند بعض ازمنه جمیع افراد آن انسان اند و اگر محتاج اند بعض ازمنه بعض افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج نیند بسوے آنها بعض افراد و نه جمیع افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند آنکه اسباب غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند و گاهے غیر مضاد چنانچه مفصل بیان می آید. اما ارکان و آن اجسام اربعهٔ بسیطه و اجزاء اولیه برای موالید اند و هر یک از ان یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب نهایت بود و یا طالب جهت انچه طالب غایت جهة محیط ست آن آتش ست و انچه که متوجه جهت محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب و انچه که طالب نهایت مرکز است آن خاک ست و هر واحد دو کیفیت دارد یکی کیفیت فاعلی دوم منفعلی پس **کیفیات** فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه حرارت و برودت در ضد خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکند و رطوبت و یبوست در ضد خود فعل میکند لیکن در حرارت و برودت فعل نمی کند از ینجهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله و

رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است **تعریف آتش** نار جسمیت بسیط عنصری لطیف خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمر است **تعریف هوا** باد جسمیت بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش **تعریف آب** ما جسمیت بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل بر جامد بودن آب اینست که چون تمازت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد **تعریف ارض** خاک جسمیت بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکه اطبا دلیل آورده اند بر حرارت آتش که آتشیکه نزد ماست حرارت او ظاهر است پس نار بسیط که در حیز خود است او باعتبار این اولی خواهد بود و دلیل یبوست آن نگذاشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث وغیره را و دلیل بر حرارت هوا خفت و لطافت اوست و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذاشتن او را **سوال** هوا اگر گرم است ابدان ما یان را چرا سرد محسوس میشود **جواب** هوا اگرچه گرم است لیکن بنسبت ابدان ما یان سرد است از ینجهت سرد محسوس میشود **دلیل** بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنهاست و **دلیل** بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و هرگاه فارغ شدیم از بحث ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند

فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقت حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از مادهٔ معادن و مادهٔ معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج عناصر زیرا که بخار اجزاء هوائیه اند و مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار مائیه که لطیف بحرارت میشوند و دخان اجزاء ناری اند که مخلوط میشوند با آنها اجزاء صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند

فصل در حدوث موالید بدانکه موالید بقول جمهور بسه قسم منقسم میشود و صاحب مجمع الحکمت مینویسد که آنها چهار اند اول معادن و آن منحصر اند در پنج قسم یکی اقسام حجریه دوم زیبق سوم اجسام منطرقه چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس میشوند آن وقت اختلاط می یابند هر دو اجسام باختلاطات المختلفة فی الکیف و الکم پس اگر بوقت اختلاط دخان بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد

یاقوت و زیبق و زرنیخ و از اختلاط زیبق و کبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند ذهب و فضه و نحاس
و حدید و خارصینی و سرب و قلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال
در مادهٔ معدن زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ معدن موجود بود آن وقت مادهٔ مذکور مستعد خواهد شد
بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد دو قوت غاذیه و نامیه و مولده و حادث خواهد شد ازو نبات
موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که مادهٔ مرجان حجر است بدلیل آنکه بعد مرور
مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود و هرگاه که حاصل خواهد شد
اعتدال در مادهٔ نبات زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ نبات موجود بود آنوقت مادهٔ مذکور مستعد
خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد دو قوت مدرکه و محرکه پس حاصل خواهد شد ازو
حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصف لحمی و نصف ارضی بود
و بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت و بدانکه حیوانات درنده و طیور از مادهٔ اجسام مشتعله و
حیواناتی که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از مادهٔ اجسام حجریه و حیواناتی که اجسام آنها شبیه
سیمیت از مادهٔ زیبق و حیواناتی که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام ملحیه و حیواناتی که بار گران
می بردارند مثل شتر و ثور از مادهٔ اجسام منطرقه متولد شده اند و وقتیکه حاصل خواهد شد اعتدال در مادهٔ حیوان
زیاده ازان اعتدال که در مادهٔ حیوان موجود بود آن وقت ماده مستعد خواهد شد بر قبول نفس ناطقه
و حادث خواهد شد انسان **چهارم مرکبات ناقصه** بدانکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد
بر سطح ارض ازو بخار یا دخان یا هر دو معاً مرتفع خواهد شد اما بخار پس اجزای مائیه آن بسبب شدت
حرارت شمس اگر بتحلیل روند مستحیل به هوا شوند و اگر اجزای مائیه بتحلیل نروند و بخار بسوی فلک
مرتفع شود پس اگر رسد در طبقهٔ زمهریر و در طبقهٔ مذکور برد قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن
برد بآن رسد نازل شود ثلج و اگر نرسد نازل شود ژاله و اگر در طبقهٔ مذکور برد قوی نبود بخار کثیف مجتمع و
متقاطر گردد و بخار مجتمع مسمی بسحاب شود و متقاطر بمطر و اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت در طبقهٔ مذکور
نرسد پس اگر از برد شب جامد گردد مسمی شود بصقیع و اگر جامد نگردد در طل خوانند و اگر بخار کثیر بسته گردد
مسمی شود بسحاب و اگر بسته نشود نام نهاده شود بضباب اما دخان هرگاه مرتفع شود بطرف جو و بند
گردد در میان سحاب پس آنچه ازو بلند شود باعلی می درد سحاب را و ازدریدنش آنچه آواز هولناک
پیدا آید رعد است و آنچه از حرکتش روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعله
بسبب کثرت امتزاج اجزای ارضیه بر زمین می افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف

در حیز نار رسیده بر وشن گشته مستحیل بنار میشود اما اول طرف اعلی آن روشن میگردد بعده رفته رفته
طرف آخرش پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص مستحیل میشوند از نظر غائب میگردد لیکن دخان غلیظ
تا مرور ایام و ماه ها بقدر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار شده مسمی
میشود بشهاب و بصورت کواکب مدار و گیسو دار و بصورت نیزه ها و حیوانات شاخ دار و غیره میباشد
و گاه دخان در حیز نار نمیرسد و منقلب بهوا میگردد اما وقتیکه بخار و دخان معاً مرتفع شوند پس اگر
غالب بود بخار بر دخان و در روی حرارت معتدله اثر کند و حاصل شود حلاوت پیدا خواهد شد ترنجبین
و اگر دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد خشکنگبین و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود شیرخشت
و بدان وقتیکه بخار قلیل بارض محتبس شده میل بطرف جهت خواهد کرد از برودت ارض سرد شده
منقلب بآب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد و انشقاق
ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل
بطرف جهت میخواهد نمود حدوث زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق
ارض و حدوث آواز هولناک و ظهور شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند
که متولد میشود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند برئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم میشوند بدو قسم مهیی و مودی و
غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشد و بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیی آنست که چیزی را مهیا نماید برای قبول
فعل مخدوم خود و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در و فعل کرده باشد او را از و نقل کرده
بسوی دیگر اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه و غیر مرؤسه اعضاء اند که بسوی آنها قوتها از اعضاء رئیسه جاری نمیشود یعنی در ذوات آنها
شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه از و تمام میشود پس بدانکه برای بقای
شخص اعضای رئیسه سه اند اول کبد دوم قلب سوم دماغ و رئیسه حسب بقای نوع انثیین و هر سه
مذکوره اند اما مهیی چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و ماساریقا برای کبد و شبکیه برای
دماغ و اوعیه منی برای انثیین و مودی چون شرائین برای قلب و اورده برای کبد و اعصاب
برای دماغ و احلیل برای انثیین و مرؤسه چون کلیه و لحم حساسه و غیر مرؤسه مثل عظام و منقسم می شوند

اعضا بمفرد و مرکب مفرد آنست که هر جزو محسوس که از و گرفته شود در اسم وحد بکل مشارک باشد و مرکب
بخلاف آن اما اعضای مفرده عظام و غضروف و غشا و وتر و رباط و شرائین و اورده و عضل علی
رای البعض و شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین است و بدانکه شعر و ظفر و لحم و شحم و سمین را اعضای متویه نامند
و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آن نهایا اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود
مثل چشم یا ثالثه بود مثل وجه یا رابعه بود مثل راس و این همه را اعضای عالیه گویند اما البعض از اعضای
مرکبه آلات حیات و تنفس اند مثل قلب و ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیافرغمه و بعض الات غذا
اند چون فم و لسان و لوزتین و شفتین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعاء و ثرب و کلیتین
و مثانه و بعض آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعض آلات تناسل
مثل انثیین و قضیب و رحم و بعض آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضوی منوی
غیر حساس صلابتش بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ
اوست و جمله استخوان بدن انسان در تعداد علی ما فی القانون بعد الرحم ۲۴۸ اند
اما جمجمه مرکب است از هفت عظم چهار مانند دیوار قائم هر یک از هر چهار طرف الا استخوان
پیشانی که از قدام مثل دیوار رخدار قائم است در سر اطفال دو لخت می باشد و بجوانان استخوان واحد
و از استخوانیکه بسوی راست قائم است متصل بسوراخ گوش استخوان مثل شاخ بر آمده و شاخیکه
از استخوان رخسار راست نمودار شده پیوسته است و بهمین نمط از استخوان چپ و سیکی بمنزله سطح
است که آنرا قاعده دماغ نامند و از و دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت
چپ به نهجی بر آمده اند که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و دو بمنزله سقف اند که آن را قحف
گویند کما هو مشاهد تنها اما فک اعلی مرکب است از چهارده عظام دو برای حنک و دو استخوان برای
رخسار و پنج برای بینی و پنج استخوان برای خانه های چشم کما رأت عینی اما فک اسفل پس برای
آن در اطفال دو عظم اند و بجوانان استخوان واحد و در او سی و دو دندان مرکوز اند کما نظرت
و اختلاف است در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان هر یک بر اثبات
مطلب خود دلیل می آرد آنانکه استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از سائیدن تیز اینان
آن الم پدید آمدی و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان بودی
از ترشی حذر نشدی لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در
بیخهای شان منبسط و پیوسته اند بباعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما عنق

مرکب است از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکبست اما صدر
موافق تحریر متقدمین مرکبست از هفت استخوان و در آخرشان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل
مسمی به عظم الخنجری می باشد لیکن مولف باطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان صدر را بچهار
استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طویله بودند و یکی بفم معده مستدیر الشکل فی الاسفل اما ظهر
مخلوق است از دوازده فقره و بست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن مرکبست
به پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبا متقدمین مرکبست از سه فقرات و بفقرات عجز دو عظم مسمی به عظم عانه
پیوسته اند که اطراف اربعه شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام مسمی است بعظم عانه و جهت
خلف مسمی است بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بخاصره و جهت اسفل مسمی است به حقنة الورک لیکن مولف بجای
فقرات عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب بشش فقرات بود الا در میان آنها درزی
و فصلی نبود بخلاف فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب بشش فقرات
که درمیان آنها درزها بودند اگرچه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده
نمود اما عصعص مخلوق است به سه فقرات اما دست مرکبست از کتف و عضد و ساعد
و رسغ و کف و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین برای عضد عظمی واحد
و ساعد مولف است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مولف است از هشت
عظم و کف مولف است از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از پانزده عظم اما پا مرکبست از فخذ
و زانو و ساق و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است
و برای زانو عظمی مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکبست از دو عظم
که اورا قصبه صغرا و قصبه کبرا نامند و قدم از عظم نردی و عقب و کعب و زورقی مرکب است و رسغ
مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده
عظام اما غضروف و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از وی و اصلب از سائر اعضاء و فائده
او اتصال عظم است بعظم تا که منع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در آن مفقود
است و جمله غضاریف در بدن انسان چنانچه مولف مشاهده نمود بدین تفصیل اند برای هر دو گوش
دو غضروف و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبه ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و بر راس اضلاع بست و چهار غضاریف و بر فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و در میان فقرات

دو صد و شش عضله یافت اند اما عصب داد عضویست سفید رنگ صلب در شکستن و لین در انعطاف فائدهٔ آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضاء و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم قسم اول از دماغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک[۳۱] زوج و یک فرد است و پوشیده نماند که از اعصاب دماغی اعضاء عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت اعضاء سوای عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت از موخر دماغ رسته اند **سوال** ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضاء تن و بدن از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت اعضاء که دران حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حالانکه در صرع و سکته بخلاف آن بظهور میرسد **جواب** حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح نفسانی است و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا رسیده افتد روح مذکور بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضاء فتور راه یابد اما عضل مولف است از الیاف عصب و وتر و رباط و شظایا که باهم منسج گشته است و فرج که درمیان آنها واقع شده بلحم احمر مملو است و غشا برو محیط شده و فائدهٔ او تحریک اعضاء بواسطهٔ تشنج و استرخاء از معاونت اوتار و فائدهٔ دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان مے نماید و جملهٔ عضلات در بدن انسان صاحب مجمع الحکمت مینویسد که پانصد و نه[۵۰۹] اند و گویند که پانصد و نوزده[۵۱۹] اند و گویند که پانصد و هیجده[۵۱۸] اند و گویند که پانصد و بست و نه[۵۲۹] اند و گویند که چهار صد و نود و نه[۴۹۹] اند لیکن مولف آنچه مشاهده نمود بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت عضله چهار برای حرکت هر چهار طرف و سه برای گردش چشم و بچشم چپ بهمین نمط و برای اجفان هر دو چشم شش[۶] و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده[۱۳] و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار ده[۱۰] و برای هر دو گوش شش[۶] و برای زبان ده[۱۰] و برای حلقوم ده[۱۰] و برای عنق سی و چهار[۳۴] و برای مری ده[۱۰] و برای حنجره ده[۱۰] و برای صدر هشت و درمیان عضل اضلاع شش و بالا معده هیجده[۱۸] و برای مقعد شانزده[۱۶] و برای کتفین دوازده[۱۲] و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار و برای هر دو سرین هیجده[۱۸] و برای فخذین سی و دو[۳۲] و برای ساقین بست و شش[۲۶] و برای قدمین بست و چهار[۲۴] اما غشا جسمیست عصبانی بار باسطے یا مولف از هر دو عریض شدید الرقة صلب القوام سفید رنگ عدیم الحرکت فائدهٔ آن ستر و نگاهداشتن هیئت اعضاء و نیز تشدید آن و حبس حرارت

غریزی نماید و فائدهٔ آن بخشیدن حس مر اعضاء عدیم الحس را امّا وتر جسمیست شبیه بعصب از اطراف
عضل می روید و باعضاء متحرکه برای حرکت دادن ملاقی میگردد امّا رباط جسمیست شبیه بعصب سفید
رنگ صلب زیراکه از عظم می روید و حس ندارد و فائدهٔ آن وصل کردن عظمی را بعظمی و عضوی را
بعضوی امّا شرایین عروق متحرکه مجوفه اند که از بطن ایسر قلب رسته و از لیف عصب مخلوق اند و
آنها حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل
هست و فائدهٔ آن رسانیدن روح از قلب بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه دارند الّا شریانی
وریدی که یک طبقه دارد و بریه رقیقه امّا اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و
از محدّب و مقعر جگر رسته و در جوف شان دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائدهٔ آن رسانیدن
روح طبعی و دم از جگر بجمیع بدن و جمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه
دارد امّا شعر منفعت آن آنست که فضول از بدن بشبه آن مندفع میشوند پس بعض از آن برای
زیب بدن اند مثل شعر راس و لحیه و بعض برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان
و صاحب مجمع الحکمت مینویسد که مثل ظفر بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شعر چنین است
که بخار دخانی که اجزاء مائیه او تحلیل شده باشند و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان تواند شد
دران بمانند پس چون بمسام در آید و زمانی شایسته در و محتبس بماند و قرار پذیرد و از مستحیل شدن
بکیفیت غیر ملائم لهذا انجماد نکو منعقد میشود و موسوم میگردد بمادهٔ شعری و چون رطوبت
بدن لزج و چرب باشد و از عقب مدد رسد از قوت دافعه مادهٔ نکو دراز شده و بر می آید
و جائی که بخار نافذ در مسام بدن نشود یا نافذ گردد ولیکن زمانه شایسته محتبس نماند که منعقد
گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها
قلت تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد نخواهد شد و بدانکه عدم نفوذ بخار در مسام بچهار
نوع است اوّل آنکه مادهٔ آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود و بسبب نقصان
حرارت و نه روئیدن لحیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه خون که مادهٔ بخار
دخانی است کم متولد شود چنانچه سقوط مو در ناقهین و پیران بجهت نرسیدن مدد است سوم
آنکه در بدن رطوبت بخاریه زیاده و مادهٔ دخانی کم باشد و ظاهر است که تا ناریت غالب نبود
بخار سیل بخارج ننماید چنانچه در صبیان از جهت لحیه نمی روید چهارم آنکه منافذ و مسام بسیار
تنگ و باریک باشد بسبب تیبس مزاج کثیف ماده موها نتوانند که از آنها بیرون آید

پنجم آنکه سیلان فضول مانند طمث ودم بواسیر وغیره باعث امالهٔ بخار گردد امّا عدم درنگ بخار دخانی در زهار که متولد گردد بر سه وجه است اوّل آنکه مادهٔ او بسیار رقیق باشد وبدان سبب زود به تحلیل رود وظاهر است که تا کثافت که لازم دخانیت است در بخار نباشد قبول انعقاد موها نمے کند زیرا که بانعقاد درنگ لازم است دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که ماده مستعده زود بر آید وبه تحلیل رود سوم آنکه ماده ومسام بحد اعتدال باشند لیکن بآن اسباب محللهٔ مفرطه از امور بدنیه یا خارجیه جمع شوند وماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند امّا متکیف بودن ماده بکیفیت ردّیه ظاهر است که باعث فساد تکون است زیرا که نمے گذارد که مادهٔ شعر سے تحت جلد درنگ نماید ودر مسام نفوذ کند وبر آید ونیز از احتباس خلط ردی مادهٔ شعری فاسد میگردد امّا ظفر جسمیست بی حس مشابه غضروف فائدهٔ او محکم داشتن سر انگشتان وچیدن اشیای باریک وشگافتن بعض اشیاء وسبب تکون او فضول ادخنهٔ بدنیه است که طبیعت بسمت اطراف دفع مے نماید وجرم او ذی انعطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیاے صلب شگافته نگردد امّا لحم جسمیست که از دم طبعی متولد مے شود وعاقد او حرارت ویبوست است فائدهٔ او تحصین ودفع کردن آفات از ان وپر کردن خلل اعضاء امّا شحم جسمیست سفید رنگ در اعضاء عصبانی مثل ثرب وغیره از مائیهٔ مائیه دم متولد میشود وعاقد او برد است لهذا بر اعضاء عصبانی وداغشیه متکون میشود وفائدهٔ او تربیت اعضاء یابسه امّا سمین واو مثل شحم است که از دم وسیم متولد میگردد وفائدهٔ او تربیت اعضاے یابسه وفرق در سمین وشحم آنست که در شحم رطوبت ولینیت کم مے باشد وسمین بعکس آن امّا قلب عضویست رئیس مؤلف از لحم صلب واقسام لیفات وغشاء صلب که بقاعدهٔ قلب چسپیده واز قلب قدرے جدا است بر او محیط گشته وبقاعدهٔ او برباطات مضبوط مربوط است وشکل صنوبرے دارد وقاعده در وسط صدر ورأس او بجانب یسار است ودو بطن دارد وبطن ایمن محاذ سے کبد که در او خون کثیر وروح قلیل است وورید جهت رسانیدن دم لطیف از کبد باو متصل گشته وبطن ایسر اکبر است از بطن ایمن که در او روح کثیر ودم قلیل است وآن را شغاف القلب خوانند واز و دو شریان یکے شریان وریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده ودیگرے شریان عظیم که اصل جمیع شرائین است طالع شده ودر میان بطنین قلب منفذیست مثل قمع جهت تلطیف دمی که از بطن ایمن بایسر مے رود که آنرا دهلیز القلب خوانند واز هر دو طرف قلب اقرب بقاعدهٔ آن

که موضع دخول نسیم است دو زائده اند که بروقت انقباض قلب مسترخی میشوند و بروقت انبساطش
کشیده مے گردند و آنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب از لحم سخیف وردی اللون
و در ذات خود حس ندارد لیکن غشای قلیل الحس برو محیط است و شکل آن تنور اسا است
و بدو حصه منقسم گشته یکی بطرف یمین و دیگرے بطرف یسار حصه یمنی بسه شعبه منقسم گشته و حصه
یساری بدو شعبه و مجموع بگرد قلب برآمده و فائدۀ آن ترویح قلب است بواسطۀ جذب هوا و تعدیله
هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار دخانیه مے کند اما قصبۀ ریه عضویست مزماری مشکل
مرکب از غضاریف مدوره که دوائر آن غیر تامه اند و برو غشائیست محیط و محلش قدام مری است
و فائدۀ آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکے از پیش
که مسمی برزورقے و دو دیگر از خلف مرے اند یکے را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند و
دیگرے را مکبی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که در وے
نرود و این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او صاف
نمودن هوا از دخان و غبار است و بصوت مدد مے بخشند اما دیافرغمه عضویست مؤلف از
جوهر لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر انبساط و انقباض مدد
مے بخشند و در میان آلات تنفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم
سفید و عصب حساس و شرائین و اورده و غشائیکه متصل است بغشاء مرے و در اصل
او قطعه غددے اند فائده او تقلب طعام و مدد بخشیدن ببلع و قوت تکلم باو حاصل می آید اما
لوذتین دو جسم لحمی عصبی غددے اند که در اصل زبان رسته و فائدۀ آنها منع هوا است از آنکه
دفعتاً نفوذ کند اما شفتان عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و فائدۀ
آن مدد دادن بتکلم و حفظ ممضوغ و ستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و غشاء
و از ابتداء حلقوم ابتداء نموده بعظام القص منتهی میشود و موضعش خلف قصبۀ ریه است
اما معده جسمیست مستدیر الشکل مؤلف از لحم و شرائین و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجے لحمے و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد
و از طرف یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل بعظم خنجرے است که این عظم از لحم مستور است و در
قعر معده مائل بطرف یمین قدرے لحم است و فائدۀ آن هضم غذا است اما کبد عضویست رئیس
هلالی شکل مرکب از شرائین و اورده و لحم و حس ندارد لیکن غشاء ذی حس برو محیط است

که برازاست ولطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد وهضم دوم درجگراست وآن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند وازین نضج حاصل میشود شئ مانند رغوه واو صفراست وشئ مثل رسوب
واو سودا است وشئ مصفی واو دم است وشئ خام وآن بلغم است وفضلهٔ این هضم براه گرده
ومثانه که بول است مندفع گردد ولطیفش بعروق میرود وهضم سوم درعروق است واو عبارت
است از استحالهٔ اخلاط باعضاء وآن را رطوبت ثانیه گویند واین از دو نوع خالی نیست یکی آنکه
فضول بود وبدن را ازو حاجت نیست وآن قائم مقام اخلاط ناطبعی است واخراجش مفید دوم
آنکه بدن را با وحاجت بود وآن بر چهار قسم است یکی آنکه درعروق صغار ودقاق موجود است دوم
آنکه مستحیل میشود بجوهر بحسب مزاج ومقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزلهٔ طل یعنی مثل شبنم
دراعضا منتشر است چهارم آنکه التیام والتصاق اعضا باوست وهضم چهارم دراعضا وآن
عبارت است از استحالهٔ رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشوند در دوازده
ساعت طبی بدین طریق که استحالهٔ معده لشش ساعت ودیگر استحالات بدو دو ساعت منتهی
میشوند واگر فرض کنم که مقدار کل اخلاط بست وچهار جزو است پس نصف ازان یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود وثلث جزو یعنی هشت جزو بلغم وربع جزو یعنی شش جزو صفرا واز صفرا ثلث
جزو یعنی یک جزو سودا وباید دانست که اخلاط چهاراند اول دم واو گرم وتر است دوم صفرا واو
گرم وخشک است سوم بلغم واو سرد وتر است چهارم سودا واو سرد وخشک است وهر یک ازین
هر چهار طبعی بود یا غیر طبعی پس دم طبعی واو فضل ترین اخلاط است معتدل القوام طعم او شیرین
ورنگ او سرخ است وفائدهٔ آن تغذیه بدن تنها یا بخلط دیگر دوم غیر طبعی واو چهار گونه است
یکے آنکه زیاده شود در تعداد دوم رقیق القوام وآن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود لطف
زرد بر خون پیدا باشد واگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام واو از آمیزش
سودا وبلغم میباشد اما از سودا اکثر بود واز بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مائل بسیاهی باشد
واگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند چهارم متعفن وسببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده
کند وبلغم طبعی طعم او مائل بشیرینی وفائدهٔ آن تر داشتن وبا خون ممزوج گشتن جهت غذای
دماغ وخون شدن وقت فقدان خون وبلغم غیر طبعی وآن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی
طعمش نمکین بود واو مائل بحرارت ویبوست باشد زیراکه از آمیزش صفرای محترق حاصل
می آید وآنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش واو مائل به برودت

ویبوست است سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود واو نیز مائل ببرودت ویبوست است که
سودا بادی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم تفه
که خالص البرد وخام باشد زیرا که مادهٔ آبی برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه
بود وغلیظ باشد لیکن رطوبت درو باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی مشابه گچ وآن از همه اقسام غلیظ تر
است که رطوبت او بتحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق ورطب است نهم بلغم
مخاطی دهم بلغم خام سرد ومختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است واگر غیر محسوس باشد
بود خام وصفرای طبعی رنگ او مائل بسرخی وزردی بود ودر جگر بدو قسم منقسم میشود یکی همراه خون در عروق میرود
برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند وغذای بعض اعضا مثل ریه میگردد وتقطیع اخلاط
لزجه نماید قسم دوم بمراره رود واز انجا بامعا ریزد جهت غسل او وصفرای غیر طبعی
واو بر شش نوع است یکی مره دموی وآن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ
او چون آب گندنا بود واو باذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری واین نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد ورنگ او زنگاری گردد چهارم مره صفراو
آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد ورنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگ وقوام آن مثل زردهٔ بیضهٔ
مرغ بود وآن از آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه وآن را صفرای سوداوی نیز
گویند وآن از آمیزش سودا احتراق یابد وبدانکه احتراق اخلاط عبارت از انست که اجزای
رقیق ولطیف بتحلیل روند وانچه باقی ماند کثیف گردد وسودای طبعی وآن درد خون طبعی
است طعمش میان حلاوت وعفوصت بود وآن در کبد بدو قسم منقسم میشود قسمی با خون
برای تغلیظ دم بعروق رود وغذای بعض اعضا گردد مثل عظم وقسم دوم بطحال رود واز انجا
بمعده ریزد جهت دغدغهٔ غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید وسودای غیر طبعی واو بر سه
نوع است یکی آنکه از احتراق اخلاط بود واین قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از سرد خارجی
یا داخلی خلطی که از اخلاط منجمد گردد سودای غیر طبعی است واین قلیل الوجود است سوم آنکه درد
خون ناطبعی بود وهر خلطی که از اخلاط احتراق یابد سودای غیر طبعی بود اگر خود سودای طبعی
احتراق یابد پس سودای دموی واین قلیل الفساد است وانچه احتراق او تمام نبود طعمش شور
مائل بشیرینی وانچه احتراق تام یابد طعمش تلخ گردد سودای صفراوی واو کثیر الفساد است
لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ وسودای بلغمی انچه از مادهٔ لزج باشد زود تحلیل نشود

خایه و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده اما **قضیب** مرکب است از اعصاب
و شرائین و اورده و عضلات و خلل او مملو است بلحم قلیل و او بعظم عانه رسته و اصل او رباطیست
و فائده آن ایصال ماده برحم باشد و حس بسیار دارد و سیما حشفه آن و طول او اقل از شش
انگشت صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و نعوذ او آنست که شرائین آن بروح
و اورده آن بدم و تجاویف بریح ممتلی شوند اما **رحم** جسمیست عصبانی ذی عنق تا بفرج
منتهی میگردد و در اصل آن ذو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه
دارد و مشابه بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد
و فوهات عروق بدو متصل شده اند برای فضله طمث و تغذیه جنین مجری دارد محاذی الفم فرج
جهت خروج جنین و فضول منویه و بر فم آن غشائیست رقیق که ازاله بکارت بآن کنند و رحم
در ایام حمل فراخ تر گردد و فضله طمث در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را جذب منی شوق
مفرط است و از ینجهت بوقت مجامعت فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد **کیفیت
تولد جنین** بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال
متغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در و غلیان و بروز سوم
یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم نقطه بالایش پدید آید و آن
نقطه دماغست و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور مے یابد و آن جگر است و بروز هفتم نقطه
چهارم که محیط بر مجموع میباشد مسمے بمشیمه ظاهر میگردد و نطفه موسوم میگردد برغوه اختلافیست
اطبا را در انکه اول از همه اعضا کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی که اول تکون یابد
قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبر دیدش صاحب مجمع الحکمت
مینویسد **قوله** غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع والاعضاء اللحمیة متاخرة فی الوجود
انتهی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدا اعصاب است و
رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدو نشو نمو جنین و تغذیه
آن محال است و نزد بعضے سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در و متغیر میگردد و بسرخے در جاری میشود از راه سره دم طمث بآن و این حالت تمام میشود در
چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز را تمام یابد حالت چهارم آنکه
مضغه گشته صلب گردد و ترشح دم طمث و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد میشود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و بنیه تمام میشود و در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابند و این تمام میشود در پنج روز و بعده بمرور هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز روح حیوانی متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد صد روز روح حیوانی قدرے در دماغ میرسد و جنین بواسطهٔ حرارت بی اراده حرکت میکند و درین وقت حکم جنین مثل شخصے بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود قوت کامله و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث بمدت دراز تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت[۳۰] و سے روز تا چهل[۴۰] روز اتمام مے یابد و خلقت اناث در چهل[۴۰] روز تا پنجاه[۵۰] و طفلے که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده ازان متولد شود زنده ماند و بخلافش اکثر مے میرد و بعض اوقات در رحم دو جنین یا اکثر ازان متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنے را از شکم پنج جنین برآمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطهٔ حرکت متحانین واقع شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن دو جنین یا زیاده در یک روز هست و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده بتقدم و تاخر روز ولادت است **اما ارواح** اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده و بواسطهٔ شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند لسه قسم یکے روح حیوانی که معدن او قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبعی که محلش جگر است و بدانکه چون از روح حیوانی قدرے بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر آید روح طبعی گردد **اما اخلاط** جسمیست رطب بالفعل قابل تسئیل و متحیل میگردد بسوے آن غذا در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا که یابس اند آنرا خلط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست یبوست بالقوة است **نظر** خون را که از بلغم و سودا را که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحالهٔ غذا مذکور است **جواب** اولیه باعتبار نوعیة در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط یافته میشود پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا شود بچهار استحاله مستحیل میگردد و هر یک را ازین استحاله هضم یا منهضم مضغ است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کیفیتش براه بخار [illegible]

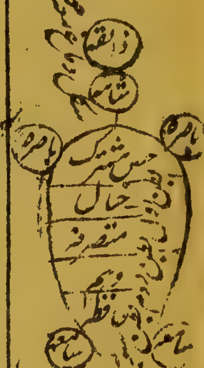
ورنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او برباطات قویه باضلاع خلف مربوط است
و مقعراو بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و منبت
رگهای اورده و مبدأ روح طبعی است و فائدهٔ آن تولید اخلاط اربعه و آن را پنج فرونی مثل
انگشتان است که با دو بمعده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را با نگشتان می گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از و در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن
را ماساریقا نامند و بعضی از امعاء غذا را لطیف جذب کرده در شعب داخلی جمع می گردانند تا که
نضج یابد و از محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب وی جهت جذب دم
در نفس کبد متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم میشود قسمی
منشعب گشته با علی بدن صاعد است و قسمی هابط شده با سفل بدن متفرق گردیده **اما
طحال** عضویت سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشای حاسه بر و محیط اگرچه
بذات خود حس ندارد و محلش درمیان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس باضلاع
و مقعر آن مماس بمقعر معده و آن ظرف سوداء است و فائدهٔ آن جذب کردن سودا از
کبد و دو مجری دارد یکی متصل بکبد جهة جذب سودا و دیگری متصل بفم معده جهت
انصباب سودا برو **اما مراره** عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از و رگی
بیرون آمده منقسم بدو قسم شده قسمی بمعای صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بمقعر
معده برای انصباب صفرا برو متصل گشته و فائدهٔ آن جذب کردن صفراست از کبد **اما
امعاء** اجسام اند عصبانی مؤلف از شرائین و اورده و عصب و شحم و او شش عدد اند یکی
اثنا عشری که متصل بمقعر معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و دقاقیه
نامند چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فائدهٔ آن
دفع ثفل طعام است **اما کلیه** عضویست مؤلف از لحم غلیظ صلب قلیل الحمرت و اورده و شرائین
و شحم کثیر و مثل نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب
چپ می باشد و حس ندارد ولیکن غشاء حاسه برو محیط است و فائدهٔ آن جذب کردن
بول است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه **اما مثانه** کیسهٔ عصبانی است مؤلف از
شرائین و اورده و وی عنق مخلوق گشته و موضعش درمیان عانه و دبر است و فائدهٔ آن جمع
کردن بول و اخراج آن **اما جلد** منتج است از لیفات و شظایا و عصب و خلل او بلحم مملو است

وحس کثیر دارد فایدهٔ آن ستر اعضا است وحفظ هیئت آنها وادراک ملموسات **اما دماغ** جوهریست رخو متخلخل سفید رنگ عضوی رئیس مخروطی شکل مرکب از مخ وشرائین واورده وغشاء رقیق که مسمی بام الدماغ است وبغشاء صلب که مماس القحف است ومبداء روح نفسانی است وقاعدهٔ او جانب پیشانی وزاویهٔ او بطرف مؤخر دماغ است ودر طول بسه قسم منقسم که آنرا البطون دماغ گویند ودر عرض بدو قسم منقسم وعلت غائیهٔ دماغ معلم اول گوید که وجود هر دو چشم است در او زیراکه بلندتر از مواضع بدن است وامام داؤد گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب می نماید پس علت غائی او تعدیل قلب است واگر وجود یکے از هر دو نبود تعدیل صورت نه بندد چنانچه در افعی که حرارت مع ضعف قلب آن بباعث نبودن قلبش بدماغ رسیده سم قاتل می گردد ونیز در ماهی مشاهده میشود که بسبب فقدان دماغش تعدیل قلب آن از برودت آب میگردد ولهذا بوقت بیرون شدن از آب مے میرد وصاحب مجمع الحکمت تحریر میفرماید که سرطان باوجودیکه دماغ ندارد از برون آمدن بخشکی نمے میرد پس علت غائیهٔ دماغ ثبوت حس وحرکت است **اما نخاع** جسمیست شبیه بجوهر دماغ که مثل دنبالهٔ الفقرات منحدر شده تا بعصعص رسیده وآن در عرض مثل دماغ دو بخش است لیکن جدائی این دو بخش بباعث غایت تماس محسوس نمیگردد وبرای آن سه غشاء مخلوق اند **اما عینان** پس هر واحد از دو مرکب است بهفت طبقه وسه رطوبت طبقهٔ اول ملتحمه دوم قرنیه که رنگے ندارد سوم عنبیه که در چشم بعض سیاه ودر چشم بعض ازرق می باشد وبعده رطوبت بیضیه واقع است چهارم عنکبوتیه بخلف آن رطوبت جلیدیه وبعد آن رطوبت زجاجیه واقع است پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه کما نظرت **اما اذن** مخلوق است از عصب حساسه ولحم وغضروف وفائدهٔ آن قبول صوت است **اما الف** پس منخرین تا انتهای بینی رسیده بدو تجویف منقسم مے شوند قسمے باقصای فم منتهی میشود جهت تنفس استنشاق هوا وقسمی بعظامی که شبیه بمصفات است تمام میگردد جهت فضلات دماغی وادراک روائح حاصل مے شود وبدان دو غدد که شبیه بدو پستان اند وآنرا زوائد تان وحلمتان نامند **اما انثیین** هر واحد مرکب است از لحم سفید غددی ودو رو شرائین واورده ولیفات مجتمع شده وغشاء بر او محیط است وهر دو ذیمنافذ مخلوق اند ودرو منی مجتمع گردیده نضج مے یابد وباید دانست که منی از فضلهٔ هضم رابع متولد میگردد ودر انثیین آمده بواسطهٔ بیاض جوهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم طمثے در پستان زنان ومنی در انثیین فراهم شده استعداد تولید پیدا می نماید وانثیین مردان

اگرچه ضررش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی و عفونت سودای سوداوی
آنچه سودای رقیق محترق می‌شود علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد جوشش آن کمتر
نیز میرا گنده به اعضا کمتر بود جهت غلظ خود لیکن بقبول علاج عاصی بود آنچه از سودای رقیق بود طعمش
ترش مائل بعفونت و آنچه از سودای غلیظ بود عفونت دران غالب و ترشی کمتر باشد
و چونکه اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعهٔ آنها نیز لازم آید زیراکه علم بوجود شی کامل نمی‌شود الا بعد
علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزی را گویند که بآن وسیله کنند بحصول
امر دیگر و در اصطلاح حکما ما یتوقف علیه الشیٔ و عام است که توقف برای ماهیت بود یا برای
وجود و این بر چهار قسم است زیراکه سبب یا داخلی بود یا خارجی پس اگر داخلی بود بالقوه آنرا سبب
مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند مثل
صورت سیف که معوج یا راست است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب فاعلی
گویند چون حداد و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا و بدانکه علت غائی
اگرچه در وجود موخر است لیکن در ذهن مقدم است سبب فاعلی چون حرارت معتدله است
و سبب مادی او اغذیه و اشربهٔ معتدلهٔ کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب
غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای
لطیف چرب شیرین و تیز و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم
و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری
او نضج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و خون شدن وقت فقدان آن و سبب فاعلی
سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت و سبب صوری او تنشیف
و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج آنست که حرارت اثر کند در جسم که
تری دارد و او را بجائی رساند که در حق آن مطلوب بود بگرداند و واضح باد که هر خلطی را نضج خاص
و اعتدال قوامی است لائق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام تساوی است مثلاً نضج بلغم
بتقطیع و ترقیق و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج بنضج نیست پس مقصود بنضج
اعتدال قوام است که تا در مندفع شدن آن قصوری نسازد اعتراض در حد نضج حرارت
ماخوذ است و متفق اند اطبا برای آنکه منضج صفرا بارد است پس حد نضج فاسد گشت جواب
منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آلهٔ طبیعت در نضج حرارت غریزی است ازینجهت نضج بحرارت

ثابت شده اما اشیاء بارده در صغر معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب هر ماده محتاج بمعاونیکه
مناسب اوست میباشد و این قاوح مقصود نیست اما مزاج وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس
شود هر واحد با همدیگر و فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت دیگری
را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسطه و آن مزاج
است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی دوم معتدل غیر حقیقی زیرا که یا مشتق است
از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل
فی القسمت بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود ندارد زیرا که اگر هر چهار ارکان برابر
باشند و یکی را بر دیگری غلبه نبود پس درین وقت وجود مرکب صورت نخواهد بست که هر رکن از
ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود خواهد رفت و بے قاسر یکجا
قرار نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است منقسم میشود بهشت قسم
یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوان دوم معتدل صنفی مثل ترکی و هندی سوم معتدل
شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این هر چهار قسم نظر بداخل خود و نظر بخارج خود هشت
قسم گشتند و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است از تکافو هشت قسم است و این هشت
قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکی حار دوم بارد سوم رطب
چهارم یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یابس دوم حار رطب سوم بارد یابس
چهارم بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است
او نیز هشت قسم است زیرا که چهار ازین هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی
احر دوم ابرد سوم ارطب چهارم ایبس و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب
سوم ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان
سن شباب و اعدل اعضاء جلد انمله سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد
کف پس جلد دست پس جلد مطلق بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم پس
عضل پس طحال پس کلیه پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و بارد در بدن شعر
پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ
پس شحم پس سمین پس جلد و یابس در بدن شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشاء پس شرائین پس اورده پس عصب بتحرک

پس قلب پس عصب پس جلد و رطب در بدن سمین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس
ترب پس تدی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس عظم اما قوی
مبدء فعل اند بالذات پس اگر صدور فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بے شعور و مختص
بحیوان بود قوت حیوانی نامند و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبیعت خوانند اما
قوت طبعی کارش تغذیه و تنمیه و محلش کبد است و او خادمه بود یا مخدومه و یا متصرفه
برای ابقای شخص پس متصرفه برای ابقاے شخص دو نوع است یکی غاذیه و او آنست که غذا را متشابه
بجوهر عضو میکند که بدل ما یتحلل منه شود دوم نامیه و او آنست که زیاده کند اقطار جسم علی التناسب الطبیعی
و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدومه نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که بوے منی
را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را مختص بعضو عضو دوم مصوره و او آنست که صادر
شود از و تخطیط و تشکیل اعضا خادمه بر چهار نوع است یکی جاذبه دوم ماسکه سوم هاضمه چهارم
دافعه و خادم این هر چهار کیفیات اربعه اند و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است
و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مصوره است **اما قوت نفسانی** که از و حاصل
میشود حس و حرکت و محلش دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع
است یکی باعثه بر حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند دوم برائے
حرکت که فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت قبض
بدین طریق حاصل آید که کشیده شود عضل پس منجذب شود بعده منقبض گردد عضل و حرکت
بسط بدین نهج است که فراخ شود عضل پس دراز گردد و تر و منبسط شود عضو دوم مدرکه و آن
بر دو نوع است یکی مدرکه ظاهریه دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جواسیس اند
برای مدرکه باطنیه و آن بر پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چهارم ذوق پنجم لمس اما
مدرکه باطنیه و آن نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمسه ظاهریه اشیاء
محسوسه باو مودوسے میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هر چه در حس مشترک بیاید باو سپرد میکند و جای آن مؤخر بطن اول دماغ است
سوم متصرفه و آن را متخیله نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که بخیال موجود اند تصرف
می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم وهم و او ادراک معانی جزئیه که بمحسوسات
متعلق میشوند میکند و قوت زیده و محلش آخر بطن دوم دماغ است پنجم حافظه و او



قوتیست که چون خیال و وهم در چیزے تصرف کنند آنرا نگاهدارد و اورا هنگام یاد کرده نیز نامند زیراکه چیزہاے فراموش شده باز بیاد مے آرد و محلش بطن آخر دماغ است **اما قوت حیوانی** و او قوتیست که مستعد میکند سائر اعضارا بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است **اما افعال** و آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع **اما اسباب ضروریه** و آن بر شش نوع اند زیراکه اگر بطرف آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضارا ماکول و مشروب است و اگر عارض شود ضرورت آن اعضارا بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش معاً روح و اعضا را پس اگر عارض شدنش بے اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شدن آن فقط بے اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه است **اما هوا** که محیط است بابدان و محتاج میشود بسوے آن ابدان باستنشاق براے تعدیل روح و اخراج فضلات آن به برآوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از تکدرات و معتدل باشد هر آئینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آنش از اعتدال طبعی باشد یا غیر طبعی اما تغیرات طبعیه تغیرات فصول اند و فصول ماوراے خط استوا چهار اند اول ربیع و او معتدل است دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم سرما و او سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه ربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال و تصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل و بشتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب پیدا میشوند و تغیرات غیر طبعیه یا غیر مضاد اند بطبیعت انسان یا مضاد پس تغیرات غیر مضاد بچند نوع اند یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره بر چشمن مثل مشتری و زهره وغیره با فتاب پس به تجمیع اینها حرارت حاصل میشود دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارض باختلاف نواحے در ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار وغیره اما نواحے در ریاح پس ریاح جنوبے و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن هر دو قریب معتدل اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسے است از دائره نصف النهار که واقع است در مقابل آن بلد درمیان سمت آن بلد و معدل النهار و بدانکه اقلیم دوم و سوم

کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال اند و اقلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرودت اند و شناخته میشود اقالیم بتعداد ساعات و درازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتدای آن نهایت درازی روز دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم شانزده ساعت باشد و در وسط آن شانزده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز شانزده و نصف ساعت باشد و در وسط آن هیجده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بارد و اصح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو اصح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است و جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است از مشرق اما نزدیکی بحار و او به هر طرف که بود هوا را اثر سازد اما دریای شمالی سرد کننده هواست و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر میکند فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد بسبب استغنای هوای آن بلد از موثر اما اختلاف ارض بلد پس زمین کبریتیه در ربلیه گرم و خشک و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین طینیه ارطب است و زمین نمناک تر است اما **ماکول و مشروب** پس آنکه وقتیکه وارد شود شیئی در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود بغذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دوای معتدل و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است و یا مساوی بود به هر دو جانب یعنی متغیر شود و متغیر گرداند پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود دوای مطلق و میگویند که تاثیر آن شی اگر بماده باشد غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بصورت باشد نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهرمهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود نام نهاده شود غذای دوائی مثل شعیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوا

ذوالخاصیت مثل کاسنی واگر تاثیرش بماده وصورت بود نام نهاده شود غذای ذوالخاصیت مثل زرد واگر تاثیرش بماده وکیفیت وصورت بود نام نهاده شود غذای دوائی ذوالخاصیت مثل سیب بدانکه خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینهما پس غذائیکه خون رقیق پیدا کند نام نهاده شود بغذای لطیف وانچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود بغذای غلیظ وانچه خون متوسط پیدا کند نام نهاده شود غذای متوسط وهریک ازین اقسام ثلثه کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد ونیز هریک ازینها صالح الکیموس یا ردی الکیموس میباشد پس بعد ضرب هجده اقسام میشوند بتفصیلیکه در جدول مندرج است

نقشهٔ جدول هجده اقسام

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت یا برشته	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار وسیب وکاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچهٔ کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند تربه وهرچه تیز باشد وتند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشته	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچهٔ گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روسی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمیشود لیکن در بدن فائده مثل ترقیق غذا میبخشد تا در مجاری ضیقه نفوذ نماید وترطیب وتبرید اعضا وتسکین حرارت میکند وبهترین آبها آبیست که بر گل خالص یا بسنگ ریزه جاری بود وآفتاب برو تابد ومجرای او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصلهٔ کثیر واز بلندی منحدر شود وزود گرم وسرد گردد وتیز رو باشد ووقتیکه بیاشامند تشنگی بنشاند وچیزیرا که با او طبخ دهند جلد مهرا گردد واکثری ازین صفات با آب گنگ موجود اند وبعد این آب موصوف آب باران بهتر است زیراکه خفیف الوزن وهاضم وسریع الانحدار از معده است لیکن جلد تر متعفن میگردد بجهة لطافت ورطوبت خود واصلاحش طبخ قرار داده اند وبعد ازین آبیکه بقرع انبیق کشیده شود بهتر است

وآب ذهبی مقوی دل وآب حدیدی مقوی احشاء ومحرک وسخت کنندهٔ اعضاست وآب گرم مفسد
معده وزائل کنندهٔ قولنج ومسکن وجع ومدر بول وحیض است ولصداع بارد وصاحب صرع ونزله
ونطولاً مفید وآب سرد مقوی معده ومحرک شهوة ومسکن عطش است وباعصاب وباحشاء متورمه
مضرت دارد وآب چاه اثقل است باید که بعد از کشیدن بقرع انبیق استعمالش کنند
اما استفراغ واحتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت
بباعث انصراف خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سده یا از ضعف دافعه یا
هاضمه یا از غلظ ماده یا از لزوجت ماده وغیره بود واستفراغ در اضداد اسباب احتباس
حدوث می‌یابد وبدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید وتجفیف وضعف بود واحتباس
مفرط موجب سده وسقوط شهوة وثقل بدن باشد واعتدال هر دو موجب صحت است
اما حرکت وسکون بدنی پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب
فعل وسکون بقاء ماده بود بر قوة یا بالفعل پس حرکت موجب تسخین وتحلیل فضلات
وخفت بدن است وسکون بضد آن **اما اعراض نفسانی** که آنرا حرکت وسکون نفسانی
نیز گویند واو حرکتیست روحی بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج دفعةً
مثل غضب یا قلیلاً قلیلاً مثل فرح وبطرف داخل دفعةً مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم
وبطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بباعث خجلت اول بجانب داخل بعده
بطرف خارج وایضاً لازم است حرکت نفسانی را سخونت ما یتحرک الیه وبرودت ما یتحرک عنه
وکثرت حرکت نفسانی مهلک است وافراد سکون نفسانی مبرد **اما نوم ویقظه** پس نوم
بخلو معده مبرد است ونوم نهار مفسد لون ومرخی قوی نفسانی ومورث صلابت طحال است
وکسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج ویقظهٔ مفرط مضعف دماغ است
اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است بنسبت زنان ومزاج زنان سرد
تر است بنسبت مردان **اما اسنان** وآن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو را بر پنج نوعست یکی سن طفولیت
واو وقتی بود که مولود قابل نشستن وبرخاستن نباشد دوم سن صبوبیت واو بعد از
نهوض وقبل از سخت شدن اعضاء بود سوم سن ترعرع واو بعد روئیدن دندانست
چهارم سن راهق واو آنست که مولود به بلوغ رسد پنجم سن فتا واین سن شباب است

تا بسی سال وسن وقوف وآن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سال
غلبه مے نماید وسن کهولت که آنرا سن انحطاط نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در نقصان لیکن قوت
هنوز ضعیف نشده باشد واین سن تا الشصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه
مے نماید وسن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند
اما صناعات و عادات پس صناعات مثل حدادی سخن و مجفف است و
افراطش موجب تحلیل رطوبات و در موسم صیف بصفراوی مزاج مضر و مثل اکاری موجب
یبس است و قصاری بالعکس آن و صباغی در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و معماری بعکس
آن و عادات پس ترک آن بتدریج لازم است اگر قبیح بود **اما اسباب غیر ضروری**
پس آن مضاد اند لطبیعت مثل استعمال سمومات یا غیر مضاد اند مثل وضع اضمده **فائده**
اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه
نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود
حافظ و بتقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنے اما بدنی و غیر بدنے پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود
یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زیادتی اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و برای
هر واحد از احوال ثلثه سه سبب اند زیرا که سبب امرے از امور خارجیه یا نفسانیه خواهد بود
و از خلط و مزاج و ترکیب نخواهد بود نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این خواهد بود نام
نهاده خواهد شد بدنے و بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا خواهد نمود
حالتی را بالواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی و اگر پیدا خواهد ساخت حالتی را بیواسطه
نام نهاده خواهد شد سبب واصلی اما مثال سبب بادی برائے صحت و هم برائے مرض مثل خوردن
طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقی برای صحت مثل نضج تام و
بحران جید و برای مرض مثل امتلا جهت حمی عفنی و مثال سبب واصلی برائے صحت اعتدال
مزاج و ترکیب و برائے مرض عفونت خلط و بدانکه این امثله که ذکر کردیم برائے صحت اگر واقع شوند
در میان مرض پس اسباب مسطوره برائے حالت متوسطه خوانده شد و گاه شئ واحد هم سبب و هم
مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه مے باشد **جزو دوم در احوال بدن انسان**
جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند یکی صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت
حالتیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال ابلاتی بمجرے طبعی و مرض حالتیست مخالف این

وحالت ثالثه حالتی است که نه حد صحت برو صادق آید نه حد مرض مثل حال شیخ وناقه اما مرض واو بر دو قسم است یکی مفرد دوم مرکب پس مفرد بسه قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج وا نیز بر دو نوع است یکی متفق که ویرا مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی هر دو لفظ اطباء اختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که انچه در جوهر عضو مستقر شود وبمیالشس و رطبیعت مقاومت نماند وحکم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است والا مختلف و جالینوس گوید که انچه در جمیع بدن عام بود مستولیت وانچه مخصوص بعضو بود مختلف است وابو سهیل مسیحی گوید که انچه ایذا انمی دید مستوی وانچه میدید مختلف است پس بقول شیخ و مسیحی عفنے سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی ومرض نزد شیخ مستولیت ونزد جالینوس مختلف و پوشیده نماند که سوء مزاج گاه خلقی بود وگاه عارضے خلقے آنست که مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد وعارضی آنست که مزاج در اصل خلقت معتدل بوده باشد وبعده متغیر گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادے وساذج پس مادے آنست که از جهت خلطے حادث شود وساذج آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارجے حادث گردد و سوء مزاج خارجے ومادے لشانزده قسم است چنانچه درین جدول

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد	سوء مزاج خارجی مفرد
حار چون تپ دق	بارد چون جمود که از رسیدن برودت خارجے سے افتد	رطب چون تربل در ابتدا	یابس چون تشنج یابس که از ریاضت واستفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب	سوء مزاج خارجی مرکب
حار رطب چون استسقا که سے ہوتے ہے	حار یابس چون دق بدرجه دوم وسوم	بارد رطب چون ترہل مستحکم	بارد یابس چون دق شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد	سوء مزاج مادی مفرد
حار چون تپ ماده صفراوی یعنی ازو خلط بود	بارد چون فالج	رطب چون استسقاء لحمے	یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب	سوء مزاج مادی مرکب
حار رطب چون تپ دموی	حار یابس چون غب خالص	بارد رطب چون تپ بلغمی	بارد یابس چون حمی سوداوی

سوال مع جواب سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطے نیست که آن را کیفیت واحد باشد پس هر گاه خلطی

از اخلاط اربعه خواهد افزود بر و کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود **جواب** در وجود سوء مزاج افزودن ماده شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود و حرارتش بر حال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم که خلطی از اخلاط اربعه بیفزود پس در نیصورت ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت او اشتداد نماید و رطوبتش از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا تغیر پدید آید و رطوبت و یبوست هر دو از جهت فعل و انفعال بر حال اصلی ماند فقط حرارت خون و صفرا شدت پذیرد و قس علی هذا اما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم است یکی مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت و آن نیز بر چهار نوع اند یکی امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند یکی اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجرے مراره سوم ضیق المجارے مثل ضیق مجارے نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و خشونت قصبهٔ ریه چهارم امراض التجاویف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسهٔ انثیین دوم آنکه کوچک شود مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک چهارم ممتلی و منسد شود چنانچه در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان و آن هر دو یا عام باشند مثل سمن مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس عدد عضو یا کما ینبغی باشد یا نه اما اگر کما ینبغی نبود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیادتی اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی و کمی کلی مثل زیادتی و کمی اصابع و زیادتی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزء اصابع اما زیادتی غیر طبعی چون ظفره و کمی غیر طبعی مثل قطع انگشت و پوشیده نماند که طبعی آنست که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشند و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضع خود بموضع دیگر چون خلع یا بغیره اما تفرق اتصال بدانکه اسماء تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر متقادم نشده باشد قرحه و اگر متقادم شده باشد تفسخ و اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر سنجے بود که دهن رگها کشاده گردد شق گویند اما مرکب و آن از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل که از جمے دق و قرحهٔ ریه مرکب است و اسماء امراض

مرکب یا حسب مناسبت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض چون
صرع و پوشیده نماند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از سکون مرض
اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطهٔ مجاورت باشد یا بواسطهٔ آنکه از عضو
مأوف طریقی بدو بود یا آنکه میان عضوین یکی خادم و دیگری مخدوم باشد چون عصب و دماغ یا مبدء
فعلش بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو مأوف چون دماغ و معده یا منصب مواد عضو بود
چون بغل و قلب و مرضیکه به صحت منتهی گردد بر چهار ازمنه منقسم میشود یکی ابتدا دوم تزاید سوم انتها
چهارم انحطاط زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانهٔ ابتدا گویند و وقتیکه بزیادتی بود زمانهٔ تزاید خوانند
و وقتیکه نه خفت پذیرد نه تزاید قبول کند زمانهٔ انتها گویند و وقتیکه خفت و کمی در مرض پدید آید
زمانهٔ انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند و متوارثه پس امراض متعدیه آن باشند که
از شخصی بشخصی منتقل شوند مثل جذام و برص آبله و قروح عفنه و حمی وبائیه و امراض متوارثه آن
باشند که از والدین بفرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع مفاصل و سل و جذام و مالیخولیا
و رمد و بواسیر و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است **جزو سوم در**
علامات بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بحالت بدن و آن امور جلیه اند
که وقوف می یابد طبیب بسبب آن بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب فقط
و آن امور اند که دلالت کنند بر حال ماضی مثل نداوة بدن بتقدم عرق و این مسمی میشود بتذکره
و گاه نافع شوند بمریض و آن امور اند که دلالت می نمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض
و غیره بر حالت موجوده و آن مسمی میشود بدال و گاه نافع بهر دو شوند و آن امور اند که دلالت
میکنند بر زمانهٔ مستقبل چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدم المعرفه
نامند و علامات امزجهٔ جبلیه بچند نوع منقسم میشوند یکی ملمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد
و میلش بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین کثرت اینها دلالت
میکند بر غلبهٔ امزجهٔ اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلاً لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت
سوم شعر غلظت و سیاهی و کثرتش دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن به برودت
و حمرتش دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت
و حمرت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت صفرا و کمودت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی
کثرت و سرعت و قوت آنها دلیل حرارت و سرعت زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها

دلیل یبوست وبلادت شان دلیل برودت وحدت ذهن دلیل حرارت وشدت قرار وحیا دلیل
برودت باشد ششم افعال طبیعه اگر کامل اند دلیل اعتدال اگر سریع اند دلیل حرارت واگر بطی
اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض وسعت سینه دلیل حرارت باشد وبخلاف
آن دلیل برودت هشتم نوم ویقظه اعتدال هردو دلالت اعتدال مزاج است وکثرت یقظه دلیل
حرارت ویبوست وکثرت نوم دلیل برودت ورطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت انفعال بکیفیتی
از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت رائحه وصبغ آن دلیل حرارت
بود وضد آن دلیل برودت وکثرتش دلیل رطوبت وقلتش دلیل یبوست است وعلاماتهای
امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند وعلامات داله بر احوال بدن انسان از
جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت وتمدد وحلاوت دهن وتکدر
حواس وحمرت قاروره وچشم وزبان وظهور بثور ودنبلها وسیلان دم از بن دندان وبینی
علامات غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره ولینت ملمس وضعف هضم و
قلت عطش وعلامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن وچشم وزبان وقاروره وخشکی بدن و
منخرین وضعف شهوت طعام وتلخی دهن وغثیان ووقوع قی اصفر واخضر وقشعریره وشدت
عطش وعلامات غلبه سودا سیاهی بول وچشم وبدن وزبان وشهوت کاذب کثرت افکار
وگاه بر نوع ماده سن وعادت وبلد وصنعت وفصل وتدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً سن
شیخوخت وسکوت وغواصی وبلد وفصل بارد وتدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دال است
وگاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا وخیالات اصفر
بر صفرا وخیالات سرخ بر دم وخیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید وبدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
وبخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال بجائی مثلاً اگر تناسب اعضا
کما ینبغی باشد دلیل صحت بود وبخلاف آن دلیل مرض یا تامی باشند مثل استدلال با افعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است واگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت ورداءت
ترکیب است واگر پراگنده اند دلیل حرارت است وچونکه نبض ونفس وبول وبراز از علامات
کلیه داله بودند از نجهت شرح هر یک لازم آمد اما **نبض** اما نبض حرکتی است وضعی
برای ادعیه روح مؤلف از انبساط وانقباض ونبض بر اکثر حالات دلالت میکند وانسب آنست

که دیده شود نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ و مریض پیش
طبیب نشست مربع بهیچکه دست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین وغیره چسپیده نشود و نشنید و از
حرکات که حرکت نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض نه اند
اما جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل
چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض
نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب نخواهد افزود از
ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و مافوق آن از برای آنکه چهار قسم از اقسام
تسعه جمع نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع متضادین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محالست

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول مثال ترکیب ثلاثی

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مشرف	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مشرف	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مشرف	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

اما ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی که
در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود
با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است
و ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه و مجموع بست و هفت قسم

حاصل آمدند چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثی آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم بعده
اعتبار کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولے و عریض از قسم عرضی پس ضم کرده شود
باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شوند سه قسم زیراکه طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
یا معتدل و قس علی هذا ما بقی پس مجموع بست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست
که اجزائش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه
ضد این باشد و سبب او قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزائش موافق مقیس علیه
محسوس شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزائش در قطر عرض اکثر از مقیس
علیه محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما
و مشرف آنکه اجزائش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است
و منخفض ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و
او سه نوع است یکی قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر
قوت حیوانی دوم ضعیف و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است
از زمانهٔ حرکت و او سه نوع است یکی سریع که زمانهٔ حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او
شدت حاجت نسیم بارد است و این نبض دلالت میکند بر حرارت و بر غلبهٔ قوت حیوانی
دوم بطے و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانهٔ سکون و او
سه نوع است یکی متواتر که زمانهٔ سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویح و ضعف
قوت حیوانی است دوم متفاوت که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است
از قوام آله و آن بر سه نوع است یکی صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد
سوم معتدل متوسط بینهما جنس ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او سه نوع است یکی ممتلی
سبب او کثرت دم و روح باشد دوم خالی که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هفتم
ماخوذ است از لمس آله و او سه نوع است یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد
که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استوای و اختلاف و
او بر دو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر
حسن بدن دوم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست
که اختلافش را نظامی باشد یعنی برای او در چند دور اختلافے واحد بود دوم مختلف بے نظم و او آنکه

که اختلافش را انتظامی نباشد یعنی بهر دور اختلافی دیگر محسوس شود عنبس نهم وآن ماخوذ است
از حال وزن واو بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل میشود بروقت صحت مناسب سن صاحب
نبض و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن واو بر سه نوع است یکی متغیر الوزن و او آنست
که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض صبی مثل صاحب شباب باشد دوم مباین الوزن
واو آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن واو آنست که وزنش
مشابه بهیچ وزن از اوزان نبض نباشد واین ردی است وچون اجناس بسیطه نبض
ذکر یافتند بیان انواع مرکبه آن لازم آمد پس انواع مرکبه نبض وآن هر چند نوع اند یکی عظیم
واو نبضی است که در اقطار ثلثه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است دوم صغیر وآن ضد
اوست سوم معتدل متوسط بینهما چهارم غلیظ واو آنست که در عرض وشهوق زائد بود پنجم
دقیق واو ضد اوست ششم معتدل متوسط بینهما واین اقسام مرکبه نبض دلالت میکنند بران
شئے که دلالت میکنند بسائط آنها هفتم منشاری وآن نبضی است که سریع ومتواتر وصلب ومختلف
الاجزاء در شهوق وعوز در صلابت ولینت باشد ودلالت میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصبانی
بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی واو نبضیست مشابه بمنشاری لیکن لین از و
مثل موج آب محسوس میشود ودلالت میکند بر ضعف قوت وکثرت رطوبت نهم دودی
واو نبضی است مشابه موجی لیکن صغیر از و ودلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی واو نبضیست
مشابه بدودی لیکن صغیر تر ومتواتر تر از و وضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب
مرگ حادث گردد وبعد وضع حمل نیز دال بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار واو آنست
که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی
یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهاء خود
رجوع بحالت اولی نماید ذنب راجع گویند واگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بحیثیکه
حرکتش احساس نکرده شود ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت دوازدهم غزالی واو آنست
که قرع کند انامل را یکبار وباز قرع کند مرتبه دوم بحیثیتی که سکون ورجوع آن محسوس گردد و
دلالت میکند بر شدت حاجت ترویح سیزدهم مسلی واو مثل ذنب الفار است لیکن عود
این بحالت اول بتدریج بود وعود آن دفعتہ چهاردهم ذوالفترہ واو آنست که ساکن شود
دفعتہ که متوقع باشد حرکت پانزدهم واقع فی الوسط واو آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد

سکون و دلالت میکند بر شدت حرارت شانزدهم مطرقی و او آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه
باشد یعنی قرع کند اول انامل را و عود کند اند کی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن نهایت مرکز
باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند هفدهم مرتعش و او آنست که حرکتش مثل حرکت
رعشه بود هیجدهم ملتویست و او آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد نوزدهم
مرتعب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان باعتبار
زنان قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله در عظم و سرعت و تواتر زیاده از ان باشد
که قبل از حمل بود و نبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر تر بود و نبض بالغان قوی تر
از ما سبق و هر قدر که بجوانی رسد قوی شود و نبض کهول نسبت بجوانان صغیر و بطی بود و در
عظم و قوت میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بجمیع امر معتدل بود الا در قوت
افزون و در شهرهای معتدل موافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و
در شهرهای گرم موافق آن و در خریف مختلف مائل الضعف باشد و در شهرهای مختلف
الهوا موافق آن و در شتا بطی بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در سرما قوی تر گردد
و در شهرهای سرد موافق آن و نبض در اول خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود
بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد
که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر
و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد
و هرگاه ریاضت بافراط تمام رسد نبض را دودی بالکلی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده
شود عظیم و قوی و متواتر بود و نبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد و
نبض طعامیکه بسیار کم خورده شود مائل القوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن با آب گرم نبض را
عظیم کند خصوصاً که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر
سازد و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و بباطن حرارت
جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوف
و خجالت بطی و عظیم و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و در فزع سریع و مرتعش و غیر
منتظم و نبض در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم بارد بطی
و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود اما نفس پس نفس غیر طبعی هر پانزده قوت است

یکی عظیم واو آنست که بوقت دم زدن سینه وششش فراخ تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا سه
سبب اند یکے بسیارے قوت دوم فرمانبردارے آلات سوم بسیارے حاجت دوم صغیر
واو ضد عظیم است سوم شدید واین نفس مشابه بعظیم باشد وسبب این کثرت حاجت است
و دلالت میکند بر قائم بودن قوت ونبودن آفت در آلات چهارم شاهق واو آنست که طرف
زیرین سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب وعضله هاے نیمه طرف زیرین وسبب او کثرت حاجت
است واین قسم در حمے وباے اکثر حادث میگردد پنجم طویل واو آنست که حرکت انبساطی
درازتر باشد تا هواى بیرونی بیشتر اندر رود واین قسم بسبب تنگی آلات تنفس وبسبب
دردے که جذب هوا از سبب او دشوار شود مے باشد ششم قصیر واین ضد طویل است
هفتم سریع واو آنست که حرکتهاے انبساط وانقباض کوتاه شوند وسبب آن کثرت
حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد که هواے دخانی را زودتر بیرون کند وهواے
تازه را اندرون کشد وگاه این قسم بسبب المی وآفتیکه اندر آلات تنفس واقع شود مے افتد
هشتم بطی وآن ضد سریع است نهم متواتر واو آنست که مدت میان دم زدن کوتاه
بود وسببش کثرت حاجت است وگاه این قسم بسبب آفتیکه بآلات واقع شود نیز باشد
زیرا که از عظم باز دارد وطبیعت بدین سبب بتواتر رجوع کند دهم بارد پس نفس بارد
نشان سرد شدن دل وتحلیل حرارت غریزیے است یازدهم مختلف واختلاف
واسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدهم متضاعف واو آنست که حرکت
انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم کودکان که هنگام گریستن مے باشد
وسبب او یا آفتے بود در آلات یا کثرت حاجت سیزدهم منخرے واو آنست که کناره
پرهٔ بینی را بجنباند واین نشان ضعف قوے باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم منتن واو
آنست که بوقت انقباض از تنفس بد بو پدید آید واین قسم دلالت میکند بر عفونت سینه
پانزدهم نفس العسر واو آنست که آلات تنفس اندر هوا تصرف بدشوارے نماید اما بول
واو دلالت میکند بر حال کبد ومجارے بول وبولیکه گرفته شود قبل از اکل وشرب واستعمال
ملونات ومغیرات وبعد نوم واز حرارت آفتاب وهوا محفوظ بود وزیاده از شش ساعت
تا وقت ملاحظه بر وے نگذشته باشد وقبل از بول نمودن از امور نفسانیه وبدنیه وطبعیه
واز کثرت نوشیدن آب وسقی وجماع اجتناب نماید وبول صبیان نیز غیر متغیر است

واجناس بول هفت اند جنس اول لون است و او منقسم میشود به پنج اصول اصل اول صفرا ست
و او بشش مراتب منقسم است مرتبهٔ اول تبنی و او مشابه آب کاه یعنی آبیکه در وکاه زرد خشک
تر کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و بقصور نضج
مرتبهٔ دوم اترجی و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال
نضج مرتبهٔ سوم اشقر و او لونست زرد مائل بسرخی مرتبهٔ چهارم نارنجی و او لونست زرد مائل تر
بحمرت از اشقر مرتبهٔ پنجم ناریست و او لونست مثل نار مرتبهٔ ششم زعفرانی و او لونست مشابه
بشعر زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است
اصل دوم احمر است و او منقسم میشود بچهار مرتبه اول اصهب است و آن لونیست ضعیف الحمرت
قریب به بیاض مرتبهٔ دوم وردی و او لونیست مشابه بگل سرخ مرتبهٔ سوم احمر قانی و آن لونیست
که سرخی دران غالب بود مرتبهٔ چهارم اقتم و آن لونیست بسیار سرخ که بسیاهی زند و این چهار
مراتب بر غلبه دم و حرارت دلالت میکند اصل سوم اسود و او بچهار مراتب منقسم میگردد مرتبهٔ
اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون اصفر زعفرانی بوده باشد
و بعده سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودائی مستحصله از صفرا مرتبهٔ دوم سیاهی است
که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از و انتقال نموده سیاه گردد و این
دلالت میکند بر سودائی که از دم حاصل شده باشد مرتبهٔ سوم سیاهی است که از سفیدی
حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت
حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب
سفیدی بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم
کثرت بلغم چهارم قرحهٔ مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم
سدد قویه هشتم سوء مزاج بارد نهم حرارت کلیه دهم غلبهٔ عطش اصل پنجم اخضر و او را پنج مراتب اند
مرتبهٔ اول فستقی و او رنگیست پستئی و دال بر برودت مرتبهٔ دوم آسمانجونی و او رنگیست مثل
رنگ آسمان مرتبهٔ سوم نیلنجی و او لونیست مشابه به آبی که نیل درو حل کرده باشند هر واحد
ازین دلالت میکند بر برد کثیر مرتبهٔ چهارم کراثی و او لونیست که سوادش بیشتر از نیلنجی و
صفرت او کمتر از صفرتش باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبهٔ پنجم زنجاریست او
لونیست بخضرت و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم

قوام بول است واو بر سه قسم است یکی رقیق واو دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه و کثرت شرب ماء
واندفاع رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ واو دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد
که بنضج دال بود سوم معتدل واو دلالت میکند بر نکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت بول است
پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط و گاه بر
ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد و
قوام کدر بضد آن جنس چهارم رائحهٔ بول واو بر پنج نوعست یکے قلیل الرائحه و این دلیل
برد مزاج باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارد الجواهر افتد
سوم حلو الرائحه و این از غلبهٔ خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بدبو و این از قرحهٔ مجاری بود پنجم
حریف الرائحه و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول
بقایش و کثرتش بر مادهٔ غلیظه لزجه و بغلبهٔ ریاح دلالت مے نماید جنس ششم رسوب است
واو بدو قسم منقسم گشته قسم اول رسوب طبعی است واو آنست که سفید و ته نشین و متصل الاجزاء
بود و وقتیکه حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و بسرعت نازل نشود و این دلالت میکند بر نضج
ماده و بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبعی است
واو منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی واو مثل قشور باشد قسمے از آن قشور عریض رقیق
الجرم سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالت کند و قسمے از آن قشور آگنده سرخ رنگ بخراش کلیه
دال بود و قسمے از آن قشور کمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود و قسمی است از رسوب
خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز قسمے است از رسوب
متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم نشیشے که ویرا سویقی نیز
گویند واو مشابه بزرنیخ احمر باشد دلالت میکند بر احتراق دم نوع سوم لحمے واو مشابه بجوهر لحم
باشد نوع چهارم وسمے واو مثل سمین مے بود و بذوبان لحم و شحم دلالت میکند پنجم نوع مدّی
واو بر شگافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت دلالت میکند نوع ششم مخاطی
که دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعرے واو مثل تارهای مو باشد که از اخلاط
خام و رطوبت انعقاد و استطالت یافته باشد نوع هشتم خمیرے واو مثل قطعهای خمیر باشد
و دلالت میکند بضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملے واو دلالت میکند بر سنگ مثانه
و حصاة گرده نوع دهم رمادے و این مثل خاکستری بود و دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم دموی

واین چون خون منجمد بود پس اگر این رسوب بآب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بفهد
آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمام و او
مثل ابر بر بول می ایستد و سبب او قلت نضج و برآمدن ریح بطرف بالاست دوم معلق
و او درمیان قاروره می ایستد و سبب او کمی امرین مذکورین بود سوم راسب و او آنست که ته نشین شود
این قسم دلالت میکند در رسوب طبعی بر نضج و در غیر طبعی بر بدی حال بدن جنس هفتم مقدار بول
کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر
استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای
رطوبت و سدد و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس
افضل ترین براز آنست که سهل الخروج و متشابه الاجزاء و خفیف النارية معتدل القوام و مقدار
و رقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید بر حرارت و غلبه
صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبهٔ بلغم و سدهٔ که واقع شود بمجاری مراره
و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز مدی و قیحی دلالت میکند بر انفجار ورم و این قسم
اکثر بصاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد و براز اسود دلالت میکند
بچیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر از احتراق نبود پس زنجاری و کراثی
دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه و احتباس آنها و گاه بر
ضعف قوت دافعه دلالت میکند و منذر قولنج است و کثرت مقدارش دلالت میکند بضد
آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ماساریقا و باکل غذای مزلق و نزله و سدد
که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجت قوامش بر اکل غذای لزج و اخلاط لزج دلالت
میکند و اگر همراهش بدبو و سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و یبوست براز بر تحلل رطوبات
و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیهٔ یابسه دال است و کثرت بول و زبد براز دلیل
کثرت ریاح بود و براز بد رنگ و بدبو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از براز رطوبتی
مثل منی برآید منذر بواسیر بود و چون بحران نیز از علامات دالهٔ احوال بدن مریض است
ذکر می یابد **فصل در بحران** بدانکه بحران در لغت یونان با دسموس زننده را گویند
و نزد اطباء بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو
و بدن را باقلیم و طبیعت را بسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند واگر طبیعت بر مرض غالب شود بحران جید تام نامند واگر مرض قدری قلیل غالب آید بحران ردی ناقص گویند واگر قدرے قلیل طبیعت غالب آید بحران جید ناقص خوانند وگاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوے پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران انتقالی جید گویند واگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند و بحران جید آنست که در انتهای مرض بنضج و بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود ردیست و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکے را ازین اقسام علامات مخصوصه اند اما علامات قے ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوے و طنین و سرخے او و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات عرق تری بدن و موجیت نبض و انتفاخ بشره پس بحرانی که بعرق و ادرار بود ماده رقیق ازان مندفع گردد و ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقے و اسهال و رعاف بود تام باشد و بحران در وقت تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد مریض را بهیچ نہج تحریک ندہند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برائے اندفاع ماده بسبیے مستعد بود تدبیر قے فرمایند و قس علی هذا **فائده در تفسیر ایام باحوری وغیره**

روز اول بحران روز دوم خلافے سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الوسط روز ششم بحران ردی روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم بحران جید روز پانزدهم خلافے روز شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز هیجدهم بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل روز بست و سوم مسهل روز بست و چهارم بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم مسهل روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم خلافے روز بست و نهم مسهل روز سیام خلافے روز سے و یکم بحران روز سے و دوم مسهل روز سے و سوم مسهل روز سی و چهارم بحران روز سے و پنجم مسهل روز سے و ششم مسهل روز سے و هفتم بحران روز سے و هشتم مسهل روز سے و نهم مسهل روز چهلم بحران کما فی مجمع الحکمت و پوشیده نماند که در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون

هفت نوبت غب باشد و همچنین بحران بعد یکصد و بست روز یا بعد هفت ماه یا بعد هفت سال
یا بعد چهارده سال یا بعد بست و یکسال باشد و بقراط بعد چهل روز بحران روز شصتم و هشتادم و
وصدم و بستم روز بحران نمی شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بحران می باشد پس لازم است
که بروز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکه از علامات اند علامات محموده و ردیه پس
علامات محموده علامات اند که بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیه آنند که منذریه هلاکت
مریض باشند اما علامات محموده قائم ماندن قوت مریض و اشتهار و عقل و هوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سهولت برداشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران و قائم
ماندن نفس طبعی اما علامات ردیه دم زدن و زود زود زدن و لاغر شدن بن گوش و هوای
سر دار زبینی برآمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجامه و دیوار دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بدون روز بحران و پوشیده مباد که هرگاه برروی مریض حمرة پیدا شود و
سبب ظاهری آن هویدا نبود و مریض دست چپ بر سینه نهاده باشد پس بمیرد صاحبش
بسیزده روز و اگر در رگهای سرطان پدید آید صاحبش ببست روز بمیرد و اگر در ثبات که رگیست
در گردن بثره پدید آید صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثره
مثل پشه یا مقدار دانهٔ انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع
محموم حمرة پیدا شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثره
بمقدار دانهٔ باقلا ظاهر شود صاحبش در ششم روز بمیرد و اگر بهنگام وبا بثره براق بانگشت
وسطی دست راست ظاهر شود صاحبش بدوازده روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاه شوند و در
پیشانی بثرهٔ سرخ پدید آید صاحبش بچهار روز بمیرد و اگر در ناخن های انگشت ها خارش پدید آید
و رنگ گردن سیاه گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سه بثره یکی سیاه و دو سرخ
رنگ مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز هفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثرهٔ نرم سیاه
رنگ مانند گردگان برآید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و همراهش در دست راست بثرهٔ سفیدی مائل بسیری ظاهر شود صاحبش بروز
سوم بمیرد و اگر در ران چپ بثرهٔ سرخ بادهٔ که ورمی است صفراوی و ایذا دهد و طولش بمقدار
سه انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سقیروس که
نشو لیست سخت مثل نخود ظاهر آید صاحبش در بست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثرهٔ سیاه پدید آید

صاحبش در بیست و چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثره مثل حرق نار پیدا شود صاحبش در
هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیه بثره مانند دانهٔ باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد
اگر بر صدغ چپ حمرة که در میست از دم صفراوی ظاهر شود صاحبش بروز چهارم بمیرد و اگر در صدغ
سرطان پدید آید صاحبش در سه روز بمیرد والله اعلم بالصواب

فصل در علامات که دلالت میکند بر اخلاق

وآنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلال از
صورت و هیئت ظاهرے بر خلق باطنے بود و اگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند
لیکن احقر بیانش را انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت
و قوت دماغ است و موے نرم علامت رطوبت مزاج و موی سر و کتف و گردن علامت
حماقت و بسیارے موی سینه علامت وحشت طبع و موے سیاه علامت عقل و موے
زرد علامت حماقت بود و پیشانی فراخ و بشکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت
خیانت و خساست و پیشانی متوسط باشکن علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ
علامت حمق و ابرو متوسط میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم
علامت دولت و ابروی پیوسته علامت دزدی باشند و خضرت و کبودے چشم با
سفیدے لون علامت بے شرمے و چشم ازرق علامت بدذاتی و چشم کبود علامت بیحیائے
و چشم سرخ علامت شجاعت و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان
دلیل بدکاری و چشم بطیء الحرکت علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگی
و سرخی و سیاہے علامت هوشیاری و درست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جهل
و درازے عمر و گوش بسیار خرد علامت دزدی و حمق و متوسط بینها علامت دانائی بود و بینی
باریک علامت نرمے مزاج و بینی کج علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی
که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکی است و فراخی دهن علامت شجاعت و بزرگی
لب علامت حماقت و اعتدال لب با سرخی و سفیدی علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار
علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت و ذی علمی است و رخسار پر گوشت
منتفخ علامت جهل و رخسار لاغر و باریک علامت حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت
خبث و مکر و گردن باریک و دراز علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود
و لاغرے کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست اگر از دست چپ دراز بود

علامت شجاعت است وبخلاف آن علامت بزدلی وانگشتان دراز علامت عقل وهوشیاری
بود وپستان مدور خوش قبه سخت پرگوشت که رگهای سرخ بران نمودار باشد علامت
سعادت ودولت وپستان دراز وپرگوشت علامت کثرت اولاد وپستان دراز کم گوشت علامت
افلاس است وشکم وسینه باعتدال علامت حسن رای وعقل وشکم بزرگ علامت جهل باشد
وناف عمیق وپرگوشت علامت دولت بود وذکر دراز علامت افلاس وکم شهوتی و
خال سیاه بر ذکر علامت عیش وعشرت است واندام نهانی زن به کار بلند باشد وران
پرگوشت وخوش اندام علامت سعادت وران دراز بی گوشت علامت دهقانیت و
حماقت بود وحکم ساق مثل حکم ران است وپاشنه پرگوشت علامت دزدی وپاشنه
دراز در رنج وفلاح متوسط بود وپشت پا خوش اندام پرگوشت علامت سعادت باشد
وناخنهای دراز نصف سرخ ونصف سفید علامت شجاعت است ومردیکه در راه رفتن
هر دو سرین خود را بجنباند صاحب علت المشائخ باشد وزنی که در راه رفتن بسیار بجنبد و
خم وچم بسیار داشته باشد وچشمان خود را بجانب چشم بگرداند علامت بدکاری وعیاری
باشد. **مقاله دوم در قواعد جزئی علمی از طب بر وجه کلی واو منقسم
میشود بعلم تدبیر تندرستان وبعلم علاج مرضی** قسم اول تدبیر اصحا
واو منقسم میشود بتدابیر **تدبیر اول در ماکول** بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که
دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن معرا بود وگوشت گوسفند یکساله و
بهترین میوه های انگور وانجیر رسیده است وبعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود تناول
ننمایند که مضرت میکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا نعناع بخورند واگر گندنا
یا پیاز خورده باشند عقب آن برگ خرفه بخورند واگر غذای غلیظ مثل هریسه ونان فطیر و
حلوا نشاسته خورده باشند وسده حادث گردد پیاز بسیار که بخورند وسکنجبین ساده بلیسند وتقلیل
غذا نمایند وگوشت یخنی پلاو بزمستان بباید وبتابستان اولی است ووقتیکه اشتها غالب
شود طعام بخورد وهنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد واتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن طعام
کثرت افتد روز دوم تقلیل غذا کند وبهتر آنست که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده
شود وبعد اکل غذا حرکت خفیفه بهر انحدار غذا بهتر است وخواب ممد هضم وبعد خواب
که بیدار شوند قدری جوارش معتدل المزاج باید داد وهنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند

یعنی چیزے که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود اول بخورند و بعض گویند که غذا کثیف و غلیظ دیر هضم اول از اکل اشیاء لطیف بهتر است و بعد ریاضت چیزهاے نازک مثل شیر و ماهی نباید خورد زیرا که ریاضت معده را گرم مے نماید و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسے را که غذا ار بدگوار د بران اعتبار نه نموده بتدریج ترک آن کوشد و بوقت اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمهٔ اولی هضم شود و لقمهٔ ثانی دور افتد و هضم ناهموار گردد و شخصے را که معده گرم بود باید که علی الصباح چند لقمهٔ نان با شراب لیمو یا غوره یا انار بخورد و بعده بریاضت پردازد و مرد پیر و آن را که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید و صفراوی مزاج را غذاے سرد و تر مثل کشکاب جو و کدو و سوداوے مزاج را اغذیهٔ حار رطب چون کشکاب مرغ فربه و بیضهٔ مرغ و سرد مزاج را اغذیه گرم و لطیف مناسب اند و شخصے که اغذیهٔ غلیظه بر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوشش کند تا بخوبی هضم گردد و اغذیه یا لبه و شور و تیز شهوت طعام و چشم را زیان دارد و باید که غوره با دوغ و آلو با شفتالو و برنج با سرکه و گوشت مرغ بجغرات و آب یخ بمیوه و عسل بخربزه و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و هرچه زود هضم بود با دیر هضم نباید خورد و مرغ را که با دوغ و حموضات را که در ظرف مسے پخته باشند مضر اند و از و اجتناب ورزند و در زمستان غذای که مائل بحرارت و نیز بالفعل حار بود و در تابستان غذای بارد که بالفعل بارد بود مناسب است و ربیع و خریف غذای معتدل باید خورد

تدبیر دوم در مشروب باید که وقت نوشیدن آب عطش صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت است و در طعام و قبل از طعام آب نباید خورد الا کسے را که عادت بود و خوردن آب بعد خواب و حرکت عنیفه خصوصاً جماع و حمام ممتنع بود و برخوا که تر و مسهل قوی و بوقت عطش کاذب آب نباید نوشید و آب نهر با آب چاه و آب باران با آب نهر ممزوج نه نمایند و آب معتدل البرد از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیم گرم بسبیل علاج باید نوشید و آب بتدریج بنوشند و دم نزنند و آب ملحے با حشاء و اعضاء تنفس و اعصاب مضرت دارد و چونکه ذکر انحس الاذکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد **تدبیر سوم در حرکت و مراد از ان ریاضت است و دلک** پس ریاضت وقتے باید که غذا از معده منحدر گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

در ریاضت بعد فراغت بول و براز مفید افتد و با امتلاء معده و خلو او مضر و قبل از عرق آمدن
ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضاء شامل بود و
او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن
و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقهان مثل آهسته رفتن و
بزورق نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون اذکار که ریاضت دماغ و استماع
اصوات لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت چشم است و ریاضت
آلات تنفس بآواز بلند حاصل آید پس دلاک و آن نیز نوعی از ریاضت است دلک سخت
بدن قوی سازد و نرم خستگی زائل کند و کثرتش هزال آرد و دلک از اعلی باسفل باید نمود
و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کمتر و بر مستان
بیشتر آن مفید بود و همچنین بصبیان ریاضت قلیلهٔ لطیفه و لشبان قویهٔ طویله و کهول و مشائخان
را لطیفه طویله مناسب است و ریاضت با بدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد **تدبیر**
چهارم در نوم و یقظه پس بهترین وقت خواب آنست که غذا از معده منحدر شده باشد
و بهترین خواب آنست که مغرق بود و اگر بهر اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی
راست بخسپند تا که غذا القعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه
تسخین آن هضم کامل حاصل آید و بعد ازین به هیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا از کبد سهل
بود و بشکم خفتن ممد هضم است و بر پشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید
و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیرش
تبرید دماغ و مشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود **تدبیر**
پنجم در استفراغ و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که بهر روز
دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدبیرش
که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند **تدبیر ششم در جماع**
بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید که وقت جماع
را گروهی که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بر آن اعتبار نباید نمود زیرا که آنوقت جوع است و جماع
وقتی باید که هوا معتدل و شهوت صادق و داعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی و نعوذ بکثرت
بدون تخیل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را به بستر نرم به پشت بخوابانند و مرد بالای

او بیاید و پای بهالش را بر داشته و سرین ها را بلند ساخته هر دو پا را بهر دو پهلوئش بچسپاند و سر زن
ببالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سر پستان نرمی اندک بمالد
و نیز مساس عصبی که بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشند و بعده سر آلت را بدهلیز فرج
بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند کشد پس هرگاه
این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم ناکرده کار
را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت و شدت
اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بخود کشیده آب
دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بمنت و الحاح
و با زنان حائض و نابالغه و پیره و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد و جماع
با محبوبه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبه موجب ضعف **تدبیر هفتم**
در حمام پس حمام معتدل نضج دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و گشاینده
مسامات است و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد
و شیخ می گوید که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار
و آب او شیرین باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود
باشد و حمام باید که بسیار گرم و تنگ نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزمانه معتدل جسم صاحب
حمام عرق آلوده گردد و بدانکه خانه اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم و خشک
و استحمام بخلو معده احداث یبوست کند و بپری آن فربهی آرد الا حدوث سده
کند پس لازم است که قبل از استحمام سکنجبین وغیره بنوشند و بحمام خروج و دخول
بتدریج بعمل آرند و تا مدت طویل دران قیام نه پذیرند و قرشی گوید که یابس مزاج را آب
اکثر از استعمال هوا واجب است و رطب مزاج را بالعکس آن و صاحبان ورم و تفرق
اتصال وغیره را استحمام لازم نیست و اغتسال بآب گرم صاحبان فالج و رعشه و
تشنج و اوجاع مفاصل را نفع دارد و آب بارد مقوی بدن هست الا استعمالش بوقت
ظهر بعد هضم غذا جوانان و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال بآب سرد صاحب ضعف
معده و تخمه و نزله و تشنج و صبی را مضرت نماید **تدبیر هشتم** در فصول در شروع فصل
ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و تسکین مواد و ریاضت معتدل و

اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف سبقتی در تلیین طبیعت مبادرت
فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیزند و استعمال اغذیهٔ لطیفه و فواکه رطبه مفید
و در فصل خریف از کثرت اکل فواکه و جماع وقی و از آب بارد شرباً و غسلاً پرهیزند و مسهل غیر
قوی و فصد تنقیهٔ بدن کنند و استعمال اشیاء قلیل الرطوبت و حرارت و غسل به آب نیم گرم
و در مکان بارد خواب نمودن بهتر است و در فصل شتاء از فصد وقی پرهیزند و
استعمال اغذیهٔ غلیظهٔ قویهٔ حاره و لحوم مفید است **تدبیر نهم در فساد هوا**
هرگاه که فساد در هوا پدید آید از اغذیهٔ رطبه پرهیزند و تریاق مثرودیطوس احتیاطاً باستعمال
آرند و اگر مزاج بارد بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیه در بدن جمع آید
به تنقیهٔ بدن متوجه شوند الا از تحریکات تسکین اولی است و خانه از گلاب و دیگر عطریات معطر
دارند و اصلاح هوا از بخورات مثل بخور عود فرموده باشند و صندل وغیره ببویند **تدبیر
دهم در صبیان** و شبان و کهولان و مشائخان و مسافران اما صبیان پس غذا
و جمیع تدبیر شان سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان
بارد و رطب باید اما کهولان پس غذا و جمیع تدبیر شان گرم و تر باید اما مشائخان پس اگر
از اعراض ظاهریهٔ آنها برودت و یبوست یافته شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما
مسافران پس کسیکه ارادهٔ سفر کند اول تنقیهٔ بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بریاضت و
بیداری و تشنگی و پیاده رفتن و مثل آن بچیزیکه در سفر حاجت افتد عادت کند **تدبیر
یازدهم در زن حامله** پس وقتیکه علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع
و بزرگی شکم و صلابت مقام رحم و تهوع و غثیان و سیاهی سر پستان وغیره ظاهر شود
از فصد وقی و اسهال و حمام و از آواز دهشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه
پرهیزند و بعد چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم
اجتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که دریتوقت جنین قریب خروج میباشد
و از ین امور بوی خستگی حاصل می آید و نزد ایام ولادت غذای لطیف زود هضم و
گاه گاه سکنجبین و گلقند بخورند و از عانه تا بزانو روغن کنجد بمالند **تدبیر دوازدهم
در مولود** وقتیکه از رحم مادر بدر آید نافش از بالای چهار انگشت قطع کنند
و باهستگی و نرمی کثافتش را دور نموده رشته بران پیچند و نیمه نیز بیست تر

نموده بالای آن گذارند و مولود را آب نمک بشویند باحتیاط که آب در گوش و بینی نرود و بعده
از آب شیرین نیم گرم غسل دهند و قدری شهد خالص بلبیانند و بجامه بپیچیده هر عضو را بر جای خود
بوضع شایسته بدارند و بخانه تاریک پرورش نمایند و از هوای خارجی اجتناب کنند
لیکن بتدریج بادعای و کنند **تدبیر سیزدهم در مرضعه** پس مرضعه را باید که از
جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و اعراض نفسانیه پرهیز
و مرضعه باید که جوان خوبصورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام
و از زائیدنش چهل روز نگذشته باشند **تدبیر چهاردهم در شیر دادن**
بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدام سبب مادرش متعذر بود
تا مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نهج شیر دهند که قطعه پنبه بشیر تر کنند و در دهنش
گذارند تا باعضای دهن آن مضرتی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و
پوشیده نماند که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده در اصلاح**
شیر پس اگر شیر غلیظ بود در ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل
استعمال نمایند و اگر رقیق بود اغذیه مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود
تقلیل غذا نمایند که از فساد امین باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن پردازند و بدانکه بعد
دو سال طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء حار و بارد قوی الاثر و حامض
نرسند و اگر هنگام شیر دادن دوا را طفل حاجت استعمال حموضات افتد تا
اول معده را از شیر پاک کنند بعده باستعمالش پردازند **تدبیر پانزدهم**
در برون آمدن دندان پس وقتیکه علامت برون آمدن دندان ظاهر شود
آن وقت روغن بابونه و عسل بر لثه بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز برگردن و لثه مالیدن
خوب بود و اگر انگشت بسیاری بخاید دهنش بعسل و نمک بشویند و قطعه اصل السوس مقشر
کرده بدست او دهند و بدانکه اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الخیر
یذکر بالخیر معالجات امراض که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملاً بیان کرده می آید

فصل در امراض اطفال و علامات و معالجات آنها

ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود
و از آن بسبب طفل دست و پای خود را میپیچد و کف بدهن آرد **علاج** در وقت

حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا بچیزی خشن بمالند و بعد گذشتن حالت
اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرط نمایند و مدام از دوا و غذا تلیین طبیعت
کنند و بمرضعه غذای خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد مکرر تنقیه بمسهل گرم کنند لیکن از تعریق
و تبرید پرهیزند و جدوار با شیر مادر سائیده دادن مفید است و بمرضعه جوارشات و معاجین
گرم توان داد و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد **عطسهٔ متواتر**
اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تپ یا حرارت نیز یار بود **علاجش** چون علاج
سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود که بسر رسیده باشد اطلیهٔ حاره بکار برند
عطاس بضم عین مهمله ورمی است حار که بدماغ صبیان حادث شود **علامت**
آن عدم سیری از آب و زردی چشم و درد آن **علاج** تبرید و ترطیب دماغ نمایند از
کدو و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت
قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت و آب عناب مفید بود و مرضعه را تقلیل غذا کنانند
و هرچه ذی قبض بود نخورانند **اجتماع الماء فی الراس** گاه باشد که رطوبت
مائیه در سر اطفال داخل قحف بالای غشاء صلب جمع آید و علامت این قسم آنست
که چشم باز ماند و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف
زیر جلد سر بسبب خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و ازین سبب دهن
رگها کشاده شود و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع گردد علامت این قسم آنست که جلد
سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند و بانگشت
فرو نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو
نشیند و وجع محسوس شود ورم باشد **علاج** نظر کنند که رطوبت قلیل است یا
کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر
محصور است علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند که اول
موی سر تراشند بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم در آب بجوشانند
و نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک مثل زعفران و غیره ضماد کنند و در صورت ورم
علاج سرسام باید نمود **تشنج** اگر بسبب یبوست بود و بعد استفراغات و حمیات
واقع شود علاج آن از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند و

اگر از بیخوابی بود تدبیر نوم کوشند و اگر بروقت برآمدن دندان بسبب الم واقع شود تدبیر آن
کنند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذا از مرضعه و طفل بعمل آرند **کثرت البکاء**
اگر درد گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند و اگر بسبب فساد شیر
و درد معده بود علامت آن از قی راحت یافتن **علاج** اصلاح شیر و تنقیه معده کنند
الفزع فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود علاج آن بحیله شایسته ازاله نوم
نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند
و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد علاجش مثل علاج کابوس است
زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند **حول** و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن
و بعد صرع لاحق شود **علاج** جامه رنگین بطرف مخالف میلان چشم آویزند **احتباس الشی
فی مجری الالف** علاج آن اول از روغن بینی را چرب کنند بعده چیزی که عطسه
آرد ببویند **قلاع** علاجش مثل علاج بزرگان کنند **صریر الاسنان فی النوم**
و آن مرضیست که طفل در خواب دندان میساید **علاج** بعد از نضج مسهل گرم دهند و عاقرقرحا
در شهد سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید **ورم لثه**
آن بوقت برآمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر برآمدن دندان نمایند **استرخاء
لهات** علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات مالند **سعال** و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند **ذبحه** ورم ریه است
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند **علاج** بمنضجات و مسهلات تنقیه بلغم نمایند
و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار نضج نکشند و خون
خرگوش در عرق گاوزبان نوشانیدن مفید است **فواق** علاج آن جوز هندی با شکر
سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است **قی شدید** اگر بسبب فساد شیر بود اصلاح کنند
و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست علاجش تنقیه نمایند
اسهال و آن بروقت برآمدن دندان حادث شود بند نباید نمود و بوقت ظهور مضرت
تدبیر برآمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد طباشیر و زهر مهره حبس حابس است
مغص چون باطفال عارض شود و خود را پیچند **علاج** نمک و زیت و آب نیم گرم هم
بمثانه گاو انداخته بر شکم طفل تکمید کنند **تولد دیدان** یعنی کرمها که در مقعده طفل متولد میشود

علاج

علاج حضض و کمیله همراه آب بدهند و دخان منجمد یعنی دخانیکه در سقف مطبخ میباشد و ناس ربی هر دو را هموزن آمیخته در مقعد پر کنند و از دست مقعد را اندک اندک بزنند **خروج مقعد** اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول او را از دست رد کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد و خشت نیمگرم بر و گذارند **البول فی الفراش** طفلیکه بول در فراش کند علاج آن کند رو خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال کنانند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه ضماد نمایند و معجون فلاسفه مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد بپرهیزند **حمیات** اطفال را اکثر تپ خلطی حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تپ دموی اگر طفل زیاده از شش ماه بود در پس گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلوچسپانیدن نیز بهتر است **جدری و حصبه** باید دانست که ماده جدری خون است و ماده حصبه صفرا پس مناسب که بنا بر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر بچسپانند و حجامت مع الشرط بعمل آرند و تنقیهٔ بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر بلحم طبع راغب گردد لحم را به بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید یعنی جدری حدوث یابد در بر آوردن آن کوشش کنند و از حدوثش نترسند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند تا که تمام و کمال بر آید و چون نمودار شود شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان نبات سفید خاکسی بقدر مناسب بطفل دهند و اگر بطفل ضعف باشد عرق کیوڑه نیز باید داد و اگر جدری در بر آمدن دیر نماید و روز چهارم بگذرد بادوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفتیح مسامات درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مروارید مناسب است و اگر خارش که علامت بد است پدید آید سچوب گرد بهوج بیتر بخور کنند و دودش ببدن طفل رسانند و اگر بیهوشی عارض گردد بتقویت دل کوشند و غذا بر وقت بر آمدن برنج با شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچڑی و دال مونگ و عدس بدهند و بموسم سرد عرق گاوزبان بجای آب باید داد و اگر آبله‌ها جدری بسیار بر آید و بجراحت انجامد و متعفن شوند قدری کافور در روغن دلبودار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچکد شتی درین باب مفید است و روغن کنجد نیمگرم

مالیدن ازاله خشک ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید مردار سنگ و سفیده برآن
پاشند **حمیقا** و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه برنمی آیند از قسم جدری
می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدری کنند الا سکتر
ازو **حمره** یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود بر مرضعه مصفیات خون مثل شاهتره
و صندل سفید و برگ حنا و هند و یک حب از چوب سرخباده در شیر مرضعه سائیده
بطفل دهند **صفت** رسوت صندل سرخ هر یک ۲ ماشه زنجور ۳ ماشه چاکسو چار ماشه
افیون یک ماشه مردار سنگ چار سرخ زرد چوب حنا هر یک یکیک ماشه برگ نیب برگ
بکاین هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ ها آمیخته در آب بقدر نیم ماشه حب بندند
و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند **سعفه** یعنی گنج سر وقتی که حادث
شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بعمل آرند **صفت** آمله سوخته نیله تهوتهه
سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مردار سنگ همه را باریک سائیده
در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلای روغن
سیاه که دران کمیله سوخته باشند مفید است **قسم دوم در علاج مرضی**
بدانکه علاج مرضی منحصر است بسه اشیا یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال الید
اما تدبیر و آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزی که استعمالش اکثر
دفعتاً و نوعاً و مقداراً واجب باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس ازان
احکام اندکه مختص اند بغذا مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتها مرض
در امراض حاده حذر کنند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از
غذا باز ندارند و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذای غلیظ بطی
النفوذ وقتی که بتلیید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف شده بود از غذای
مذکوره بپرهیزند و گاه احتیاج بدادن غذای لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن
مریض قادر بهضم غذای بطی النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذای غلیظ بر غذای لطیف
سریع النفوذ نباید و در امراضیکه زمانه انتهای آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند
بخلاف امراض مزمنه و گویند که اگر غذای صدیق برای قوت بود عدو اوست بسبب
صداقت مرض که او عدو قوت است پس استعمال غذا در مرض بقید ضرورت

لازم است شخصی را که بدن از کثرت اخلاط خالی و هضم و اشتهاء قوی بود آن را غذاء کثیر المقدار
و کثیر الغذاء شاید داد آنرا که حالش بخلاف این بود حکم غذاء او آن نیز بضد آن باشد و کسی را که
حالش مشترک بین الحالتین المذکورتین باشد حکم غذاء آن متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاقی
نولید وقتیکه اراده بحفظ قوت مریض کرده شود آن وقت لازم است که از غذاء چیزی بمریض
عطا نمایند الا رعایت هفت امر مرعی دارند یکی نظر کنند بطبیعت مرض پس او حاد یا ساکن
یا متوسط خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحرانش در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع
خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد بحرانش بروز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتها قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا منع
کنند و علیل هیچ نخورد الا شیئ قلیل از جلاب که از شکر سفید بحیثیتی که لونش و طعمش بکثرت بنود
تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود بغایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار گرم
بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب فقط سکنجبین اقتصار
نورزند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود بروز اول ماء الشعیر رقیق بجلاب یا بشربت بنفشه
دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین باید داد و بروز ششم قدری آب انارین
و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند و وقتیکه عطش غالب آید تسکین بگلاب فرمایند
و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین نهج بود که بحرانش بروز هفتم و چهاردهم واقع شود بیک
روز دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر درین قسم شهوت قوی بود بوقت طبخ ماء الشعیر
و بوقت شب مزوره اسفاناخ خورند و این را تدبیر لطیف گویند و اگر مرض ساکن بود تدبیر نفس
تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه مرغ نیمبرشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود بمرض تدبیر
غلیظ و بعده تدبیر لطیف پس در مرض ساکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند و قلیلا قلیلا کم کرده
باشند بحدیکه بوقت انتها از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر
لطیف ممتنع بود و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که بوقت انتها تلطیف نمایند
و تدبیریکه تقویت قوت و مدد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیریکه ضعف قوت و نقصان مرض
کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذائی که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید و جوهرش
جید بود بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض مزمنه بود و تدبیر
لطیف بمرض حاد که قوت دران قوی بود و مرضیکه در امتلاء باشد و قوت قوی بود

تدبیرش لطیف کنند و مریضیکه با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید در مریضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مریضیکه از امتلا باشد و قوت ضعیف تدبیر معتدل مناسب است دوم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود و دفعهٔ مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدای نوبت و نه در تزاید نوبت و نه در انتهاء و نه در امراض حاد باز ندارند زیرا که از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد و خصوصاً اگر صفراوی المزاج و ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا ضعیف و نحیف میشوند ممانعت غذا خطر عظیم دارد و شخصی را که در معدهٔ خود بوقت تاخیر غذا احساس الم شود آنرا الوقت تاخیر غذا ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر رقیق بقدر قلیل و آب انارین دهند سوم نظر کنند بجثهٔ مریض اگر بشرهٔ علیل رقیق و متخلخل باشد ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشهوت مریض پس اگر طبع مریض بشیئی که نفعش قلیل است راغب باشد و کراهیت پذیرد بچیزیکه نفعش کثیر است تا درینصورت لازم آنست که چیزی که طبع مریض باو راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض بچیزی که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشیئی دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود آن را اختیار کنند پنجم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا بعلیل نه دهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود از اکل غذا باز ندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا ممانعت نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد نه دهند مگر تفاریق و حال کهل و شباب را میان حال طفل و شیخ متوسط دانند هفتم باسباب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء یا بمعده ثقل فضلهٔ غذائی بود بعد از اخذ ثقل و فضلهٔ غذائی غذا دهند و گاه بمریض استفراغ برای احتیاج بمسهل یا فصد یا حقنه می افتد پس درینصورت بعد از استفراغ بغذا رخصت است اما استعمال

ادویه دوا و بر دو نوع است یکی از داخل و دیگری از خارج اما استعمال دوا از داخل یا بس یا استفراغ یا تغییر مزاج دهد یعنی تعدیل مزاج نماید مثل تنقیه و حبس از خارج یا زیاده میکند مثل دوای منبت یا ناقص میکند در بدن چون دوای حاد یا منع میکند چیزی را از خروج که بیرون آید

از بدن

از بدن مثل دوای رادع یا تغیر مید هد مزاج را چون دوای معتدل و باید دانست که اگر دوا از خارج
ضماد آید یا طلا بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو ساعت
موضع را از دوا پاک نمایند و به آب بابونه بشویند و بعده روغن خیری مالند و اگر برای علل کبد
و طحال استعمال کنند بجلو معده بهتر است و اگر برای علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقهٔ ضماد
را لعوق منجر نمایند و اگر استعمال برای حرارت قلب و دماغ بود خرقهٔ آن را بر وقت گرم شدن
تبدیل نمایند خرقهٔ دیگر آلوده به نهند و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام
استعمال خارج غیر از ضماد و طلا که مذکور میشوند بر چند نوع اند یکے لخلخه و او دوا مرکب است
که بو بنده گویند که لخلخه ظرفیست که میاه مناسبه مثل ماء الورد وغیره دران نهند ارند و بو بینند
دوم قطور و او دوائیست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطورے که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیم گرم باشد سوم شموم و او آنست که چیزے تر یا خشک
ببویند پس اگر چیز تر بشیشه افتاده است لخلخه نامند که او کریافت و اگر چیز خشک است
شموم نامند چهارم نفوخ و او آنست که چیزے خشک در بینی وغیره دمند و اگر استعمال ایشان
بوسیلهٔ انبوبه سے شود پنجم سعوط و او قسمیست از قطور و اکثر استعمالش در تنقیهٔ دماغ
از مسهل و حقنه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند
بعده سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور و او آنست که
چیزے سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر مے نماید و استعمالش اکثر
در امراض دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزے خشک بر دندان مالند نهم کحل
و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شب باید و بارد مزاج را
در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند یازدهم
برود و او آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
و او چیزیست که به بدن مالند سیزدهم فتیله و او آنست که چیزے طویل را در دبر یا در
قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول و او آنست که لته را
در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه و او حمولی است که مخصوص
بفرج زن باشد شانزدهم غرغره و استعمالش بعد تنقیهٔ بدن باید و چند بار انتها کنند
هفدهم کماد و او بر دو نوع است یکی کماد رطب و آن نیز بر دو نوعست یکی آنکه چیزے

رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند دوم آنکه در چیزی مثل اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید از قسم اولی قوی‌تر است لهذا اگر جگر و معده اگر حاجت بتکمید افتد بجز تکمید مثانی استعمال نتوان کرد دوم کماد یابس و او آنست که چیزے خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای رطب تکمید یابس بهتر است **هیژدهم نطول و سکوب** پس نطول آنست که چیزے سائل را بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند و سکوب آنست که چیزے سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل او را از تطویل نه نماید و بر جگر و معده عند الضرورت غیر از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول قوی‌تر از سکوب است **نوزدهم بخور** و او آنست که ادویه مفرده یا مرکبه را در مجمر نهند تا بوئیش بدماغ رسد و اگر بخور بعضو مخصوص مثل گوش و دندان و مقعد و رحم دهند پس بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش وغیره دهند بوسیله قمع درود و ورسانند و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مثقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بران ظرف بنشیند تا از ثقبه دود بموضع مقصود رسد **بستم انکباب** و او آنست که بخار آب گرم به بدن رسانند و خود را در جامه پیچیده بر و سرنگون دارند چنانچه برائے عرق آوردن معروف است یا بخار آن آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که ادویه مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند **بست و یکم آبزن** و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت انسان بنا می کنند و با آب خالص یا با آب ادویه آنرا مملو نموده مریض را دران می نشانند و گاه مثل آن از فضه وغیره آبزن تیار مے نمایند تا از مکانی بمکانے نقل دهند و برائے محافظت هوا سرپوشے بران مے پوشند و بقدر برآوردن سر دران سرپوش سوراخ نهند تا مریض در آبزن بنشیند و از ان سوراخ جهت جذب نسیم سر برون دارد و بالجمله هرچه بتوصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید تا هر ظرفے که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند **بست و دوم وضع الاطراف فی الماء الحار** و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعلے باسفل مے کنند و در افراط حرارت حمے نباید الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف حدوث سرسام بود لازم است که آب نیم گرم باشد و ظرف چندان عمیق بود که سر دو پا تا بزانو غرق

باشند و اطراف را یکساعت دران بگذارند و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و آن سبب است که ردای سخیف پیش روی مریض بگیرند تا بخار آب بدل و دماغ نرسد **بست وسوم شد الاطراف** و استعمالش بهر جذب ماده از اعضاء رئیسه و شریفه میبرای دفع کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل می آرند و باید که دست را از بغل و پا را از بن ران بستن آغاز کنند و کشادن بخلاف آن و اختلاف هست در آنکه فقط اصل دست و پا بربندند یا دست و پا را بتمامه پس جالینوس گوید که پا را از بن ران تا کعب پا و دست را از بغل تا کف دست بربندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه دران صورت ماده منجذبه را امکانی نمی ماند که دران بگنجد و بدین سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج بربندند و باقی را بدستور بگذارند **بست وچهارم شافه** و او آنست که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدارند و شافه در طول بقدر شش انگشت مریض باید و شیاف در امراض معاء مستقیم کثیر العمل اند و شیاف محذر بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند و در اصل شافه رشته محکم بربندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده احداث بواسیر می نماید ازینجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام برمقعد بمالند **بست و پنجم حقنه** و او آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در امعاء رسانند و استعمالش برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال حقنه حاده در قولنج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام احشا حقنه لینه مناسب است و آب دوای محقنه زیاده از دو رطل نباید و اوسط آنست که نصف رطل باشد و دوای محذر مثل افیون و دواهای عواصر مثل هلیله در حقنه داخل نکنند و تکثیر دهن در نفاس و حالیات نیز ننمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید الاشهر آنست که در قولنج مائل برقت بود و در هیچ مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی هیچ چیز مثل ملح نینداز ند و در وقت استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از احتقان چیزی مثل گلقند و مصطگی باندک شوربا که دران توابل باشند بخورند تا حقنه در خلو معده واقع نشود

که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه وغیره بیمار را مستلقی دارند و سرش بر بالین نهند تا پشت
بر زمین نچسپد و در قولنج و درد ناف وغیره بیمار را بزانو خوابانیده شکم را آویخته دارند و سر و
سینهٔ آن بر بالش نهند و در زحیر تکیه بسوی پشت داده بیمار را مستلقی دارند و سرین آن را
مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طائر طویل العنق معوج المنقار که بسیار خوار است و دائم
جهت ازالهٔ ثقل خود را با آب دریای شور احتقان میکند مشاهده نموده حقنه را رواج داده است
و در ابتدا در رواج با آب و نمک که حکم دریای شور دارد این عمل میکردند و بعده حسب حاجت
ادویهٔ مسهله دران افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و ربط وکی اما جبر استخوان شکسته
و از جای برآمده را بستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کسر آنست که عضو را بر می
همی کشند و بهیئت اصلی آرند و بعصابه که هموار و مطابق عضو مکسور بود بر بندند و از تخته های که از
چوب انار و مثل این که نرم بود و تیار نموده هموار کرده بر وگذارند و بر هر چهار طرفش رشتهٔ محکم
به پیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا درینوقت
مزورهٔ خروس بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائدهٔ عظیم بخشد و مومیائی
پارسی نیز سریع الاثر است و تخته ها را پیش از دو روز نگشایند مگر بضرورت که او ورم و خارش
است زیرا که درینوقت کشادن و قدری در هوا داشتن عضو را لازم است و تنطیل
آب گرم مفید است و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت
بر بندند و بعد از چهار و پنج روز میکشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درین وقت تناول هریسه
وغیره مناسب است و عضو را بر یک وضع نهاده نگذارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک
حرکت داده باشند و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری متحقق
شود احتیاج بآن نباشد و هرگاه ورم با کسر یار بود غیر مربوط دارند و اگر ربط ضرور بود بغایت
نرم بندند و بروزی دوبار بکشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر
کوفته باشد بر زخم نشتر طرز نند و خون بر آرند تا از تعفن ایمن باشد و اگر کسر بجراحت بود
مقام جراحت مکشوف دارند و بحوالی آن رفاده و تخته بانوعیکه مناسب بود بر بندند و اگر
کسر نشده باشد و استخوان از جای خود بر آمده باشد تدبیر خلع اینست که اگر خوف حدوث
ماده بدانجا بود فصد کنند و طبع نرم سازند و گل ارمنی یک مثقال خورند و غذا مزوره با روغن
بادام دهند و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج

خلع کوشند و اگر خلع در عضوے بود که بآسانی درست شود پس درینصورت التفات بورم
وغیره نه نمایند و تدبیر بجا نشاندن عضو آنست که آنرا بتدریج یمین و یسار اندک اندک حرکت دهند
پس آنرا بکشند و بگذارند تا که بجاے خود نشیند و موضع آنرا بعصابه به بندند و باید که گل ارمنی در آب
برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده بر بندند اما بط شگافتن را گویند پس باید که تا ورم پک
پخته نشود نشاید شگافت و شگافت ورم آنجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر باشد و بط در
طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول نشگافند بلکه در عرض
موافق غضون ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز اگرچه ذی شکن است لیکن در بط ورم
آن رعایت غضون نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفهای او در طول است و شکن
تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند و عضلهٔ جبهه بر حاجب
چشم فرو افتد پس ازین جهت بط باید که از اوضاع الیاف و عروق و عضلات هر
عضو واقف بود و بعد بط از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزے از چرک وغیره نماند و بهر اندمال از
اسفیداج و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت وغیره مرهم سازند و بکار برند اما کے بمعنی
آن داغ دادن است و او به پنج قسم منقسم میشود یکے آنکه بمکوا که آله مخصوص است براے
این کار کے نمایند و مکوا باید که فضے بود قسم دوم آنکه از اشیاء سیال مثل روغن گرم کے
نمایند قسم سوم آنکه از قطعهٔ مرجان چنانچه در ام الصبیان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه از
ادویهٔ حاده چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمے است از کے که
در هند اختراع یافته بر طحال و در عرق النسا وغیره استعمال میکنند لیکن باد که در عرق
النسا کے بر ورک و دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعهٔ خرقه
که بقدر چهار انگشت باشد اسماء شیخین محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعهٔ شش قطعهٔ
دیگر از خرقه بمقدار قطعهٔ اولے نهند و بران قطعات یک برگ درخت لرزان دارند و قطعهٔ
نے که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از درمیان بطول دو پاره سازند و قطعے ازان گرفته
بران برگ نهاده اخگر پاچک دشتی درو گذارند و زمانهٔ شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
بر طحال مریض آبله نمودار شود قطعات را بزودے بردارند و آبله را بدستور بگذارند تا که
بعد یک دو روز خود بخود منفجر آید و چرک و رطوبت ازو مندفع گردد و بعد ازین مرهم
مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسماء متبرکه آنست که از برکت آنها بقطعات گزندی

نیز رسد و باید دانست که طبیب را لازم است که بعلاج ادویه چند امر را منظور دارد امر اول آنکه
اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند
و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند
و رطوبت و یبوست را بهمین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانهٔ ابتدا و انتها بوقت مرض نظر
کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع نهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته و در انتها
فقط محلل و بهمین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال و در انتها
زیادتی تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود بی انتظار نضج استفراغ
نمایند و الا اول مشغول بنضج شوند و بعده بمسهل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند پس اگر
مریض بدوای قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض بدوای ضعیف
عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقی و اسهال عادی بود بوقت عادت
آن رجوع بقی یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ
بود مسهلات قوی و ادویهٔ قوی البرودت کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض حار بود امر
پنجم آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مرعی دارند امر ششم آنکه
بقوت مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند
و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربهٔ مقویه که مناسب
مرض بوند قوت حاصل آید الا اگر اتفاقاً باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیهٔ خفیف تفاریق
بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه بمزاج مرض و مزاج مریض نظر
کنند پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا تبرید قلیل نمایند زیراکه سبب
ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد
و مرض بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیراکه سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضرری
دیگر عائد شود درجهٔ اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه
بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل هوای حار تبرید باید و در هوا و فصل بارد تسخین و پوشیده
نماند که بسیار استفراغ در نصف النهار و دیگر ما قبل از صبح واجب است امر نهم آنکه نظر
بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند امر دهم
بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی نه دهند زیراکه

فضول چنین کسان اکثر بتحلیل میروند وقدری قلیل دربدن می مانند امر یازدہم آنکہ طبیعت
عضو نظر کنند وآن بر چہار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول مزاج
عضو صحیح را قیاس کنند وبعدہ بتوسل آن معلوم نمایند کہ چہ قدر تغیر در مزاج اصلی راہ یافتہ
پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف مثل
کلیہ وعضو مصمت مثل اعصاب دست وپا دوای قوی باید وبرای عضو متخلخل چون ریہ
وعضو مجوف چون عروق دوای ضعیف باید وبرای عضو یکہ در تخلخل وکثافت
متوسط بود دوای باید کہ قوی باشد نہ ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی
کہ شریف بود وفائدہ آن برای تمام بدن عام باشد مثل معدہ وریہ وبرای عضو لطیف
مثل چشم وعضو رئیس مثل قلب وعضو ذکی الحس مثل عصب دوای قوی وشدید
البرود ودوائی کہ مرخی صرف بود نباید استعمال کرد وتحلیل مواد این اعضا بغیر از آمیزش
دوای قابض نہ نمایند ودوای مثل زنجار برین اعضا نہ نہند واستفراغ مواد اینہا
بدفعات بعمل آرند قسم چہارم وضع عضو ومعرفت عضو است پس وضع عضو بدین نہج
در علاج فائدہ مے بخشد کہ دانستہ شود کہ بکدامی عضو بچہ طور دوا خواہد رسید چنانچہ
در نسج در امعاء عالیہ دوا بتوسل مشروبات میرسد ودر امعاء اسفل بطریق حقنہ ومعرفت
عضو در علاج بسہ نوع فائدہ مے بخشد یکے آنکہ عضو بعید دوا کردہ شود با دویہ قویہ
مثل کلیہ وعضو قریب با دویہ ضعیفہ مثل مری وبدانکہ گاہ حاجت بآمیزش دوای
دیگر مے افتد مثلاً آمیختہ میشوند در ادویہ اعضاء بول مدرات ودر ادویہ قلب زعفران
دوم آنکہ عضو صحیح بسبب مشارکت عضو علیل دوا کردہ شود چنانچہ مسمومات خوشبودار
در غشیان سوم آنکہ مادہ را از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکہ در حجاب
مقعر کبد مادہ جمع شود بمسہل از راہ امعا استفراغ کنند ووقتیکہ مادہ در محدب کبد جمع
شود استفراغ بمدرات از راہ کلیہ نمایند ومشارکت عضو بچند قسم است یکے آنکہ عضوی
خادم عضو دیگر بود مثل عصب برای دماغ دوم آنکہ عضوی مبداء فعل عضو دیگر بود مثل
حجاب برای ریہ در تنفس سوم آنکہ عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن ودماغ
چہارم آنکہ عضوی طریق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکہ عضوی مقابل
عضو دیگر بود مثل دماغ ومعدہ ششم آنکہ عضوی جای انصباب فضلہ عضو دیگر بود

چون نبض برای قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ و بدانکه ماده اگر در انصباب
باشد از موضع بموضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه
قریب بود خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب اینست که شخصی را ازین دندان
خون بکثرت آید پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای آن از عروق اسافل
اخراج دم نمایند جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه
بعرض الا القطر واحد باشد مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا بپای
راست جذب نمایند اما جذب در قطرین جائز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای
چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین
برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است مثلاً فصد باسلیق و اسیلم
در علل کبد بسمت راست می زنند و در علل طحال بسمت چپ و وقتیکه ماده در عضوی
جمع آید و عهدش قریب بود یعنی سه روز برو نگذشته باشد تا ماده را از موضع بموضع
دیگر که از و قریب بود جذب کنند مثلاً ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین جذب
نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو اخس جذب کنند و اگر عهدش
بعید بود یعنی سه روز بران گذشته باشند ماده کثیر نبود استفراغ از نفس عضو
فرمایند و اگر ماده کثیر بود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس
عضو کنند و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو ماوف نبود جذب بلا استفراغ
بعمل آرند و الا فلا زیرا که ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر استفراغ کافیست
و ماده کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب باستفراغ و واجب است که اگر در عضو ماوف درد
باشد اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی
بعضوی بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماوف بود بر بندند یا بر وی وضع
محاجم کنند یا ادویه حاده جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بسبیل ریاضت
دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول تسکین وجع نمایند
و بعده وضع اطراف بماء حار یا دلک آنها یا شد آنها بعمل آرند چنانچه در امراض راس
مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بر معده و یا صدر اراده انصباب
نماید آنوقت اطراف را سخت بر بندند و بدانکه چون بیان امراض ترکیب و تفرق اتصال

در کلیات متعذر بود ازین جهت از و اجتناب ورزیده به بیان علاج سوء المزاج میپردازیم پس
سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از و یا حار بود یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج
ساذج تعدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر باستفراغ ماده
زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و با بتدا
عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن باشد و تخفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند
که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بظهور که هنوز ظهور نیافته باشد یا ابتدای ظهور یعنی ظهور یافته باشد
الا مدتی بر و نگذشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلاً علاج حار بادویه بارده
کنند و علاج بارد بخلاف آن و علاج سوء مزاج که بظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج
که با بتدای ظهور بود مثل علاج مستحکم است الا از و اضعف باید و هر گاه طبیب شک افتد که
مرض حار است یا بارد پس اگر ببارد شک افتد دوائی که در درجه اول حار بود مثل شکر
استعمال نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت
ندارد زیرا که حرارت بروح مناسب بود و اگر بحار شک افتد دوا که در درجه اول بارد بود
استعمال نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است بغیر از طوالت مرض
که تدارکش ممکن است ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب
علاج مرعی دارند زیرا که عادت را در بدن انسان دخلی کامل و اثری عظیم است و
هر گاه امراض مجتمع شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بزوالش موقوف بود مقدم
دارند مثل ورم و قرحه که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر
بود مقدم دارند مثل سل لوحمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض
دیگر اغلب بود مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه
عرض خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و
فصل مریض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبعی و غیر طبعی اما طبعی
وا و نیز بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق
و مخاط و طمث و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبعی وا و بر چند نوع است یکی
اسهال بدوا و حقنه و شیاف دوم اخراج دم بفصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و طمث
و نفاس سوم قی چهارم ادرار بول پنجم اخراج مواد راس ششم ادرار عرق هفتم اخراج

مخاط و بزاق و بدانکه طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر بنظر دارد یکی آنکه استفراغ
موافق میل ماده بود نه بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود ماده را بقے مستفرغ سازند دوم
آنکه استفراغ ماده از مخرج طبعی باید مثلاً ماده محدب کبد را از راه اعضاء بول استفرغ
نمایند سوم آنکه ماده را از عضوے معلول بعضوے که اخس و مشارک بود نقل کرده مستفرغ
سازند **فصل در منضجات** بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که خلط غلیظ رقیق
و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکه بمسهل حاجت افتد اول نضج ماده نمایند که استفراغ کما حقه بلا ضرر
حاصل آید و انتظار نضج بامراض مزمنه واجب است و در امراض حاده جائز زیراکه در هیجان
ماده حاده قبل نضج مسهل باید داد که درینوقت بانتظار نضج خطر عظیم است و خون محتاج
بنضج نیست لهذا در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا هرگاه فساد خون از آمیزش خلط
دیگر بود نضج آن لازمست **فائده** صفرای خالص بسه روز و صفراے غیر خالص به پنج روز
و بلغم که از اقسام غلیظه و رقیقه بود به هفت روز و اگر از اقسام غلیظه و رقیقه بود به نه روز یا بتقدم
و تاخر و سودا به پانزده روز نضج مے یابد **منضج صفرا** گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی
گل سرخ آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کرده
بنوشند اما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعده مالیده صاف
کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
صاف نموده بنوشند و اگر خواهند که تمام قوت دوا برآید نقوع نموده بجوشانند و آنجا که
در مزاج مریض حرارت بود یا شهر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع و شیرجات باید نمود
زیراکه دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبخ همه ادویه را یکبار نیندازند زیراکه
بعضے آتش کمتر خورند مثل نیلوفر و عناب و تربد سفید و افتیمون و بعضے بسیار مثل بنفشه
و سناء و نیلوفر را بدست نمالند که بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند **منضج بلغم**
گاوزبان مویز منقے بادیان شگوفته اصل السوس مقشر شگوفته پرسیاوشان تسکاعے
مطبوخ یا نقوع نموده خمیره بنفشه یا عسل خالص آمیخته بعمل آرند و نخود آب منضج بلغم اثر تمام دارد
لیکن در تپ نباید داد و هرچه معتدل بلغم است منضج اوست **منضج سودا** گاوزبان
سپستان عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر شگوفته اسطوخودوس نقوع یا مطبوخ نموده
شربت مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل اوست منضج اوست و اگر بخلطے خلط دیگر

یار بود رعایت آن مرعے دارند **ادویهٔ مفرده معدلهٔ خون** تخم کاسنی تخم کاهو
تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب
شیشم **ادویهٔ مفرده معدلهٔ صفرا** تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی
تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو بهیدانه اسپغول **ادویهٔ مفرده معدلهٔ بلغم**
بادیان انیسون اصل السوس مویز منقے سنبل الطیب تخم کشوث خبازی **ادویهٔ مفرده**
معدلهٔ سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان تخم خربوزه اصل السوس
افتیمون **فصل در مسهلات و ملینات** بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
از اعضاے قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده و از اعضاے قریبهٔ آن
بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و در مسهل شرط آنست که بروز
مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل در ضعف معده
و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در سرما
بعد یکپاس روز برآمده دیگرما بوقت سه ساعت شب باقیمانده و در ربیع و خریف بوقت
صبح مسهل بخورند و در کثرت سدد و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و اینهمه که گفته شد
لحاظش بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالای حبوب مسهله قدری آب ننوشند که آنرا
بگدازد و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را در معده
نمے گذارد که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه
جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند
که مسهل را از معده بدر آرد و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب
نیمگرم بنوشند و اگر در مسهل تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است
و محرور مزاج نیز آب سرد جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا
بالای مسهل قوی خواب کردن ممد اوست زیرا که مسهل بزودی از معده بدر نمے آید
و در آن قرار گرفته کما ینبغی عمل خود مے نماید و مجلس محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه اجتناب
ورزند و اگر مسهل عمل نکند مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه بشیافه و باشیاف دیگر مثل شربت
ورد مکرر و شربت دینار مدد نمایند و آنجا که مسهل و ماده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد
بدو سے قے کنانند و اگر کفایت نکند و مانع دیگر نبود فصد باسلیق و اکحل کنند و اگر بوقت

عمل حرارت بعده و امعا پدید آید لعاب اسبغول مسلم و لعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض مطلوب
باشد جعفرات با برنج بخورند و اگر تپ باشد بجاے آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند
و انجا که بدانند که مسهل سبقے خواهد بر آمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد انفراغ مسهلات
از حمام و جماع و حرکات و از شئے که قوے القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب
ورزند و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و
بلغم و سودا کرده اند بنا بر آنست که وے بیشتر بیرون آرد **ادویهٔ مفردهٔ مسهلهٔ صفرا**
تمر هندی آلو بخارا ترنجبین شیر خشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویهٔ مفردهٔ مسهلهٔ بلغم شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بیدانجیر و بدانکه غاریقون نباید گرفت
زیرا که در وے جسم سخت مانند ناخن سمے باشد لهذا الغربال میزی می مالند که اجزاء صغیر
مستفرغ شوند و آن جسم سمے بالای غربال ماند **ادویه مفردهٔ مسهله سودا**
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنا مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفایج وغیره
و باید که افتیمون را در پارچه بسته در طبخ اندازند و در تپ قبل از دو هفته استعمال هلیلجات
نکنند الا بوقت ضرورت بعد اصلاح **نسخهٔ ملیّن مبارک** که باکثر امزجه و ضعیفان
و زنان حامله و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام حشا موافق است
ص مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا براے حرارت با آب
کاسنی سبز مروق یا بشیرهٔ تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا براے ورم احشاء
با آب عنب الثعلب سبز یا براے نفخ معده بشیرهٔ بادیان باضافهٔ روغن بادام شیرین
و گلقند بنوشند **فائده در ترکیب طبخ ادویهٔ مسهله** اول در آب با عرق
اصول و غیره آنکه نیم کوفته را جوش دهند و بواسطهٔ طبخ بزور نیم کوفته داخل کنند بعده حشائش
و شگوفه ها بیندازند پس وقتیکه ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس
و ترنجبین وغیره داخل کنند **فصل در حقنه و شافه** و بیان هر دو گذشت **فصل**
در فصد و آن استفراغ کلّی است زیرا که اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه
و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش فصد نکنند و از روزهاے اسابعه فصد در روز یکشنبه
و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بروز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از

بلوغ تا شصت سال فصد را اجازت است و بعده ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و بهر که امعده و جگر ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد فصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن زیان دارد و حامله و قوت طبیعت را و بروز بحران زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب فصد و بر آن جانب بفصد آید و سه روز بر آن نگذشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشند در جانب موافق و اگر در سرما حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و گرما بعد از زوال آفتاب و اگر از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندلین و کشنیز ضماد نمایند و نشتر بقوت از جانب مخالف فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد بزودی کند رود و دم الاخوین کندر سفیده بیضه مرغ بشسته بجراحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد دهمین نموده تدبیر شریان بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ و جهنده از فصد برون آید و بدانکه اکثر عروق اورده و شرائین برای فصد مخصوص اند الا درین مختصر بیان آن آورده که اکثر بگشادن آنها حاجت می افتد تحریر می یابد رگ پیشانی برای گرانی سر و صداع مزمن میزنند و طریق کشادنش آنست که جامه بگلو بربندند تا رگ پدید آید و از نشتر که مخصوص برای رگ پیشانی است بگشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که دو بر لب بالا و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می گشایند برای امراض لثه و دهن فائده می نماید قیفال سر رگ را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و رو در وسط دست میزنند اکحل هفت اندام رگ را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن می گشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند باسلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط دست برای علتهای تنور بدن و جلد می زنند حبل الذراع در بعض دست با رگ باسلیق و در بعض دست با رگ اکحل مشتمل میباشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است اسیلم برابر خنصر است از آن قرار خنصر برای علتهای احشا میزنند و آنرا اسیلم نیز می نامند صافن بر شتالنگ ابهام انگشت پا واقع است ماده را از سر فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است عرق النسا رگیست که در جانب وحشی که بر ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است

فصل در حجامت و ارسال علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ از جوهر عضو باشد و اولی آنست که بتاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم است و بهترین وقت یک پاس روز بر آمده و تا وقتیکه تنقیه عام نکرده باشند متوجه به تنقیه خاص نشوند و حجامت پس سر را پاک کند و بر قمحدوده اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه اکحل باشد

اما الشیان آرد باید که فروتر از فقرات کنند و میان شانه با خلیفه باسلیق بود اما معده را ضرر دارد
و خفقان آرد اندکے بالا باید و بر ذقن دندان را سود دهد و بر فخذ از قدام اورام خصیتین را نافع
و بر ساق و کعب ادرار طمث نماید و حجامت بی شرط برای آنست که ماده را از جهتے بجهتی
بوسیلهٔ آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل شرط زدن نبود
و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشند و مثل دنبالهٔ موش بود و پشت او سبز
و شکمش سرخ بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز بدین نهج باستعمال
آرند که اول آنرا به برنگون باید کرد تا قے کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد بعده
علق بران گذارند **فصل در رعاف** گاه در امراض دماغی باو حاجت مے افتد
و تدبیرش آنست که بسوی اشیاء سرخ نظر کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند قدرے
خل بران بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزے درشت بخارند
که رعاف حادث گردد **فصل در طمث و نفاس** و ادرارش گاه بمدرات
طمث و گاه بفصد صافن وغیره حاصل مے آید **فصل در قے** و بسوے آن در امراض
مزمنه مثل نقرس و مالیخولیا و استسقا و رعشه وغیره حاجت مے افتد و کثرتش موجب
ضعف بصر و سمع است و اوجاع وغیره را مضرت دارد پس هرگاه بقے حاجت
افتد یک روز پیشتر غذاء نرم خورند و روغن خوشبو بر بدن مالند و بروز قے چیزے
ملائم بخورند بعده نمانے شالیسته مقیات حسب حاجت بنوشند و قے کنند و کسیے را
که قے بآسانی نیاید باید که سه روز بحمام رود و تدهین نماید و غذاے مختلف و ملائم بخورد و پس
بخانهٔ گرم یا بحمام قے کنند اگر هوا سرد بود اما هنگام قے رفاده بر چشم بندد یا از دست هر دو
چشم را محکم گیرند و این برای آنست که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصے را
دیدم که هنگام قے رفاده بر پشت چشم نه بسته بود پس در چشم آن نزول الماء پدید آمد
و نابینا گشت و اگر از مقیات شورشے در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این همه
گفته شد وقتیست که قے اضطراری نبود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک
گردد مقئ صفرا سکنجبین ساده ده مثقال با پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند
مقئ بلغم تخم شبت دو درهم با آب جوشانیده عسل خالص آمیخته بنوشند
و قے کنند مقئ سودا ترب را بشگافند و خربق سیاه دران پر کنند و آن

ترب را در سکنجبین ساده یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و بآب مد و کنند تا قے حادث شود **فصل در بول** پس در اوجاع مفاصل و اوجاع پشت و استسقا باو حاجت می افتد و ادرارش از ادویۂ مدره حاصل مے آید **فصل در عرق** و تدبیر ادرارش چنین است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامۂ بپیچند و بخار آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل در بزاق** و تدبیرش که عاقر قرحا یا شئے دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل در مخاط** پس ادرارش از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک مے نماید پس تدبیر آن آنست که سر و گردن را از جامہ بپیچند و چیزے که عطسه آورد در بینی دمند و مثل آن تدبیرے که ممکن بود بعمل آرند

قانون دوم در کلام کلے باحکام ادویۂ مفرده و مرکبه و اغذیه و هرچه متعلق باوست و آن مشتمل است بچند احکام **حکم اول در ادویۂ مفرده** بدانکه هر چیزے که وارد بدن میشود و منفعل بحرارت غریزی میگردد پس اگر آنوقت اظهار کیفیتے نشود دوا را معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتے شود الا کماحقه محسوس نگردد درجۂ اولی گویند و اگر اظهار کیفیتے شود و نیز کماحقه محسوس گردد درجۂ ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتے بضرر بود درجۂ ثالث است و اگر اظهار کیفیتے بحدے بود که بهلاکت انجامد درجۂ چهارم است و هر درجه را بسه مرتبه دانسته اند مرتبۂ اول اعلی دوم متوسط سوم اسفل و پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لیمو که از مائیت و حمضیت و سمنیت مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده حادث میشوند مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوے و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد مثل ذهب و گاه ازو ضعیف بود که از سوختن جدا گردد نه از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه و محلله آن در طبخ جدا نمی شود و گاه ازو ضعیف بود که بطبخ جدا گردد نه از غسل مثل عدس که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه ازو ضعیف بود مثل هندبا که از غسل اجزاء لطیفۂ آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجے بود فقط مثل بصل که ضماداً مفرح باشد بخلاف اکل یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلاً بخلاف ضماد قاتل است و یا هم خارجے و هم داخلی بود مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجے بود مثل گشنیز که ضماداً محلل است و اکلاً برودت و غلظت مے نماید و مزاج ادویه به تجربه و

قیاس دانسته می شود اما تجربہ پس باید که دوا دوا واحد که از جمیع کیفیات عارضی معرا بود در علل
متضاده بسیله که قوت دوا نیز موافق قوت مرض بود تجربہ کرده آید اما قیاس پس واو بچند وجه دلالت
میکند وجہ اول لون و استدلال بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس
را سیاه سے سازد و حرارت بخلاف آن وجہ دوم رائحہ پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت
و رطوبت بود و عدم آن دلیل برودت وجہ سوم طعم است واو مختلف میشود باختلاف فاعل
و ماده پس ماده یا کثیف بود یا لطیف یا متوسط و فاعل یا حرارت بود یا برودت یا اعتدال
پس دوائے کثیف حار تلخ و کثیف بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف
و لطیف بارد حامض و لطیف معتدل دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط
معتدل تفه بود وجہ چهارم سرعت و بطوء انفعال دوا است واو چنین است که دو دوا
واحد که بدوائے دیگر بہ تخلخل و لطافت و کثافت مساوی بود هر دو را نزد موثر بارد یا حار
بفرق مساوی دارند پس هر که از هر دو اثر موثر جلد قبول کند در وے کیفیتے که بآن موثر
موجود است غالب خواهد بود و طبیعت و افعال و خواص ادویہ مفرده قریب ذکر مے یابد
انشاء الله تعالے **حکم دوم** در ادویہ مرکبہ مشتمل بچند فوائد **فائده اول** در ترکیب
ادویہ وجہ ترکیب آنزمان که حاجت مے افتد که از دوای واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض
ادویہ نافع کلیہ و بعض نافع طحال و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقطع خلط و بعض
مرقق آن و بعض مغلظ آن و بعض منقی معده و بعض منقی صفرا و بعض منقی بلغم و بعض
منقی سودا و بعض منقی امعاء و بعض منقی مواد مفاصل و بعض منقی دماغ و بعض منقی
مواد صدر و ریہ و بعض منقی مواد عضلات و بعض مدر و بعض حابس و بعض مسکن خلط
و بعض مقوی قوئے وغیره و بعض مضعف اند که ترکیب بعض آنها به بعض حسب ضرورت
عمل مے آید و ترکیب گاه حسب اوضاع اعضاء بود مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیہ و مثانہ و قلب
وغیره بود که نفوذ دوا بآن محال است به ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیخہ و انیسون حاجت
مے افتد و اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دوا محلل
حاجت افتد تا ترکیب دوا قابض مثل مصطگی و دارچینی واجب است که قوت عضو
ساقط نگردد و گاه بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده وغیره
بود دوائے مخدر بیامیزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیہ بود دوا اخفی مثل

تخم خیار بیامیزند واگر عضو مشارک عضو دیگر مثل معده و دماغ بود دوائی که موافق هر دو بود بیامیزند وگاه ترکیب حسب اختلاف طبع دوا بود مثلاً بدوای بدمزه دوای صالح الطعم وبدوای بدبو دوای خوشبو ضم کنند که معده متنفر نگردد وبدوای غثیان آور دوای حابس قی وبدوای مضر معده مثل سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی وبدوای مضر قلب مثل اسطوخودوس دوای مصلح آن مثل زعفران بیامیزند وگاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برای حدت کیفیت دوای مکسر آن مثل کتیرا با سقمونیا وبرای قوت کیفیت دوای مقوی آن مثل زنجبیل با تربد می‌آمیزند ونیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوای حار دوای حار وبوقت حاجت برودت زائده بدوای بارد دوای بارد ضم کنند وگاه ترکیب حسب ضرورت مرض بود مثلاً در قرحه که اندمال و دور کردن چرک مطلوب است و دوای واحد نیست که این دو فعل متضاده ازو حادث شوند پس بالضرورت ترکیب مثل زنگار با زنجار حاجت افتد یا آنکه دوای واحد یافته شود الا در یک قوت قوی بود وقوت دوم ضعیف مثل بابونه که در وی قوت تحلیل قویست وقوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض دوای قابض با او ضم کنند وگاه باشد که بدوای سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید دوای ماسک آن بیامیزند تا که دوای سریع النفوذ از مدد آن در عضو موءف قرار گیرد و مطلوب حاصل آید فافهم وضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بدوائیکه حاجت اکثر بود یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوای دیگر گیرند و در خلاف آن بالعکس بعمل آرند **فائدهٔ دوم در مقدار شربت مرکب** باید که اوزان ادویهٔ مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده از اوزان جزوی اسمی که بعدد شربات بود بگیرند و آن مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بیست درم و اعداد شربات پنج عدد اند پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج درم و اعداد شربات بیست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود **فائده سوم در معرفت درجهٔ مرکب** باید که درجات اجزای حاره و بارده را جدا جدا جمع نموده اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را برابر اعداد اسمی شربات ادویه قسمت کنند و خارج قسمت را درجهٔ مزاج مرکب دانند مثلاً گمان کنند که در سوم گرم و خشک دو شربت است و بنفشه که در دوم سرد و تر است او نیز دو شربت است پس بعد نقصان

اقل از اکثر یک درجه حار بماند پس وقتے که درجهٔ واحد را برا عداد سهے شربات ادویه که چهار اند
قسمت نمودیم مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت **فائده چهارم در پختن**
معاجین اوّل دارو ها را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و
پاک نموده جدا جدا کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر
گرنشستن محتاج باشند باید شست و ادویه که بسوختن و بریان نمودن محتاج باشند
آنرا سوخته و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران و غیره باشند بگلاب
حل نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته بآتش کف بردارند و بقوام مناسب
آرند اول زعفران محلول را ببیند ازند بعده جواهر و حجریات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش
فرود آورده بقدر معتدل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت سازند و از آن بعد
ادویه طیبه و غیره محلول و مسک و ورق نقره و طلا ببیند ازند و در ظرف چینی نگاهدارند و یک
شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه در و افیون بود بعد شش ماه و اقل درجه
بعد چهل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن اجازت است
فائده پنجم در احکام ادویهٔ مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی
تلخی را گویند و چون جزو عمدهٔ آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب
در خلو معده بعسل و آب گرم لازم است و سفوفاً و حبوباً و معجوناً استعمال میکنند پس سفوفاً
قوتش تا سه ماه و حبوباً قوتش تا شش ماه و معجوناً قوت آن تا چهار سال باقی مے ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی مے ماند و اگر روغن بادام بادمزوج بود از دو سال زیاده
قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است **جوارشن** قوت آن تا دو ماه باقی
میماند الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه باید
حبوب قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب مبهی تا شش ماه و قوت حب
جدوار و فرفیون تا دو سال است **ادهان** تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمال
جائز است اما روغن بلسان و قسط هر چند کهنه شود قوی گردد **سفوفات** قوت آن ها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن سفوف
لذیذ سریع النفوذ باک ندارد **سکنجبین** منقی معده ملطف خلط غلیظ مسکن حرارت
و غلیان دم و بعلل بارده و حاره نافع و عسلی از سکری بهتر است و بزر حییر و لعبه

مسهلات و برعشه و بواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانه و تقطیر البول و شقاق مقعد مضرت
دارد **جلنجبین** مقوی و منقی معده و دماغ و سکری حار در درجه دوم و معتدل برطوبت و یبوست
و بعد دو سال ضعیف گردد و عسلی گرم و خشک در درجه دوم و قوتش تا چهار سال باقی
میماند و آنچه بعوام مشهور است که جلنجبین هر چند کهنه شود قوی گردد اصلی ندارد **اقراص**
اکثر اقراص را قوت تا شش ماه باقی است الا قرص کوکب که استعمالش بعد شش ماه
جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطه در اقراص آنست که بسایه خشک
کرده شوند **تریاق کبیر** شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی
بعد چهارده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کهل و بعده ضعیف میگردد و
تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست که چون در شیر حل کنند
شیر بسته گردد و اگر در دهن افعی اندازند بمیرد و اگر هنگام نزل شدن بقدر باقلا بخورند
امساک کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر بقدر باقلا در طشت که از خون جامد پر بود
بیندازند جمله خون گداخته شود و اگر بدین صفات موصوف نبود خالص نباشد **فلونیا**
و **پرشعشا** قوتش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه باستعمال مے آرند
مثرودیطوس قوتش تا هفت سال باقی مے ماند و بعد شش ماه بعمل مے آرند
معجون خیارشنبر و **سفرجلے** قوتش تا دو ماه باقے میماند **معجون اثاناسیا**
استعمالش بعد شش ماه جائز **مادة الحیوة** بعد دو ماه استعمالش جائز و قوتش
تا چهار سال باقے مے ماند **انقردیا** قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد
سه ماه بشرطیکه در شعیر دفن کرده باشند **دواء المسک** استعمال آن بعد
دو ماه جائز و قوتش تا سه سال باقی است **مراهم** قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی
ماند و قوت بعض مراهم تا مدت ده سال قائم باشد **حکم سوم در اغذیه مرکبه**
فاضل گوید که درجات علاج سه اند اول علیا که علاج بغذا بود و او مختار اطباء حذاق است
دوم سفلے که علاج بغذا و ادویه مرکبه باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج
بغذا و دواء مفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه **اسفیدباج**
طعامی است که گوشت را بمصالح مناسبه بپزند و شوربای آن بکار برند و گاه اسفاناخ
و ماشش مقشر و کدوی دراز در آن داخل میکنند لطیف و مرطب و صالح الکیموس است

و باکثر امراض سر مثل مالیخولیا و جنون سوداوی دسبات مفید. **ماء الشعیر** غذائیست بسیار موافق که در امراض حاره توان داد وطریقش آنست که شعیر جید مقشر در آب شیرین و صاف با آتشش ملائم بپزند. وکف بر دارند تا که پخته شود پس آن آب صافی ساخته را بکار برند و شیرین نمودن آن بشیرینی مناسب ضروری نیست وگاه در امراض صفراوی لیمو نیز داخل می کنند و در موازنه آب اطبا را اختلاف است بعضی گویند که از شعیر ده چند باید و شیخ نیز بر همین مؤید است و بعض بست و چهار چند قرار داده اند. و نزد جمهور چهارده چند قرار یافته و این را ماء الشعیر محض گویند. و اگر در ماء الشعیر سپستان و عناب مانند آن داخل کنند ماء الشعیر مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بماء الشعیر بیندازند و بماء الشعیر سکنجبین ساده نباید آمیخت **شلہ و کھچڑے** طعامیست بهند مشهور و برای مریضان نکو غذا است و آنرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای تمر هندی بخورند **زیرباج** شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و بزعفران خوشبو کنند **نخود آب** غذائیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الماء نافع و ترکیبش معروف **زرشکیه** برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حار و بحرارت کبد مفید و ترکیبش آنست که زرشک را بآب بپزند و چیزی گلی گرم نموده دران بیندازند که عفونت آن زائل گردد بعده روغن گاو و روغن بادام انداخته به شکر سفید بقوام آرند **تمریه** طعامیست ملین البطن و مفید بعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر هندی را طبخ نموده به شکر سفید بقوام آرند **خشکه** طعامیست بهند مشهور اگر بمربای تمر هندی تناول نمایند با مراض صفراویه مفید و اگر بجغرات استعمال کنند. برای حبس اسهال نافع **شیر برنج** طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ گرده و سده مضر **بلاو** غذائیست صالح برای حفظ صحت الا معطش است **ماء الارز** که بهندی پیچ گویند تسکین صفرا نماید **قلیه و یخنی** مسمن بدن ملین طبع و با مزجه بارده بسیار مفید و قلیه از یخنی بسبب اخراج خود حرارت قوی دارد **دال ماش** که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن **نان** پس نان خمیری سریع الهضم کثیر الغذا مسمن بدنست و نان فطیری مسدد و قابض و دیر هضم **مطنجن** طعامیست

بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصل و دارچینی وروغن گاو وروغن بادام وقدری زیرهٔ سفید بیند ازند **بیضهٔ نیمبرشت** مبهی است ونفث الدم وخشونت حلق و ضیق النفس وسل نافع **مصوص** بضم میم وصاد مهمله وسکون واو وصاد مهمله دوم طعامیست که گوشت مرغ جوان ودراج بابقولات سرد یا گرم وادویهٔ خوشبو ترتیب دهند ومنافع آن تابع اجزاء اوست **حلوا سوهن** ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه وباضباب سودا بمعده نافع **هریسه** مقوی دماغ وترکیبش مشهور هریسه طعامیست که بگندم وجو وگوشت مرغ وروغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم وتر کثیر الغذا مسمن بدن است ومقوی گرده وعصب وباه ودیر هضم ومسدد است مصلحش درنجور ودر سکنجبین ودر مبرودین انگور **هلام** بضم ها وفتح لام غذائیست که گوشت گاو وامثال او را بعد از پختن بآب ونمک در جائی گذارند که آب آن بجمد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را در سرکه پخته گوشت مذکور را دران بیند ازند وبقول را بردارند وبکار برند ومزاجش مثل بقول مطبوخه باشد **اہال** بفتح همزه وهای مهمله از جملهٔ اغذیه است واو شوربای گوشت وبقولات مطبوخه باشد که صاف کرده می آشامند وگاه دران ترشی نیز داخل می نمایند ودر افعال مثل بقولات مدخوله باشد **طفشیل** بفتح طا وسکون فا وکسر شین غذائیست از اغذیه قدیمه وترکیبش آنست که عدس مقشر را در سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون وصفرا است وبقطع سلس البول وحیض نافع مضر بامراض سوداوی واعضاء عصبانی وباه ومصلح او شیرینی است **حکم چهارم** مشتمل بر چهار فائده **فائده اول** در بعض احکام ادویهٔ مفرده بدانکه در اخذ ادویه شرط آنست که هرچه حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج در فصل بهار بعد از ذبح بلافاصله باید گرفت وانچه معدنی بود در اول زمستان بگیرند وبهترین او آنست که در رنگ وجوهر معیوب نبود واز خاک ودیگر کثافتها پاک وصاف باشد واز نباتات ثمرها بعد از رسیدن وقبل از سقوط وبرگ را بعد از تمامی نمو وقبل از زرد شدن وتخم ها را بعد از استحکام و گلها وشگوفه ها را بعد از شگفتن وقبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن وشاخها را بعد از تمامی نمو وقبل از خشک شدن وبیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ وصموغ وعصاره ها را در اول ریختن شگوفه باید گرفت وادویه بری از بستانی

قوی بود و بجلی قوی تر و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن
ادویه رعایت چند امور مرعی دارند یکی آنکه همراه دوا، دوائی دیگر را کوفته نگاه ندارند دوم آنکه
دوائی که از تنها داشتن متعفن یا گرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آنرا بدوائی دیگر که بالخاصیت
حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون با شبت و فلفل بباقلا و زعفران
بزرده بیضه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش بموم سفید بسته
باشند نهند و بهمنین و تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت و رطوبت
و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان و هوا نیز خالی بود دوا را در ان بدارند
پنجم آنکه ورد و نیلوفر و بنفشه وغیره را با ادویه قوی الرائحه مثل حلتیت و مشک ندارند
فائده دوم در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه مفرده بر سبیل اختصار **ابریشم**
گرم و خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو
کننده رنگ رخسار و ابریشم محرق از مقرض در اشربه ضعیف بود شربت از یک درم
تا سه درم بدلش مروارید مضر گرده مصلح آن اسارون **ابهل** گرم و خشک در دوم مدر
حیض و در اسقاط جنین و بقروح خبیثه مفید و قطور روغن تخم آن که در ظرف آهنی در
روغن کنجد جوشانیده باشند برای قوت سمع نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز السرو
مضر معده و حلق مصلحش عسل **اترج** بفارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول
و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک و تخم
آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن
قی صفراوی و مقطع صفرا و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی نافع شربت از خشک
تا پنج درم و از مربای آن تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه **آلو** سرد در اول
و تر در دوم ملین مضر دماغ و معده مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش
تمر هندی **اذخر** گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده کبد مدر
بول و حیض و آبی که در و اذخر تر کرده باشند آشامیدن آن برای قی بلغمی مجرب مولف
مضر بگرده محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال **اسفیداج**
سفیده را گویند با ادویه چشم جهت درد و بثوره قروح آن نافع و حمولش جهت قطع خون
حیض و منع حمل مفید و خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست درآخر دوم گرم وخشک محلل ومفتح ومقوی ومنقی دماغ مضر ریه بدلش
بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس دراول
گرم وخشک محلل ومفتح سده وآشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید بدلش در تنقیه
سودا افتیمون مضر شش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنجدرم اسبغول
سفید آن سرد درسوم وتر در دوم ترو سرخ آن تر دراول وسیاه آن بایبوست
واز سیاه آن اجتناب بهتر آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی وحرارت وگویند که
اگر کوفته آنرا بیاشامند غشی وسقوط نبض حادث شود وبموت انجامد وعلاجش قی
فرمودن بماء العسل بدلش در تلیین وخشونت سینه وسرفه بهیدانه ودر تبرید تخم
خرفه ومقدار شربت آن از دودرم تا ده درم اسفاناخ درآخر اول سرد وتر وگویند
معتدل است ملین طبع سریع الهضم جید الغذا وکم نفخ تر از سائر بقولات مضر مبرودین
ومصدع مصلح آن روغن بادام یا مسکه گاو بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ریسمان
پیچیده بدرخت صنوبر وسائر درختها متکون می شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت
آن تا سه درم طبیعت آن معتدل درگرمی وسردی وقوی گرم دراول وخشک در دوم
دانسته اصل السوس در دوم گرم ودراول خشک منضج اخلاط غلیظه ومسکن
تشنگی وحمیات بارده را بالکیف مفید مضر گرده وسپرز ومصلحش کتیرا وگلسرخ شربت
تا پنجدرم افسنتین گیاهیست مشابه ببابونه گرم دراول وخشک در دوم قابض ومفتح
شربت از جرم آن از یک مثقال تا دو مثقال ودر مطبوخ تا دو درم بدلش در تقویت
معده اسارون مضر معده مصلحش در محرورین آب انار ودر مبرودین انیسون افتیمون
گرم وخشک درسوم مفتح ومسهل سودا وبا بنفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت
آن بقول شیخ چهار مثقال بدل آن دراسهال یک ونیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره
ایست غیر مغسول آن سرد دراول وخشک دراول سوم ومغسول آن سرد وخشک در
دوم مجفف ورادع قابض وقاطع نفث الدم ومقوی معده وکبد وحابس نزلات
حاره وسده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس
وطریق غسل او آنست که در آب بسایند وهرچه بالای آب بایستد بردارند وقرصها ساخته
خشک کنند اکلیل الملک دراول گرم وخشک وبعض مرکب القوی دانسته اند

ومحلل وملین اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بهرادرار و کثرت منی نافع مضر انثیین مصلح
آن انجیر و مویز شربت تا دو مثقال بدلش هم وزن آن بابونه **امرود** سرد و تر مسکن حدت صفراو خون
انجره دراول سوم گرم وخشک درو تخم و ثمرش جهت تخفیف زخمها نافع و آشامیدن
مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی و کتیرا شربت تا سه درم
و زیاده ازین مهلک روغن آن در عمل باه عجیب الاثر **آملج** در دوم سرد دراول خشک
قابض و مانع ریختن مواد بمعده و مقوی قلب آشامیدن نقوع آن مانع انجره معده مضر
سپرز مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنج درم و مربی او خواص قریب بمربی هلیله
دارد و طبع را ملائم کند **انجبار** در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن
قی مضر سپرز و دین کم مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یکدرم و از
برگ آن پنج درم **انیسون** در آخر دوم گرم وخشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع
مضر امعاء و مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنج درم بدلش نیز رازیانه **انزروت**
صمغ درخت خاردار است گرم در آخر دوم و خشک دراول آن ملین و محلل ریاح و بهترین
مسهلات بلغم است و گویند پنج درم سائیده آن بسبب چسپیدن با حشاء و تشدید
مسام کشنده است مصلح آن روغن بادام شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش
صبر **اهلیلج اصفر** در آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی دماغ و جهت دوار
وسدر نافع مضر ثقل مصلح آن عناب شربت تا پنجدرم **اهلیلج اسود** در وسط اول
سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا مضر
جگر مصلح آن عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی **اهلیلج کابلی** بعضے در برودت
معتدل و دراول خشک و بعضے گرم باعتدال می دانند مسهل بلغم و سودا مدر بول و مربی
آن که زیاده از یکسال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی شربت
از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بست مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ و مصلح آن
عسل **حرف الباء** **بالنگو** در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفقان مفید و
جهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان **بابونه** در دوم گرم و دراول خشک
محلل و مفتح و مقوی دماغ مدر بول و حیض مضر حلق مصلح آن عسل شربت آن سه مثقال
بادرنجبویه دراوسط دوم گرم وخشک مقوی دماغ و دل و حافظ معده و جگر و مفرح

ومفتح سدهٔ ومانع بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازهٔ آن تا بست درم واز خشک
آن تا ده درم **بقلهٔ حامضه** در دوم سرد وخشک شکم به بندد ومرهٔ صفرا را سود دهد مضر
بمبرودین مصلح آن عسل **برنگ کابلی** در آخر دوم گرم وخشک ومخرج ومسهل بلغم
وسودا واخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعا ومصلح آن کتیرا **پرسیاوشان**
معتدل مائل بگرمی مفتح ومحلل ومطبوخ آن جهت اسهال سودا وصفرا وبلغم نافع مدر حیض
وبول مضر سپرز مصلح آن مصطگی وبنفشه شربت تا هفت درم بدلش نصف وزن آن
اصل السوس **بنفشه** در اول سرد ودر دوم تر مسهل صفرا مسکن تشنگی بو ئیدن
تازه آن نوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری انیسون بدلش نیلوفر شربت
تا پنج مثقال **بصل** در آخر سوم گرم ودر اول سوم خشک مقوی شهوت طعام وباه ومفتح
سدد دافع مضرت هوای وبای کثرتش نسیان آرد ومحرورین را زیان دارد مصلح آن
شستن بآب نمک وسرکه خوردن شربت یک مثقال **بسفایج** بخیت در آخر
دوم گرم وخشک در اول آن مسهل سودا وبلغم غلیظ مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان
شربت از یکدرم تا سه درم بدلش نصف وزن آن افتیمون **بسد** آنچه مشهور است که
بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ سوراخ دار مثل خانهٔ زنبور در اول سرد
ودر دوم خشک مفرح وقابض ودافع وسواس مضر گرده مصلح آن کتیرا بدلش جهت
حبس خون بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال **باقلا** در اول سرد وتر
وخشک آن در اول سرد ودر دوم خشک منفخ ومحلل وسریع الانحدار از معده اما قلاع
ونفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن وجوشانیدن در آب **بسباسه** در دوم گرم وخشک
مفرح ومقوی معده وباه وزیاده کنندهٔ منی مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت
تا سه درم بدلش جوز بوا **بهمن** واو دو قسم باشد یکی سفید ودوم سرخ سفید
آن در دوم گرم وخشک وسرخ آن گرم در سوم وقوی تر از سفید مقوی باه ودل وفربهی
بدن زیاده کنندهٔ منی مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت دو مثقال بدل سرخ دو موصلی
سفید هموزن آن **حرف التاء تخم کرفس** در دوم گرم وخشک مدر بول
وحیض شکنندهٔ ریاح شربت سه درم **تخم شبت** در اول گرم وتر
مقوی باه ونفاخ وادرار شیر نماید شربت از یکدرم تا هفت درم بدلش هموزن آن

آن تخم شلجم **تخم خرفه** در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تب‌های حاره را نافع
و برای سرفهٔ حار مجرب مولف شربت از پنج درم تا ده درم بدلش نصف وزن آن اسبغول
تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض و بول بهق و برص را نافع
شربت دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان **تخم کتان** بهندی تخم السی گویند
در اول گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی
تخم قنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن گلنار بدلش بوزن آن تخم
کتان **تخم کشوث** در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گویند در گرمی و سردی
معتدل است مدر بول و حیض مفتح سدهٔ جگر مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو
درم بدلش بوزن آن افسنتین **تخم خربزه** در اول گرم و تر و گویند سرد و تر
دفع عطش کند و سرفهٔ گرم را مفید مدر حیض مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم
تا پنج درم **تخم ریحان** در اول گرم و در دوم خشک مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام
شربت یک مثقال اطبا در معالجه زحیر از گرفتن ریحان منع کرده‌اند زیرا که بغایت آن که مطلق
است اگر گویند ان زائل میگردد **ترنجبین** در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف‌تر و جهت تسکین عطش و تپ‌های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین شیرخشت
استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار قویست مضر محرورین سپرز مصلح
آن تمر هندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت **تمر هندی**
در اول سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر هندی را بسیار در آب
نمالند که غثیان آرد و سده پیدا می‌کند و نفاخ و بطی الهضم است مصلح آن بنفشه و کتیرا
و عناب و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا سی مثقال بدلش آلو بخارا و زرشک **تفاح**
سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک
مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال
و اولی آنست که حار مزاج ترش و بارد مزاج شیرین تناول نماید **توت** شیرین آن
گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سدهٔ مضر جگر مفید
سده مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل **تودری** در دوم گرم و در اول

مبهی و مغلظ منی و مسمن بدن و نعوظ تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ خیار عجیب الاثر است
شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ و رفع اذیت ادویهٔ قتاله نماید شربت در
رفع سموم از سه درم تا پنجدرم **حرف الثاء المثلثه** **ثلج** بعضی سرد در سوم و خشک
در دوم و بعضی گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد و مخدر و معطش مضر
باحشاء ضعیف مصلح آن عسل و قرنفل **حرف الجیم** **جاوشیر** صمغی است گرم
و خشک در سوم محلل ریاح مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیف و مضعف اعصاب صحیح
شربت آن یک مثقال **جدوار** طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مفرح و مقوی
قوی و اعضاء رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب جهت دفع سمیت
مار مفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مضر بحرور و یابس
المزاج مصلحش سکنجبین **جزمازج** در آخر اول خشک و در اول گرم **جلنار** در
اول دوم سرد و خشک قابض و مقوی اعضا مسدد و مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم
تا دو درم **جنطیانا** در هندی پکهان بید گویند در اول سوم گرم و خشک مفتح سده محلل
و قابض و مسکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال **جند بیدستر** در آخر سوم
گرم و در دوم خشک مفتح سده محلل اورام شربت آن یکدانگ بدلش مثل آن وج
یا نصف آن فلفل **جوز** در دوم گرم و در اول خشک مقوی حواس باطنه خصوصاً
با مویز منقی و جهت فالج و لقوه نافع است **جوزبوا** در آخر دوم گرم و در سوم خشک
مفرح و مسکن و حافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن بنفشه شربت تا دو مثقال **چوب چینی**
خوبی بیخ چوب چینی آنست که غرقی بود و کرم خورده نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر
آن بود و مثل کمان بسیار کج ندارد و در لینت و صلابت معتدل باشد و مزاجش
نزد قومی گرم تر است و حکیم عماد الدین هم برینست و هرگاه قصد بخوردنش نمایند
اول بفصد و مسهل تنقیه کنند و گاه حسب حاجت بریکی اکتفا نموده آید و گاه فصد و
مسهل هر دو بسبب عدم حاجت متروک میشوند و این دوا بامراض سوداویهٔ مزمنه بسیار
نافع است و قبل از استعمال چوب چینی عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع
قدری قلیل از نمک باقی ماند و برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب
است و در میان ایام خوردن از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه

رطبه و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن
فراغ شوند همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع
بعادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دو دمالست اینست که یک مثقال
چوب چینی عمده بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته
عرقهای مناسب که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش
ملائم بپزند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف وا کنند و بخدام وقت
صبح و بخدام وقت شام با قدرے نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای
آب صرف کنند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و پلاو و کباب بی نمک و حلویات مناسبه
و گوشت بچه مرغ و دراج و دیگر غذاهاء لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از
کارد ریزه ریزه نموده در دیگ با ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش
موقوف کنند و دهن ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در روشستن و
طعام پختن و استنجا و مثل آن صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را
دران رنگین سازند و آن لباس را تا استعمال چوب چینی دربدن نگاهدارند و خود را از
هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعد سه روز یک یک ماشه هر روز در هر دو جا افزوده باشند
و باید که سر پوش دیگ انجیر گرفته در ترازو وزن نمایند بعده در اثناء طبخ وزن کرده باشند
هرگاه بوزن مطلوب برسد از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز
تعریق کرده باشند و رنه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق
اینست که علیل را بر کرسے بید باف نشانده زیر کرسے دیگ را دارند و بخارش
بگیرند و باید که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس گشاده دارند و قدر آب جوشانیدن
بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب
زیاده نگاهدارند و در مزاج بارد بخلاف این بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهاے مناسب
با آب چوب چینی مخلوط نموده مے دهند **حرف الحاء** **حب الآس** در دوم سرد و
خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل و معده و مدر بول مسرفه نافع شربت آن تا سه درم
مضر بزکام مصلح آن بنفشه **حب القطن** یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر مسرفه و ضیق النفس
را مفید شربت آن هفت درم **حب الزبیب** سرد در اول و خشک در دوم قابض است

حب النیل در سوم گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر مسهل قوی بلغم و با سقمونیا مسهل صفرا
شربت از یکدانگ تا نیم مثقال **حب السلاطین** در اول چهارم گرم و خشک مسهلی است
قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند
شربتش در ابدان قویه با مصلحات یکعدد تا دو عدد و در غیر آن نیم عدد و طریق اصلاحش
آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا برون آورده در پوٹلی پارچه بسته در شیر گاو
دو سه جوش داده بکار برند و یا در آب لیمو تر سازند و بر آورده استعمال کنند و یا با دویهٔ
مصلح مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا ضم کرده لبابنید و بکار برند و بعضی
بدین طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب حل کرده
در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت پس بر آورده با آب گرم شسته
باستعمال آرند **حب الرمان** یعنی انار دانه در اول سرد شکم بند و مسکن صفرا است
حب القرع در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم را مفید شربت از سه درم تا
پنج درم **حجر الیهود** در اول گرم و در دوم خشک مدر بول گنجایشش با خون خفاش جهت
رویانیدن مژه مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ **حلبه** در دوم گرم و خشک بزرش مدر حیض و جهت
استسقا و امراض بارده مفید و تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مضر انثیین و مصلح آن
سکنجبین **حلتیت** در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض بارده را مفید
مضر جگر مصلح آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال **حمص** یعنی نخود در اول گرم
و خشک مفتح سدهٔ جگر است **حنا** مرکب القوی مصفی خون مضر حلق مصلح آن لعاب اسبغول
شربت تا یک مثقال **حنظل** در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل اقسام بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند که استعمال
آن بحار مزاج و در گرما جائز نیست **حضض** معتدل در دوم خشک قابض رادع و
محلل و مدر حیض و اکتحالش جهت رمد نافع **حرف الخاء** **خار خسک** مرکب القوی
مدر بول مسکن درد مثانه افزایندهٔ منی شربت هفت مثقال **خبث الحدید** در دوم
گرم و در سوم خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع حمل و حیض مضر شش و مصلح
آن کتیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین مجوز نیست **خبث الذهب**
طبیعتش از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی

خبث الفضه سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید
خبازی دراول سرد و تر معتدل الهضم ملین طبع مفتح سده کبد زیاده کننده شیر مدر بول
مضر معده ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت پنج درم بدلش تخم خطمی خطمی
بقول جالینوس سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیمگرم با شکر
جهت سرفه مفید مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل
در چهارم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فالج
مفید و آشامیدن آن با عسل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین
مصلح آن کاسنی شربت آن سه درم خشخاش پوست آن دراول خشک و در دوم
سرد اگر نیم درم با آب سرد صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد
اسهال دموی و صفراوی مفید افتد و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و منضج مواد
رقیقه صفراوی و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف
بید مشک را گویند بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع
که از بخار مواد حار باشد و عرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی‌تر خل
طبیعت انگوری آن مرکب القوی گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رساننده
تاثیر ادویه با عضا و بوئیدنش بهر نزله گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداومتش
جهت قئ گرم معده مجرب مضر به پیران و سوداوی مزاجان و نیز با عصاب و باه مصلح
آن شیرینی شربت تا هفت مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه
و انتشار و باه و کاسر ریاح ماسک بول و جهت تصفیه صوت مفید مضر دل و سینه و محرورین
مصلحش صندل و طباشیر شربت تا یک مثقال خیار شنبر در اول گرم و تر ملین
طبع و محلل اورام و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر هندی مسهل صفرا و با تربد
مسهل بلغم و با آب شاهتره و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطگی و انیسون
و بیدا کننده مغص است بسبب چسپیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج
مثقال تا بیست مثقال خاکشی نوع صغیر آن دراول دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن
در آخر دوم گرم مبهی و مشهی و مقوی معده و نیکو کننده رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه
و جدری را نافع و بحمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مصدع است

مصلح آن

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال **خیارین** در دوم سرد و تر است آشامیدن
آب آن برای حمیات حاره حادثه و یرقان نافع مدر بول مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن
قوی تر از او **حرف الدال** **دار فلفل** در آخر دوم گرم و خشک محلل مواد بارده
و ریاح مفتح سده جگر مضر سپرز مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال **دار چینی** در آخر دوم
گرم خشک منضج اخلاط عفنه مفرح نفس مدر بول و حیض مسقط جنین مقوی باه مضر مثانه
مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا پنج درم **درونج** پنجبیست عقرب شکل در سوم گرم و خشک
محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه و مسکن وجع رحم مضر بحار مزاجان مصلح آن رازیانه درب غوره
شربت یک درم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا **دم الاخوین** در سوم سرد و خشک آشامیدنش
جهت حبس خون جمیع اعضاء باطنی مجرب مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال
دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک مقوی دماغ و اعصاب و با مراض
بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت
مفید شربت تا نیم مثقال **حرف الذال المعجمه** **ذهب** معتدل مائل بگرمی مفرح
و مقوی قلب و دماغ و لضعف معده و باه و سپرز و یرقان نافع مضر مثانه مصلح آن عسل
و مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است **حرف الراء المهمله**
رازیانج بادیان را گویند بستانی و بری بود پس بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول
خشک مفتح سدد مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاو زبان
مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت
از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال و طبیعت بری آن در آخر
سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع **رمان** مطلق آن
بارد رطب و رمان شیرین سرد با عتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی کبد و به
یرقان نافع **حرف الزاء المعجمه** **زرشک** سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفراوی مفید **زبد البحر** بفارسی کف دریا گویند
در سوم گرم و خشک هاضم اطعمه مضر بصوت مصلح آن صموغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بجنسیت در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه و
قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل بدلش زراوند طویل **زراوند طویل** در سوم گرم و در

دوم خشک محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با فلفل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید شربت از دو درم تا دو مثقال **زعفران** در دوم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفرح و مدر و مفتح سدهٔ دماغ و جگر مضر باعصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم **زنجبیل** تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده و کبد مفتح سدهٔ جگر مبهی و با ترید مسهل رطوبات مفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام **زوفای یابس** بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر مصلح آن صمغ عربی بدلش صعتر **زوفای رطب** در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب ملین و منضج مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال **زیت** در دوم گرم آشامیدنش چهار مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قولنج است **حرف السین المهملة ساذج برگ** درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض مضر مثانه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال **سپستان** در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند مضر جگر است و مصلح در مبرودین گلسرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال **سقمونیا** در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ تا دو دانگ زیاده از ین مضر معده و دل و کبد و امعا و کشندهٔ جنین است **سفرجل** حلوا و در حرارت و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش حفظ جنین از اسقاط نماید مضر احشاء ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و رب قریب الاعتدال است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی **سکر** سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هر قدر که تصفیهٔ آن نمایند قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتدای حمیات محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه شربت تا سی درم **سلیخه** پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا

دو درم مضر گرده و امعاء مصلح آن کتیرا و آب پستان **سماق** بهندی تنتریک گویند سرد و خشک
در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و بقی و غثیان مفید مضر جگر بارد مصلح
آن مصطگی شربت پنجدرم بدل آن سرکه **سناء مکی** در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل
اخلاط ثلثه منقی دماغ غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب و خاشاک و بروغن بادام چرب
کردن **سنبل الطیب** در آخر دوم گرم و خشک مصلح سدهٔ دماغی مقوی دماغ و معده
و کبد و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت تا یک مثقال بدلش اذخر
سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل اقسام بلغم از اعضاء بعیده و جاذب
اخلاط از عمق بدن و بعرق النساء و وجع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً با زعفران یکدرم
و مرکباً با دویهٔ دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا مضر معده مصلح آن
کتیرا و شکر و باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی فعل اوست **حرف
الشین المعجمة** **شبت** در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل و منضج و مفتح
سدد هاضم و مدر بول و حیض منجر است مصلح آن سکنجبین و آب لیمو و طبیخ آن مضعف دماغ
مقلل منی و مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن **شاهتره** مرکب القوی
است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و این
قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است و مصلح آن کاسنی شربت از سه
درم تا پنجدرم و تخم آن معتدل الحرارت اند **شقاقل** بیخیست در اول گرم و در دوم خشک
مبهی و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت تا پنجدرم **شونیز**
تخم نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن و مجفف رطوبات مضر گرده
مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون **شکاعی** در دوم گرم و خشک و با قوت
تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن دو درم و صاحب
تقویم الابدان پنجدرم گفته **شیرخشت** در آخر اول گرم و برطوبت و یبوست
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح و قراقر در معده و مرقق منی و مصلح آن
روغن بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین **حرف الصاد المهملة**
صبر در دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل ریاح و با خلاط ثلثه مسهل قولیست سه درم آن منقی
اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است **صعتر** در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سده مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال **صمغ** در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و سرفه مفید حابس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا **صندل**
سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در سوم
سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض محلل اورام حاره و جهت خفقان مفید
مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال بدلش نصف وزن آن کافور و صندل سرخ و در افعال
مذکوره شبیه از سفید ضعیف و طلای آن قویست و قرشی گفته که در زمان ما صندل سرخ در اضمده
و صندل سفید در مشروبات استعمال می یابد **حرف الضاد المعجمة ضفدع**
در سوم سرد و در اول خشک مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان مفید و گویند که
ران ضفدع را بر ریسمان بر بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدان
چسپیده بیرون می آید **حرف الطاء المهملة طباشیر** در دوم سرد و در سوم
خشک مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن
مصطگی شربت تا دو درم بدلش بوزن آن تخم خرفه **طحلب** در دوم سرد و تر حابس دم
از هر موضعی که باشد و محلل اورام حاره **طین ارمنی** سرد در اول و خشک در دوم مقوی
قلب حابس دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم **حرف العین المهملة**
عاقرقرحا در آخر سوم گرم و خشک و صاحب مجمع الحکمت گفته که در اول چهارم گرم و خشک
مفتح سده و مالیدن آن بزیت برای استرخاء و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن
ادرار عرق کند و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت
جماع بر انگیزد و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرم بدلش دارفلفل **عدس**
در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن و قابض
بطی الهضم نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد و طبیخ
عنب رسیده آن در آخر اول گرم و تر سریع الانحدار مصلح حال صدر و ریه مسمن
بدن زیاده کننده پیه گرده و باید که آب آن خورده پوست آن بیندازند مورث تشنگی
است مصلح آن سکنجبین **عنب الثعلب** در دوم سرد و خشک مسکن حرارت
و تشنگی و محلل اورام حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر
مثانه مصلح آن قند شربت پنج مثقال **عناب** در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد در اول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و احشا و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا پنجاه عدد بدل آن پستان
عنبر در دوم گرم و در اول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی محرک شهوت
طعام و باه و لقوه و فالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ شربت یکدانگ بدل آن
مشک و زعفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سده مفرح و مقوی
اعصاب و حواس و قوی دماغ و قلب و کبد و معده و گرده و محلل ریاح و زائل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران **حرف الغین المعجمه** **غاریقون** در اول گرم و در دوم
خشک مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت در
مطبوخ تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم **حرف الفاء** **فجل** طبیعت تخم آن کور
شد و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آنست
و بری آن از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و الا خود غیر منهضم است خصوصا برگ
آن و بیخش قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک **فضه**
در اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کثیرا شربت
از یکدانگ تا نیم درم **فلفل** سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه
آن در اول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب
مجمع الحکمت همبرین قول است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع آروغ ترش و
ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت تا یک
مثقال بدل آن زنجبیل **حرف القاف** **قاقله کبار** گرم در اول و خشک در
دوم مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کثیرا شربت تا دو
مثقال **قاقله صغار** در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر صدر و
ریه مصلح آن کثیرا شربت از یکدرم تا یک مثقال **قصب الذریره** در دوم سرد و تر مولد خون صالح
مفتح سدد و سریع الفساد یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد **قرنفل** در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارده رطب مفید مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی **قسط** در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

رئیسه آشامیدن نیمدرم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه مصلح آن افیون شربت
از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا **قصب الذریره** در آخر
دوم گرم و خشک ملطف و محلل و مقوی دل و جگر و دافع استسقا مضر تکمیر گاه مصلح آن
انیسون شربت تا دو درم **قنطوریون کبیر** نباتیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مدر
طمث و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم **قنطوریون**
صغیر در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل منقی و جاذب مواد از عمق بدن **حرف الکاف**
کاهو بستانی او در اول دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع ضرر هوای وبائی و مخدر
و کثیرش مضر باه و سل و مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم سرد و خشک و خواص
قریب بکاهو دارد **کافور** در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ و دافع تشنگی و بحی
دق مفید و لصداع حار مجرب مضر معده و باه و لصاحبان ضعیف المزاج مصلح آن عنبر و مشک
شربت تا یک دانگ **کاکنج** در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن جهت قروح مزمنه گوش
مفید مجدر مصلح آن گلقند شربت از پوست و دانه آن پنجدرم بدلش عنب الثعلب **کتیرا**
در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه حاده و مصلح ادویه سمیه مضر
ثقل مصلح آن انیسون شربت از یکدرم تا پنجدرم **کبابه** در دوم گرم و خشک خائیدن آن خوشبو
کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطکی شربت تا یک مثقال بدلش دارچینی **قاقله کبریت**
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مضر دماغ مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال
کرفس نباتیست در اول دوم گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و درد پهلو
و برودت احشا مفید مبخر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم **کمون** در دوم گرم و در
سوم خشک مسخن و محلل و مقوی معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت دو درم **کهربا**
در گرمی و سردی معتدل مقوی دل و حابس دم و قی و اسهال و موی مضر سر مصلح آن بنفشه
شربت نیم مثقال بدلش دو وزن آن طین ارمنی **کشنیز مرکب القوی** است و بقراط در دوم
سرد و خشک گفته مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و دافع خفقان و حابس اسهال
و جریان منی شربت پنجدرم تا یک اوقیه **حرف اللام لسان الثور** تازه آن در اول
گرم و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه
و مسهل اخلاط سوخته و ملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم

تا پنجدرم و در نقوع از پنجدرم تا ده درم **لیمو** در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط از جهة غلیظه و تسکین
خمار نماید و قاطع صفرا مسکن غثیان و تعب خالص نافع مضر باعصاب و سرفه مصلح آن شکر و عسل
حرف المیم **مامیثا** نباتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع و محلل مضر سپرز
مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است **مال کنگنی** در سوم گرم و در دوم خشک
آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه هاے آنرا بروغن خالص بریان
نموده یک کفدست هر روز تا چهل روز بخورند باه را بحدی بیفزاید که تاب ضبط آن نماند **مامیران**
در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتح و اکتحال آن جهة ناخنه مفید بمضر گرده مصلح آن عسل
شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه **ماش** در آخر اول سرد مائل بخشکی
مقشر در ترے و خشکی معتدل و از حبوب ماکوله است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدندان
و باه مصلح آن در محرورین حموضات و در مبرودین قرنفل و قاقله **مرزنجوش** بهندی
دونه مروا نامند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مطبوخ آن رافع
صداع بارد رطب مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه **مرجان** در دوم
سرد و خشک آشامیدن نیمدرم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت
مفید **مشک** گرم در سوم و خشک در دوم ملطف و مفتح بالخاصیت مفرح و مقوی دل
و رافع خفقان کثر تش باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیمدرم بدلش یک وزن
و نیم سافج هندے **مویز** طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد انچه از انگور سفید
است گرمے آن کمتر از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ ملین
بطن مقوے دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش **مصطگی**
در آخر دوم گرم و خشک مقوے اعضاء رئیسه و معده و مقوے شربت تا یک مثقال حرف النون
نارجیل تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم
و در اول دوم خشک مقوے حرارت غریزے مسمن بدن و مولد خون صالح **نارجیل**
بحرے مرشب القوے اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد و سمیت
را دفع مے نماید و بعده بحر یک سے قے نمے کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط **نوشادر**
در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و مفتح و جاذب مواد از عمق بدن نیم درم آن
بتقطیع احشا کشنده علاج آن قے نمودن و اشیاء چرب خوردن **نیلوفر** در دوم سرد

دشتہ و از بنفشہ و در سردی وتری زیادہ و بیخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی دل و
دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانہ مصلح آن نبات شربت
از جرم آن تا سہ درم و در مطبوخ تا ہفت مثقال **حرف الواو وج** در سوم گرم و در وسط
دوم خشک قاطع بلغم و مفتح و محلل ریاح مضر لبہ مصلح آن رازیانہ شربت یک مثقال **ورد احمر**
بتانی بفارسی گل سرخ گویند مرکب القوی است و نزد قومی در اول سرد و در دوم خشک
مقوی ارواح و مسہل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باہ مصلح آن انیسون شربت
از تازہ آن تا دہ درم و از خشک آن تا چہار درم بدلش بنفشہ بوی آن محرک نزلہ است **حرف
الہاء ہندبا** طبیعت تازہ آن در اول سرد و تر مسکن تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن
آب مروق آن بسکنجبین جہت حمیات مفید مضر لصاحب سرفہ مصلح آن شکر و شربت بنفشہ
شربت از آب آن تا نیم رطل **حرف الیاء یاقوت** در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سوم
خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی دماغ
آشامیدن یکدرم آن جہت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ
فائدہ سوم در ذکر اصطلاحات ادویہ بدانکہ **روادعات** ادویہ را
گویند کہ مادہ و ورم را باز دارد و بجای دیگر نقل دہد **قابضات** ادویہ را گویند کہ طبع را
بند سازد **ملینات** ادویہ را گویند کہ طبع بکشاید **مفتحات** ادویہ را گویند کہ سدہ را بکشاید
ملطفات ادویہ را گویند کہ تلطیف خلط نماید **منضجات** ادویہ را گویند کہ ورام و
صلابات و اخلاط را نضج دہد **محللات** ادویہ را گویند کہ صلابت تحلیل برد **مسہلات**
ادویہ را گویند کہ اخلاط فاسدہ را از راہ اسہال دور کند **مقیات** ادویہ قی آور را گویند
مخدرات ادویہ را گویند کہ عضو را بحس نماید **مسکنات** ادویہ را گویند کہ وجع را سکن
و تسکین حرارت و تشنگی وغیرہ نماید **مفتتات** ادویہ را گویند کہ سنگ مثانہ و سنگ
کلیہ را بریزاند **مقرحات** ادویہ را گویند کہ عضو را ریش کند و آنرا دوای اکالہ نیز گویند
مدملات ادویہ را گویند کہ زخم را پر کنند **مدرات** ادویہ را گویند کہ مادہ را از راہ
بول و حیض بیرون آرد **فائدہ چہارم در ذکر اسامی اوزان متعارفہ** کہ اکثر در طب
بکار می آیند **اوقیہ** ہفت و نیم مثقال است **برنج** چہار خردل است **دانگ**

چهار طسوج است **ٹانک** چهار و نیم ماشه **تولہ** دوازده ماشه **جو** چهار برنج **درهم** سه و نیم ماشه
دام چهارده ماشه **دام پخته** بست و یک ماشه **ماشه** هشت سرخ **سرخ** هشت برنج **رطل**
نود مثقال است و فی زماننا مراد از نیم سیر است **سیر اکبری** شصت دام پخته **سیر شاهجهانی**
چهل دام پخته **سیر عالمگیری** چهل و چهار دام پخته **طسوج** دو جو میانه **قیراط** دو طسوج
مثقال چهار و نیم ماشه **من** دو رطل است

قانون سوم در اسباب و علامات و معالجات امراض که بعضو عضو مختص اند و آن مشتمل است بسه باب

باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست

پس بدانکه صاحب صداع را از اغذیه منجره و دیر هضم و از هر چیز که تحریک کند مثل جماع و فکر وغیره
پرهیز ضروریست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
و در بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید
و در صداع مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقن حاده
باشد و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند و صداعی
که بانزله باشد تبرید و تدهین در و روا نیست و برای مصدوعین سقی ضارترین اشیاست
الا در صداعی که بشرکت معده بود مفید و اغذیه حامضه صاحب صداع را ندهند مگر در بعض
قسم مثل صداع معدی و هرگاه که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال
اگر مانع نباشد باید کرد و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند
و بعد فصد قیفال فصد جبهه زنند و بخانه معتدل هوا که از اشیای سفید و براق خالی
باشد سکونت ورزند و در مسکن مشمومات بارده مثل نیلوفر و کافور وغیره بدارند
و باید که مردم ظریف و شفیق و حسین جلیس مریض بوده اگر ممکن بود مبالغه و قصد فرمایند
که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بوده و وقتیکه حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البرد
اجتناب کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدابیر است و در علاج
مالیخولیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا اسهل بوده و بتفریح کوشند و بحمام بردن
و آب نیم گرم بر سر ریختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن اشیای حریف و مالح و شدید
الحموضت اجتناب کنند و به تنویم کوشند و بهر مرضیکه ماده در دماغ متمکن شود
در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب

از لطولات و دہان سوم تقویت قلب واگر عروق از سوداے دموی ممتلی باشند رگ اکحل
از طرفیکه ثقل رأس محسوس شود زنند و در فالج وخدر و اختلاج و رعشه و تشنج در اوائل استعمال
ادویهٔ قویه نباید بلکه تا رابع وسابع تاخیر واجب است وبعد چهار دهم استفراغ بادویهٔ قویه مناسب
بود و ملقوه و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد واگر بر داشت کنند تا چهار دهم و در محرورین
لفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید واگر انتظار تا چهارده روز نکنند گوشت کبوتر با ابازیر
مناسبهٔ این مرض بدهند و سرکه مضر است و وقتیکه اشتباه در امراض عصب افتد که
رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعةً واقع شود رطب است والا یابس و نیز اگر
روغن بزودے خشک شود بدانند که یابس است والا رطب و در علاج کزاز مبادرت از
علاج تشنج زیاده کنند و اکثر حمے که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را زائل میگرداند و
اگر بدن مکزوز عرق کند از صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سرد شده ضرر رساند
و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکوره از ادویهٔ باردهٔ نفاخ
اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیهٔ غلیظه و حلویات و دسومات و بقولات و اشیاء
منجرهٔ حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت چشم را از غبار
و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیهٔ غلیظه و منجره
مجففه و قرائت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پے در پے و دیدن
اشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم دردناک نرسانند بلکه ادویه را در شیر یا در شے
دیگر حل کرده اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذاے لطیف بمقدار
معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزے که در گوش تقطیر
کنند نیم گرم باید و گوش را از دخول آب و حیوانات وغیره محفوظ دارند لهذا الشیخ الرئیس
گوید که در سوراخ گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در گوش
احتیاط کنند و اگر ظهور آن شود زود تدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوے و
خواب در امتلای معده و قے و حرکات عنیفه و خوردن منجرات بسمع ضرر دارد و استعمال
مخدرات در گوش کمتر بوقت ضرورت جائز و کسی را که سعوط استعمال نماید باید که دهن
آنرا آب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را ببوی پشت کند و دوا را ابزور بالا
کشند تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزے

سخت وانچه شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرہیز و دندان را از چرک وچیزی که بعد اکل درمیان دندان باند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد وتا وقتیکه از چوب مسواک واقف نباشد استعمال آن نکند و باید که در علاج آماس کام و نواحی حلق اول ماده را از فصد و اسهال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را باید که ہرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند وچیزیکه تحریک دم کند ازان پرہیز واجب دانند و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیاء سرخ و کثرت شراب و استعمال منضجات مثل کرفس احتناب باید و اغذیه مسدده و مبرده استعمال کند و وقتیکه در دل علتی حادث شود از افراط استفراغ احتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائے دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه مسهله بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه بآن لازم دانند و ہرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار فرمایند اقتصار با دویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه بآن یار سازند که از مضرت محفوظ باشند و در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید ہست و اگر به یبوست برودت ہم باشد با دویه و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام و ریاضت معتدله مفید است و اگر برطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم براے خوردن دوا فرمایند تا دوا زود منحدر نگردد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آہن برآید و طعامیکه در دیگ آہن پخته باشند مفید است و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن باعث کثرت عفونت است ازو احتما ورزند لاکن روغن بادام مضرت نمی کند و از اغذیه غیر حامضه پرہیز ند زیرا که ہر شئے خصوصاً شیرین در معده صفراوی مزاج بے حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچه رعایت روز بحران در اکثر امراض مفید ہست لیکن در حمیات ضروریے زیرا که بارہا مشاہده شده که مسهل بروز بحران واقع گردیده و باعث ہلاکت مریض گشته و ہرگاه اتفاق مے شود که در روز غیر بحران نوبت مے آید و یوم راحت روز بحران مے شود پس درین صورت روز ہائی که دران به بحران احتمال قوی نیست مثل روز نہم مسهل بدهند و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دوپہر مے آید مسهل بوقت یک و نیم پاس شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد لیکن باید که طبیب بر

مزاج مریض واقف بود چراکه در بعض امزجه بعد یکپاس یا دو پاس یا سه پاس مسهل عمل میکند و
همچنین اگر طبیب مناسب داند بعد گذشتن وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست
که مسهل بعد هفت روز داده آید مگر آنکه ماده در هیجان نباشد و خوف سقوط قوت هم نبود و
صاحب حمام را روغن گل مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پرهیزد **باب دوم**
طبیبان ماهر فرموده اند که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویه
کثیره روا نیست ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات بحسب تحقیق و تجربهٔ خود قبل
از معالجات معموله تحریر مے یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماد شقیقه و صداع بارد
مفید و لولوے سائیده سعوط کنند برای صداع یک مرتبه کافی است و کافور سعوطاً و طلاءً
بصداع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید افتد و صبر در آب شفتالو سائیده در بینی چکانند بصداع
دودے مفید و دود را کشند و آبیکه در وی بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند برای قطرب
مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند ترطیب دماغ کنند
و لقطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید و سعوط روغن گل
که دران موی سر آدمے سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن تنقیهٔ دماغ نماید و استخوان سوخته
انسان سعوطاً صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف دانگ جدوار بشیر مادر سائیده
خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا بزیت برای استرخاء و سدر طلا کنند و آشامیدن
دارچینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کنندهٔ نسیان است و مداومت خوردن
دراج مقوی حافظه و زائل کننده نسیان و طلای روغن خیری بموخر سر نسیان را نافع
و خوردن تریاق فاروق بفالج مفید بود و بوئیدن بادرنجبویه مفید دماغ و در ابتدای
درد چشم حار حضض بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب اسبغول طلاءً اوجع چشم را نافع و برای
درد رمد سیب را کوبیده ضماد کنند و برای سیلان آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو
سائیده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف مامیثا در شیر عورت
و روغن گل سوده نیمگرم بچکانند و بخار طبیخ برگ سیب مسکن درد گوش است و نانخواه
که در بول طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و حنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند کرمی که در گوش بود بمیرد و همچنین آب
برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده اند اخص کشنده کرم است و اگر قدری سقمونیا
اضافه نمایند قوی‌تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود نافع و روغن بادام
تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و اطلاء آنرا نیز نافع و تقطیر آب چقندر در بینی مفتح
سده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است و حضض مکی بگیرند و در
خرقه بسته بسوزند و در بینی دمند رعاف بند کند و سرگین خر فشرده در بینی چکانیدن برای
حبس رعاف مجرب و برای بواسیر الف جوز السرو و انجیر مساوی کوفته فتیله کرده در بینی
نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بند کند و سر کشش را بگدازند و بر دو
پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را از بنا گوش تا بنا گوش
دیگر بچسپانند و چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند و هرگاه از رعاف خاطر جمع
گردد پارچه‌ها را از آب نیمگرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف عمل مجرب دانسته اند
آرد ماش بر سر طلا کردن بر عاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند و بدستهٔ آهنی
سائیده نگاه دارند در درد دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند و کتههٔ سفید با غوره
قلعی هموزن سائیده برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند انفع شود
و پوست درخت لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب و تخم
گندنا و تخم پیاز بر آتش نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت با آب
لیمون سوده برای بثور زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای
استحکام آن مفید بود و مغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند و برای عسر
نفس و سعال مزمن بادرنجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند و ٹهیکری بر آتش نهند و با فلفل دراز
لبا سیند برای سرفه نافع و کاکرا سنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر فلفل حب بندند
و استعمال کنند و شیر بز همراهی طباشیر برای سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع و شکر
گاو با نبات برای سرفهٔ خشک مفید و چقندر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند
و بعد پختن پوست آنرا دور کرده دو پاره کنند و استخوان آتش بر آورده در ظرف چینی
تمام شب زیر آسمان نگاه دارند که ستارگان بر آن تابند علی الصباح بید مشک
و نبات سفید پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع دہد موافق آید ازین مقدار نیز اضافہ سازند برای خفقان وضعف قلب مجرب است
وخطر گلاب برای وجع فواد طلا آمفید وعود سوختہ با عسل آمیختہ بلیسند فواق را نافع باشد
وپوست سنگدانہ مرغ قدرے بخورند معدہ را قوے کند وطبیخ پوست پستہ برای قوت معدہ
نافع وجدوار نیم مثقال در گلاب سودہ برائے قوت معدہ بخورند وقرنفل بار را در سیب داخل نمایند
بطریقے کہ سر آنہا بیرون ماند وباقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند وتا چند روز در سایہ نگاہدارند
این قرنفل برائے ہیضہ ووجع فواد وتقویت معدہ مجرب است وسیب نیز وآب کاسنی مروق
وآب خیار شنبر نوشیدن کرم معدہ را نفع بخشد وکمیلہ سائیدہ در گلقند آفتابی آمیختہ بخورند
معدہ را از کرم پاک کند واگر قبل از خوردنش شیر گاو دو سہ روز نوشیدہ باشند نفع تمام
دہد وعرق گندنا یک بقدر یک سرخ در آب آمیختہ بنوشند وبتدریج تا چہار سرخ بیفزایند صلابت
سپرز دور کند واشتہای طعام افزاید وسہاگہ بریان یک حصہ وخردل سہ حصہ کوفتہ بیختہ
بقدر یک ماشہ برائے ورم سپرز بخورند وبرائے استسقا جدوار در آب عنب الثعلب سبز
طلا نمایند وبرگ حنا شب در آب تر دارند صباح مالیدہ آب صافی آن بہر یرقان بنوشند
موصلی سیاہ کوفتہ بیختہ برای خون بواسیر ہمراہ شیر گاو بخورند ورسوت نیز برای بواسیر
مفید است خوردن وطلا وجدوار در سرکہ ترش کہ تند نباشد سودہ پنبہ دران آلودہ اگر
صاحب انثیہ حمول کند مفید افتد وتربد را شب در شبنم نگاہدارند وعلی الصباح بخورند بواسیر را
زائل کند وشورۂ قلمی یکماشہ خوردن حبس بول را دفع کند ودر ظرف پر آب نشستن نیز
مفید است وبرائے ورم بلغمی وورم باد وورم ریحی خصیہ مغز بیدانجیر در شیر گاو پختہ ضماد نمایند
وبرگ یاسمین کوفتہ بجوشانند وبعد نیمگرم شدن قضیب را تا نیم ساعت دران گذارند وبعدہ
اندران بول کنند در دو سہ مرتبہ این عمل سوزاک را رفع کند وشیرۂ برگ پتھر پھوڑی کہ دوائے
ہندے است وپتھر چٹی نیز مشہور است وآن رستنی است کہ در سنگ خارا مے روید برائے
سوزاک مجرب وسقمونیا قدرے در آب سداب تر کنند ولبانید وبر قضیب طلا کردہ جماع
کنند اسقاط حمل گردد وشہد را با قدرے کافور وزہرۂ گاو حل کردہ در گوش حاملہ چکانند حمل
ساقط شود واندرجو یک شبانہ روز در آب تر کنند ومقشر نمودہ در شہد کف گرفتہ تا ہشت
روز نگاہدارند وہر روز یکدرم برای قوت باہ خوردہ باشند وافیون مصری قسم اول را در
آب حل کردہ مغز پنبہ دانہ را دران لبانند وبر پارچہ طلا کنند وبر قضیب بندند برائے المجلوق

سفید بود و مغز سر کنجشک نر لبست عدد در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب
و کف پا بمالند لعوظ تمام آرد و بیر بهوتی را در روغن گاو بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب
طلا کنند لذت وافر بخشد و طلا کردن سورنجان بآب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید
و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده حب ها بندند و برای وجع مفاصل نخود را نند مجرب است
و برای صرع هم مفید و مورچه کلان که از قبور بر می آید در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند
لیکن اول موضع برص را خراشیده بآب بادنجان شسته بعمل آرند و این عمل پس از
مسهلات بعد چهل روز استعمال باید نمود و غنچه چنبه بآب سائیده بر رو طلا کردن تیرگی روی
را زائل کند و طوطیا بگلاب سائیده بر کاسه سفال نو بمالند و عود را در مجمر نهاده کاسه مذکور را
بر بخار عود گذارند تا خوشبو گیرد پس طوطیا را گرفته در بغل بمالند بدبوی بغل را مفید بود و آب
شاهتره مروق برای تصفیه خون بعدیل است و ترکیبش آنست که شاهتره مروق روز اول
چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و همچنان تا ده توله رسانند و بعده
بهمین نمط یک یک توله کم کرده تا بچهار توله رسانند **باب سوم** در اسباب و علامات
و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول **فصل اول** در امراض سر **صداع**
اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو شیره عناب در آب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل سفید
هر یک یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده نخلخه نمانید و ببویانند
و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشی انداخته ببویانند و اگر از سردی ساده حادث
شود علامت آن تقدم سبب است علاج بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب
سائیده قدری روغن بابونه اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند و مشک و عود ببویانند و از خرقه
گرم مثل بانات که در آب گرم تر کرده باشند تکمید کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابی در عرق گاوزبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت آن
سرخی رو و چشم و گرمی سر و شیرینی دهن علاج فصد قیفال زنند و شربت آلو و تمر هندی
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و به تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را کشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر سر
طلا سازند و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن تلخی دهن و شدت عطش علاج شیرهٔ زرشک
آب آلو بخارا شیرهٔ تخم کاسنی در آب برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حل کرده بنوشند
وگل بنفشه وگل نیلوفر و عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده و نطول نمایند و اگر حاجت تلیین
افتد تمر هندی و شیرخشت در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و آش
جو و کهچڑی و دال مونگ یا خشکه و بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کدو و شیرین بخورند و
اگر از غلبهٔ بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گاوزبان اصل السوس
مقشر نیکوفته پرسیاوشان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص حل
نموده بنوشند و اذخر هم بویند و اگر موسم گرما بود شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ تخم
کشوث در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه یا شربت
اسطوخودوس حل کرده بنوشند و زنجبیل بروغن بابونه سوده طلا کنند و اگر از غلبهٔ سودا بود
علامت آن تیرگی رنگ و خشونت منخرین علاج گاوزبان عناب بیخ کاسنی اسطوخودوس
دران جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه حل نموده بنوشند و حب الخیر در روغن
سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند **سرسام دموی** و آنرا قرانیطس گویند
علامت آن تپ دائمی و گرانی سر و رفتن آب از چشم و خندیدن **علاج** فصد قیفال زنند
و برای نرم کردن طبع شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ عناب آب تمر هندی در آب برآورده صاف نموده
ترنجبین دران مالیده صاف کرده بنوشانند و روغن گل و سرکه بر سر مالند و بآب کدو
و خیار و کشنیز تر و سرکه و روغن گل لخلخه سازند و گل بنفشه و گل نیلوفر بویند و بوقت هذیان
گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا
ماء الشعیر و اسفاناخ و کدو بخورند **سرسام صفراوی** و آنرا قرانیطس خالص گویند
علامتش شدت حرارت تپ و سبکی سر و فساد عقل و بدخلقی **علاج** گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر هندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صباح مالیده صاف نموده
شیرخشت دران داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهتر ترطیب و تبرید آب کدو و
آب انار شیرین گلاب شربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خیار را از درمیان چاک کنند
و قدری کافور بران پاشیده ببویند و در طحلب قدری کافور آمیخته بر سر ضماد کنند و درین

قسم از نبرید و ترطیب نشر سند بخلاف دموی که دران چندان لیری نشاید سرسام بلغمی وآن را لیثرغس نامند علامت آن تپ دائمی وثقل حواس واختلاط عقل علاج پرسیاوشان بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم خرفس جوشانیده صاف کرده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند واگر حاجت افتد بروز مسهل مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند ومرغ جوان زنده را گرفته بر سر مریض شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مریض بفتد پس بر سر بندند واین عمل اگرچه در سرسام حار نیز فائده میکند الا طریق این دودمان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز تجربه به مؤلف در آمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری وخشکی زبان ولهات وزوال عقل علاج گاوزبان بسفائج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بادرنجبویه حلکرده بنوشانند وعنبر ومشک ببویانند وچونکه ماده نخته شود بحبوب وحقنهٔ منقیهٔ سودا بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفائج افتیمون سقمونیا ازهریک نخجب حاجت بگیرند وکوفته بیخته بآب کاسنی حب ساخته استعمال کنند سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید که چیزهاے گرد دوران می نماید علاج قے کنند و هر خلط که از معده برآید موافق آن خلط علاج کنند واگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع ماده وعلاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته وخواهد یافت سبات خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ کنند واگر از برودت ورطوبت بود پس اگر برودت ورطوبت خارجی بود تعدیل کافیست واگر از نوع ماده بود اول تنقیهٔ بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی سے اول بخورند بالاش عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی وخشکی ساده یا ماده که سودا باشد یا از گرمی وخشکی ساده یا ماده که صفرا باشد علامت وعلاج آن در بحث صداع انچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی وچشم عارض گردد وشقے از وکج شود ولبها و مژهاے چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند واگر نفخه زنند از یک جانب برآید وباشد که لقوه بهر دوشق روافتد علاج جوز بویه در دهن دارند ودر رنجیم شوربا ے کبوتر دهند واگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم

گاوزبان بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته افتیمون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوشش خفیف داده صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشانند و بعد هفت روز ادویه مسهله مفصله ذیل افزوده مسهل دهند انجیر زرد سنا مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل روغن بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام چرب نموده بوقت چار گھڑے شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند و بوقت صباح نیم‌پخته مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند

صفت حب ایارج سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی بهار زعفران از هر یک یک سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک یک درم تخم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند **صرع** و این مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک باشد **علاج** در وقت صرع غلوله از کرپاس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف بربندند تا اضطراب نکنند و تخم حنظل و جند بیدستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دمند یا فقط عاقرقرحا سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه خلط نمایند اگر از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل حار که گذشت و اطریفل اسطوخودوس با عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و تریاق کبیر مداومت کنانند

فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت گردد و سبب او فرو ریختن فضله رطوبت بلغمی است از بطون دماغ با عصاب **علاج** در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان پرسیاوشان افتیمون بسفائج بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته اذخر یک شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشانند و پس از چهار ده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که نضج اخلاط

در داخل کردن حشائش و ازهار و اصول و بزور و فواکه ترتیب ملحوظ خاطر دارند و برین امر اکثر
اطبا را نظرے نیست و اکثرے بسبب سهل انگارے غیر ملتفت اند و بعد از تنقیه بروغن قسط
و مانند آن تدهین نمایند و آنجا که فالج با حرارت باشد نخست ازالهٔ حرارت باید نمود و اگر خون غالب
باشد فصد زنند **ترکیب ساختن ماء العسل** عسل خالص یک جزو با آب یا عرق
بادیان یا عرق گاوزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث عذب شود و یک ثلث بماند
از آتش فرود آورده بکار برند **نسیان یعنی فراموشی** و این بیشتر از غلبهٔ بلغم
باشد و بسبب سوداء و سوء مزاج حار سادج نیز مے باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی تنقیهٔ
عام نموده بحب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و در سوء مزاج حار سادج بهر تعدیل ادویهٔ مبرده مرطبه
بکار برند **تشنج** یعنی درهم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند
و نشان وے آنست که یکبارگے افتد و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس
گویند و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین باستفراغ مفرط یا بیدارے مفرط اتفاق
شده باشد **علاج** در امتلائی بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند
سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمے مانند موتی ماند باید که در چشم
مریض نگاه کنند اگر عکس ناظر در قرهٔ باصرهٔ آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت
از دم و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پرے رگهاے
گردن و رگهاے سر **علاج** رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبهٔ
بلغم پیدا باشد **علاج** آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند **رعشه**
اگر از مادهٔ بلغم باشد آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب بود
تقدم سبب علامت اوست **علاج** در بلغمی تنقیهٔ بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب
سازند و در رعشهٔ جماعی روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضهٔ نیم برشت بخورند **مالیخولیا**
آن مرضیست که از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد **علاج** اگر از غلبهٔ خون بود فصد زنند و محاجم
لسع بشرط العمل آرند و انوشدارو سے لولوی اول بخورند بالائیش شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلو بخارا
شیرهٔ تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب و گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از بلغم یا سودا باشد گاوزبان بادرنجبویه بنفشه سطخے خبازے پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بروز مسهل گلسرخ لسفایج فستقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف خراشیده ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیر خشت روغن بادام بیفزایند و اگر نضج حاجت کثیر بود بعد دو مسهل درمیان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز تبرید اسطوخودوس سائیده در هلیله مربی سرشته آمیخته اول بخورند بالائیش شیره گل گاؤزبان و شیره عناب در آب بر آورده خمیره بنفشه یا خمیره گاؤزبان حل کرده بنوشند و عشق نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب دوائی ندارد و اگر خام بود تبدا بیر شایسته دفع گردد و در مالیخولیای مراقی اگر سبب او ورم حار مراقی باشد علاج آن کنند و حجامه مع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر خر نافع و اگر ماده سرد بود گل بابونه اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات بخورند و از غذا زرده بیضه مرغ اختیار کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهاء مفرط و غثیان و تهوع و درد درمیان سر دو شانه باشد و در مالیخولیای صفراوی استعمال ماء الجبن بسیار مفید است ترکیب استعمال ماء الجبن بطور معمول دودمان احقر بگیرند پنجاه مثقال شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بے عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن گذشته باشد و پیش از گرفتن شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال ماء الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند و هنگام جوش در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری کثیوله یا آب لیمون یا آب غوره و قدرے نمک لاهوری اندازند که بریده شود بعده ظرف را از آتش فرود آرند و از صافی ته بگذرانند و قدرے نمک انداخته باز یک دو جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثناء جوش لازم است که از چوب انجیر یا چوب خرما پوست دور کرده و سرش را چهارپاره ساخته تحریک شیر میکرده باشند و هر روز یک یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک نیم رطل رسد و بحسب قوت و ضعف مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بست یک روز یا کم ازین برائے طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد بعد از یک هفته و اگر ضرور باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معموله وسفوف چوب گز همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود دواء
المسک و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ گاوزبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بسبب اتفاق تنقیه تام نشد
پس بروز هشتم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شیرخشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود و بعد از آن
سفوف و حب و شربت بکار برند و گاه بجای ماء الجبن گلقند هم میدهند و اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع
بریان شیر از اشیاء مذکوره باشد پس از چیتهٔ سبز شیر را بگیرند و طریق اینست که چیته را از نمک
شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند پس قدری چیته را سائیده
درمیان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد از آن از کاره قطع قطع کنند و نمک اندازند
و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب قدرے قدرے بچکد بعد از آن صبح جوشانیده
کف گرفته صاف کرده بخورانند و باید که ماء الجبن را سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و راه رود
بقدرے که نزدیک عرق آمدن گردد بعد از آن دو حصه باقی را همین طور بخورد و باید که نیم گرم
نوشانند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخورانند و از غذا شوربای قلیه با خشکه یا شله اختیار
کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان تر کرده شسته پخته بخورند تا سده
نیارد و نان در اثناء استعمال ماء الجبن نخوردن بهتر است و از لبنیات و مغلظات و حلویات
و حموضات شدیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفه و عوارض نفسانی اجتناب
ورزند و اگر شیر بز بهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر جهت استسقاء نافع بود
و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد و پوشیده
نماند که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال **صفت سفوف**
لاجورد و حجر ارمنی مغسول لاجورد مسحوق از هر یک ۲ ماشه هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله
زرد از هر یک ۴ ماشه افتیمون بسفایج از هر یک ۷ ماشه سنا مکی گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر سفید چهل و هشت ماشه کوفته بیخته بعمل
آرند شربت یک مثقال **فائده** در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر را بسیار نرم سائیده
در هاون یا مثل آن کرده آب بر وی ریخته بآهستگی بر هم زنند تا هر چه مثل غبار بآب مخلوط
گشته باشد او را بآهستگی در ظرف دیگر باید ریخت و دُرد او را باز سائیده آب داخل
کنند و همین نمط چند مرتبه کنند تا که غبار گشته بآب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن
روی ظرف را پوشیده بزمانه شایسته بگذارند تا غبارے در وے داخل نشود و ته نشین

گردد پس تہ نشین را خشک کردہ باستعمال آرند **صفت حب افتیمون** محمودہ مشوی یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق ہر یک دو درم تربد سفید شش درم کوفتہ بیختہ حب سازند شربت دو درم و نیم **صفت شربت معمولہ** گاؤزبان گیلانی ہفت درم و نیم بنفشہ ربع کم دو درم بادرنجبویہ دو نیم درم گلسرخ یکدرم و ربع گل نیلوفر تخم فرنجمشک ہلیلہ سیاہ افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق سنائے مکی از ہر یک دو و نیم درم نبات گلاب ہر یک پاؤ آثار شب ادویہ را بخیسانند صباح بطریق متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب ست **صفت سفوف چوب گز** پوست ہلیلہ زرد ۳ ماشہ ہلیلہ کابلی ستّی ماشہ بلیلہ یازدہ ماشہ آملہ دہ ماشہ شاہترہ ستہ ماشہ چوب گز یازدہ ماشہ گلسرخ ۶ ماشہ ریوند چینی ۵ ماشہ برگ سنا مکی ۲۰ ماشہ ہلیلہ سیاہ دہ ماشہ شکر سفید ہموزن ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت یکدام و این سفوف برای سعفہ و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد مفید ست و پوشیدہ نماند کہ نوشیدن آب دوغ کہ بہندی چھاچھہ گویند برای مالیخولیا ہمراہ شیر ینبہاے مناسبہ و مفرحات نیز مفید است لیکن مناسب آنست کہ اگر احتراق قوے و معدہ نیز قوی بود بعمل آرند و طریق نوشیدنش آنست کہ از ہفت تولہ شروع کنند و یک یک تولہ افزایند تا پاؤ آثار پس بگذارند **کابوس** و این مرضیست کہ آدمی در خواب بیند کہ کسی بر سینہ او نشستہ است و نفس او گرفتہ گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند برآورد و مشابہ باشد بکسے کہ گلوی او بیفشارند و این مرض مقدمۂ صرع ست و سبب این اجتماع بخارات غلیظہ است بر سینہ و گاہے از غلبۂ خون باشد **علاج** اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل گاؤزبان و گاؤزبان بادرنجبویہ تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفتہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ اسطوخودوس مویز منقے عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان تر دارند صباح جوش خفیف دادہ مالیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی داخل کردہ بنوشند بعد نضج بروز مسہل در نسخۂ منضج مذکورہ سنائے مکی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد بسفائج فستقی مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزودہ مسہل دہند میان روز نخود آب آخر روز شلہ کھچڑی غذا دہند و قبل از دادن غذا بجاے آب عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان بنوشانند و بعد از غذا آب و بروز تبرید ہلیلہ مربے یا آملہ مربے شستہ بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورانند بالاش

لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله برآورده شربت بنفشه حلکرده استعمول مسلم پاشیده بنوشند و بعد تنقیهٔ عام بحبوب تنقیه خاص کنند و بعد تنقیهٔ دماغ در بینی هلاس کشند صفت هلاس گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه تمباکو سورتی شش ماشه فلفل سیاه سرخ نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بیز کرده هلاس سازند خدر و آن بطلان است در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد حس ناقص بود و در عضو مخدور نشان دریافت کنند حرکت شبیه بحرکت مورچه و سبب آن آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضے اعضا و این حالت گاهی از سبب ضغط عارض شود که از ان سبب هیئت عضو تغیر یابد علاج تدبیرے مشغول شوند و استخوان را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر تر نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوے از خارج که موجب تشدید اعصاب گردد باشد علاج آن ازالهٔ سبب است بر فق مالش عضو با دهان حارهٔ مقویه یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیادتی بحیسے و سفیدی رنگ عضو علاج بمنضج و مسهل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب انسداد عصب از خلط سوداوے بود علامت آن تیرگے رنگ پوست موضع و خیالات فاسده پیش آمدن علاج آن فصد باسلیق کنند و چوب چینی با ماء الجبن باستعمال آرند و ترتیب ماء الجبن در مالیخولیا و ترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت ✿ اختلاج جستن اندام باشد و ابرو و چشم و روے و لب بیشتر می جهد و سبب این ریاح غلیظ باشد علامت ریح بارد سردے موضع و از بالا به پائین آمدن علاج آن بمنضج و مسهل بلغم باید کرد علامت ریح حار سوزش موضع و از پائین ببالا رفتن علاج آن بمنضج و مسهل صفرا باید کرد زکام و نزله و آن عبارتست از فضول رطبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینه ریزد نزله گویند اگر حار بود علامت آن سرخے یا زردے چشم و انتفاخ و داجین و عظم نبض و سیلان اشک باشد و سوزش غناط و تلخے یا شیرینے دهن بران گواهے دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول فصد قیفال زنند بعد از ان عناب سپستان در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده شربت نیلوفر حلکرده لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو اضافه کرده بنوشانند و اگر از غلبهٔ صفرا بود عناب و آلو بخارا شیر خشت در آب مالیده بنوشند و اگر تپ لاحق باشد

گل بنفشہ گل گاؤزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح جوشش خفیف
داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بروز هشتم ادویه مسهل افزوده مسهل دهند
غذا اشلہ بے روغن و اگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی محاذ و در وقت گرمی کم شدن
و در وقت سردی زیاده گشتن **علاج آن** گاؤزبان اصل السوس مقشر نیم کوفته سپستان
پرسیاوشان عناب در عرق گاؤزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت
زوفا حل کرده بنوشند و اگر تپ یا ربو و بروز هشتم ادویه مسهله افزوده مسهل دهند و افیون زعفران
و گوند و کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده در سپیده بیضه مرغ آمیخته کاغذ را مثل پیه تراشیده
سوزن زده ادویه مذکوره بران مالیده بر صدغین بچسپانند و این نسخه نزله حار و بارد هر دو را
فائده مے بخشد و تجربه پیوسته **فصل در امراض چشم** رمد و آن ورم حار باشد که
در ملتحمه حادث شود پس اگر از غلبه خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد
در مص و پرشدن رگها بران گواهے دہد **علاج** فصد قیفال از جانب مع افق زنند بوقت خواب
اطریفل کشنیزے اول بخورند بالائیش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و گاؤزبان
حل کرده بنوشند و شیاف ابیض با سپیده تخم مرغ حل کرده قدرے حضض سوده بدان
آمیخته نیم گرم ضماد کنند و غذا اشلہ کھچڑے بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان
اشک و خلیدن سوزنها و تلخی دہن و تشنگی بران گواهے دہد **علاج** فصد قیفال کنند لیکن
خون کمتر برآرند و آمله مربے شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائیش شربت نیلوفر در
عرقیات حل کرده بنوشند و غذا اشلہ و دال خشکه و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشہ
گل نیلوفر پوست هلیله زرد نیم کوفته آمله خشک سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر دارند
صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد دو پهر آب مونگ
و بوقت شام قلیه با خشکه روز دوم اطریفل کشنیزے اول بخورند بالائیش شربت نیلوفر
در عرق شاهتره حل کرده بنوشند و این کحل برای انقطاع رمد و دمعه و تقویت بصر معمول این
دودمان است **صفت کحل** صدف سوخته ۴ ماشه توتیای کرمانی مغسول ۲ ماشه نبات سفید
۴ ماشه همه را کهرل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند **عشا** و آن شب کوری بود
و سبب او آنست که بخار غلیظ در دماغ گرد آمده و روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمے شوند **علاج** منضج و مسهل بلغم بکار برند

وطحال بزر ابر تابه آهنی نهاده قدرے فلفل سیاه سائیده بران پاشند پس آبیکه ازان برآید در چشم کشند **نزول الماء** عبارت از رطوبت بود که در طبقهٔ عنبیه ریزد مابین طبقهٔ قرنیه و رطوبت بیضیه و سبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه و سقطه که بدماغ رسد بعد از درد سر والی علامت آن خیالات مثل پشه پیش چشم آمدن و هاله بدور چراغ معائنه شدن و گاهے این خیالات بسبب تبخیر نیز مے باشند و فرق آنست که اگر تبخیر بود خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم **علاج** تنقیه بدن بمنضج و مسهل بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول آب مستحکم شود رجوع بکحالان نمایند و در ابتدا از نزول تخم نیل در شهد سائیده بچشم کشند و بعد تنقیه مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کائپهل چار ماشه کوفته بیخته قدرے قدرے سعوطاً استعمال کنند **فصل در امراض گوش**

درد گوش اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخی رو و گرانی سر و درد شدید و هواے سرد گوش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند و روغن گل و سرکه سه چند آن جوش دهند تا سرکه سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند یا شیر دختران با روغن کدو نیم گرم بچکانند و گل خطمی و عنب الثعلب خشک و تخم خبازے و شاهتره در آب جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و بخار آبیکه برگ نیب دران جوش داده باشند نیز مسکن درد است و اگر درد بسیار شدید بود قدرے افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران ممزوج کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید انزروت سوده با شهد آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و از گوشت بپرهیزند و آب برگ سکهدرسن نیم گرم در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر فائده نشود فصد قیفال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجه و سر و تلخی دهن و خشکی آن **علاج** اخراج صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج درد دموی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتفاع بتخیرهاے گرم و رطوبت بینی **علاج** تنقیه بلغم نمایند و بهر تنقیهٔ دماغ حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط و روغن بابونه نیم گرم در گوش بچکانند و اگر سبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیم کوفته جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیم گرم بچکانند **صفت روغن ترب** آب ترب یک جزو روغن کنجد سه جزو هر دو را بهم آمیخته بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند **صفت روغن بابونه** گل بابونه و

روغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب دارند وقتیکه گل پرورده شوند مکرر همچنین بعمل آرند و ترکیب روغن بنفشه
و روغن گل وغیره همین است **صفت روغن قسط** قسط ده درم شب در سرکه تر دارند صباح
در نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته باز بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند نگاهدارند و اگر بسبب امتلای معده بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب از
دهن و دردسر **علاج** تنقیه معده بقے و اصلاح حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت
آن دوی و طنین و دردسر **علاج** تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد
علاج آن لعاب بهیدانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب در عرق عنب الثعلب برآورده
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر از نزله بارد بود **علاج** گاوزبان عناب برشیان سیاو
اصل السوس مقشر بنکوفته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت
اسطوخودوس حل کرده بنوشند **طنین و دوی** اگر باریک و تیز باشد طنین گویند
و اگر غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد باشد **علاج** اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالایش
گلقند آفتابی در عرق بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تربد سفید غاریقون سائیده
در هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیمکوفته تخم
کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند **نقصان سمع**
اگر خلقی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروشه حادث
گردد علاج ندارد و اگر از غلبهٔ صفرا باشد **علاج آن** استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد
علاج آن تنقیه فرمایند و روغن بابونه بچکانند یا ابهل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از
غلبهٔ خون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند و باطریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم
حار گوش بود **علاج آن** علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش
چکانند و اگر بسبب ورم بارد بود بعد تنقیه بلغم روغن ترب در گوش چکانند و صاحب
مجمع الحکمت مینویسد که زهرهٔ گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف
کرده در گوش چکانند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سیر را در روغن بادام
نیم بجوشانند که سوخته شود و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت عضو
دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند **فصل در امراض بینی رعاف** اگر بسبب
بحران باشد بند نباید نمود و اگر بسبب حدت خون بود علامتش آنست که اندک اندک آید

ورقیق بود **علاج** فصد قیفال زنند و شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ عناب در
عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و مازو و گل ارمنی و
کندر سائیده در بینی دمند و جالینوس گوید که اگر قدرے شب یمانی سائیده در بینی دمند فوراً
رعاف را بند سازد **بطلان شم** مرضے است که آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند و اگر کند
همه بو را بر یک طور احساس کند **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده
بخار آن در بینی کشند و مشک و فلفل سائیده سعوط نمانید و شخصیکه بوے بد احساس کند **علاج** آن
به تنقیهٔ بلغم کنند و جندبیدستر در بینی دمند **قروح بینی** اگر ذی رطوبت باشد که پیدا شود از
مادهٔ فاسد و نازل بود از دماغ در بینی **علاج آن** باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیهٔ دماغ
فرمایند و اگر ذی یبوست باشد که از اخلاط محترقه حادث گردد **علاج آن** از چیه لطابینی را چرب
سازند **صفت مرهم ابیض** موم سفید ۵ مثقال روغن کنجد روغن زیتون ۳-۳ توله بعد از
گداختن موم از آتش برگرفته سفیداب ارزیر بقدر ۳ توله آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون اضافه
سازند مناسب بود **صفت موم روغن معمولے که برای قروح بینی مجرب**
است روغن بادام یک مثقال گرفته موم روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه یک
مثقال را در آب جوشانیده مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند
و نگاه دارند عند الحاجت بکار برند **فصل در امراض زبان و دهن ولب ورم**
زبان اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخے و سوزش لعاب **علاج** شیرهٔ تخم کاهو
شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آش جو
و شله و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن زردے زبان و تلخی دهن **علاج آن** تنقیهٔ صفرا
کنند و لعاب اسپغول شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده
حضض یکی آمیخته مضمضه فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت آن
بیخوابی و خشکی دهن **علاج** ترطیب دماغ فرمایند و مضمضهٔ مذکور که بالا گذشت بعمل آرند و
روغن کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
آروغ دودناک و دفع شدن خلط بقے **علاج آن** تنقیهٔ معده کنند و اگر سبب غلبهٔ خون بود
فصد زنند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا باشد تنقیهٔ آن کنند و از شیر بز و لعاب اسپغول مضمضه
سازند و کتهه سفید طباشیر سفید خاکستر کشنی سوخته مرجان سوخته هر یک ۲ ماشه همه را سائیده

بر زبان پاشند **قلاع** که آنرا جوشش دهن گویند اگر از غلبهٔ خون بود **علاج آن** فصد قیفال زنند و شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو در آب بر آورده شربت نیلوفر علکرده بنوشند مضمضهٔ مذکوره بالا لعمل آرند و طباشیر سفید و کتهه سفید ذرور و مغز کنول گته کافور سائیده بر زبان پاشند و اگر از غلبهٔ صفرا بود نیز همین معالجه نفع دهد و اگر از غلبهٔ بلغم شور باشد تنقیهٔ بلغم نمایند **بطلان ذوق** اگر از غلبهٔ صفرا بود تلخی دهن بران گواهی دهد **علاج** تنقیهٔ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ خون بود علاج آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیهٔ بلغم کنند و از خردل و عاقرقرحا و اذخر مضمضه سازند **کثرت لعاب و سیلان آن** اگر از غلبهٔ حرارت و رطوبت معده بود علامت آن زیاده شدن در خلو معده و تسکین یافتن از سیری شکم **علاج** فصد باسلیق کنند و شیرهٔ زرشک در آب بر آورده شربت انار یا رب بهی علکرده بنوشند و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبهٔ برودت و رطوبت بود **علاج آن** تنقیهٔ معده کنند و بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند **شقاق لب** و سببش همانست که در شقاق زبان ذکر شده **علاج آن** لعاب بهیدانه و لعاب خطمی برلب مالند و قیروطی معمولی نفع تمام بخشند **صفت** طباشیر سفید چهار ماشه کتهه سفید شش ماشه دانه هیل ۲ ماشه کافور یک ماشه موم و پیه ماکیان را در روغن زرد گداخته ادویهٔ مذکوره سائیده در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند **فصل در امراض دندان و لثه**

درد دندان اگر از حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد راحت یافتن **علاج** فصد قیفال یا چهار رگ زنند و لعاب اسپغول مسلم شیرهٔ عنب الثعلب خشک شیرهٔ تخم کشنیز خشک در آب بر آورده شربت نیلوفر علکرده بنوشند و عنب الثعلب خشک تخم کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گزمازج عدس مسلم در آب جوشانیده مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق ذرور کشنیز خشک هر واحد یک ماشه کوفته بیخته بر دندان بمالند و اگر در شدید باشد لعاب اسپغول مسلم در گلاب و سرکه بر آورده قدری کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و اگر بسبب برودت باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزهای سرد **علاج آن** بر شعثا اول بخورند بالا بیش گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس دانه هیل در آب جوشانیده صاف نموده

نبات سفید داخل کردہ بنوشند و عاقرقرحا و پودینہ و فوفل کہنہ و پوست بیخ کنار در آب جوشانیدہ
مضمضہ کنند و عاقرقرحا بورہ ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاہ ہر یک یکماشہ کوفتہ بیختہ بر دندان
مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج آن** تخم ترب بر آتش نہند و دود آن بر دندان
رسانند و یا برنگ مقشر یک تولہ کافور دو سرخ گرفتہ سہ پوٹلے بندند یک پوٹلے از آن گرفتہ
در دہن گیرند جملہ کرم در پوٹلے جمع خواہند شد پس بیرون آرند ہمین طور حسب حاجت باقی
دو پوٹلے استعمال نمایند **صفت برشعشائہ معمول و مجرب است** فلفل
سیاہ فلفل سفید ہر یک بست مثقال افیون مصری دہ مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب
عاقرقرحا فرفیون از ہر یک یک مثقال ادویہ را جدا جدا بکوبند بعدہ وزن کنند و با عسل سہ
وزن ادویہ بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس** یعنی کند
شدن دندان از چیزہای ترش **علاج** شکر بخائید و فلفل سیاہ و نمک و عاقرقرحا
سائیدہ بر دندان بمالند **تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزلہ بارد
بود **علاج آن** منضج و مسہل بلغم دہند و بعد از تنقیہ عاقرقرحا بزرالبنج پوست کوکنار
سعد کوفی زنجبیل در آب جوشانیدہ مضمضہ سازند و عاقرقرحا مصطگی رومی کندر و
مازو برابر کوفتہ بیختہ سنون سازند و اگر بسبب نزلہ حار باشد **علاج آن** فصد قیفال زنند
و بعد فصد عناب خمیرہ گاوزبان در عرق عنب الثعلب مالیدہ بنوشند و اگر در مزاج منفرد قوت
بود بجای خمیرہ گاوزبان شربت نیلوفر دہند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم کشنیز
خشک در آب جوشانیدہ لعاب اسپغول مسلم اضافہ کردہ مضمضہ سازند و مازو زرد و کتیرا
سفید کتھہ سفید شب یمانی سوختہ فوفل سوختہ پوست انار سوختہ کوفتہ بیختہ سنون
سازند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاہ بود یا سبز از غلبہ سودا باشد و اگر زرد
باشد از غلبہ صفرا **علاج** در صفراوی بعد از تنقیہ صفرا از آب عنب الثعلب و سرکہ
مضمضہ کنند و در سوداوی بعد تنقیہ سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیدہ
بر دندان بمالند **ورم لثہ** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود
آنچہ در درد بارد دندان گفتہ شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثہ و محکمی دندان معمول
و مجرب است **ص** زنجبیل سوہن مکھی بار برنگ ہیرا کسیس کتھہ سفید نیلہ تھوتھہ
سوختہ ہمہ را باریک سائیدہ سنون سازند دیگر برای خون کہ از لثہ دائم سائل باشد

ص شب یمانی که آن را سوخته در سرکه سرد کرده باشند یک جزو نمک هندی دو جزو زرور د برابر
هر دو کوفته بیخته سنون سازند **ایضاً دیگر** دم الاخوین پنج ماشه کته سفید چهار ماشه
دانه الایچی بریان طباشیر سفید فوفل سوخته هر یک پنج ماشه کهربا شش ماشه همه را کوفته بیخته سنون
سازند **فصل در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه ورم اللهات**
یعنی آماس ملازه **علاج آن** حسب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبه خون و صفرا بود بسرکه و گلاب
و آب عنب الثعلب سبز غرغره کنند و اگر از غلبه بلغم بود خردل عسل را در آب جوشانیده
غرغره کنند و اگر از غلبه سودا بود مغز فلوس در شیر تازه مالیده غرغره کنند **استرخاء**
لهات یعنی ملازه سست شود و فرو تر افتد **علاج** اگر از غلبه خون بود رگ قیفال زنند
و کشنیز خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیده گلاب و سرکه اضافه
نموده غرغره نمایند و گل سرخ صندل سفید گلنار کافور باریک نموده بر وی گذارند و اگر از غلبه
بلغم باشد بعد تنقیه بماء العسل غرغره کنند و شب یمانی سوخته شاخ گوزن سوخته نوشادر
باریک ساخته بر کفچه میل نهاده ملازه را بر دارند و بر تارک سر سرشیر گداخته در سرکه و اسپغول
آمیخته بر گذارند تا ملازه را بالا کشد **ذرور** برای زخم لهات و کام نافع **صفت آن**
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته سائیده قدرے
کافور اضافه کرده بکار برند **خناق** و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود و مانع
نفوذ روح بطرف قصبه ریه و مری بود و بلع بدشوارے حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود
علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلای عروق و حلاوت دهن و
عظم نبض و بسیار تنگی نفس **علاج** فصد قیفال زنند و هفت هفت زلو پس هر دو گوش
بچسپانند و روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم شیره عناب شیره
تخم کشنیز خشک و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر شربت توت حل کرده
بنوشند و اگر احتیاج مسهل شود درہمین نسخه مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن
بادام افزوده مسهل دهند و غذا بوقت دوپهر نخود آب و بوقت شام شله و بجائے
آب قبل از غذا عرق عنب الثعلب و بعد غذا آب آهن تاب و بعد تنقیه پوست خشخاش
عدس مسلم حضض مکی گلنار کزمازج عناب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و دو قیتیک
ورم سرخی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته

غرغره کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زرد غرغره نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد بوقت
ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دهن و بیخوابی بر دو گواہے دہد علاج فصد قیفال کنند لیکن
دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسبغول شش ماشه و شیرۂ مغز تخم کدو و شیرۂ تخم کاهو
شیرۂ عناب و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و باقی علاج
آنچه در درد موی گفته شد بعمل آرند غذا یک وقت آشجو با شربت نیلوفر بوقت شام شله کهچڑے
ملائم و اگر از بلغم بود بسیارسے کثرت لعاب و تهیج رو و قلت درد گواہے دہد و اگر از سودا
بود علامت آن خشکی دهن و تیرگی رنگ **علاج** هر دو پرسیاوشان هفت ماشه
برگ چقندر پانزده عدد سنائے مکی توله اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج
۶ ماشه تربد سفید ۹ ماشه زنجبیل ۴ ماشه در نیم آثار آب بجوشانند تا ثلث حصه ماند مالیده
صاف کرده مغز فلوس ۱۲ توله گلقند آفتابے ۶ توله غاریقون شحم حنظل هر یک دو ماشه
روغن بیدانجیر یک توله داخل کرده تیار سازند و اول بآب گرم حقنه کرده بعد از ان نصف
دوائے مذکوره در محقنه انداخته عمل نمایند و بعد چهار گهڑے نصف دیگر را در محقنه انداخته
بعمل آرند بعد تنقیه پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در آب جوشانیده
صاف کرده غرغره کنند و ماء العسل غرغره کردن فائدۂ عظیم مے بخشد غذا قلیه و خشکه

گرفتگی آواز اگر از نزله شود بعلاج نزله متوجه شوند و اگر بسبب گرمی حنجره بود
چنانچه بعد امراض حاده لاحق میشود شیرۂ تخم خیارین شیرۂ تخم کاهو در عرق
عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر یا شربت عناب حل کرده بنوشند و اگر از سردی
حنجره بود چنانچه در ایام سردے لاحق میشود گاوزبان پرسیاوشان عناب دانه الائچی
نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ ماشه با یک توله نبات سفید
جوشانیده صاف کرده بنوشند **انطباق مری** یعنی بهم شدن
آن علامت او آنست که چیزے سبک مثل آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمۂ بزرگ
بفراغت بے ایذا خورده شود **علاج** گاوزبان عناب انیسون سنبل الطیب بهمن سفید
بهمن سرخ جوشانیده صاف نموده عسل خالص حل کرده نیم گرم جرعه جرعه بنوشند و اگر
سینگے سائیده سرداروکرده دهند فائده بسیار بخشد و بهر تنقیه مسهل بلغم بعمل آرند
و محجمه ناریے زیر زنخ نهند و پاکے زده جنبد بید ستر مالند خارش حنجره

یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن علاج آن مثل علاج انطباق مری کنند

فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس

سعال یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاؤزبان اصل السوس پرسیاوشان زوفای یابس عناب با دیان نیکوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقے انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید شیرهٔ گل گاؤزبان شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیهٔ عام تنقیهٔ دماغ کنند و بعده برای تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول بخورند بالائش گاؤزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته بنوشند و حب عبد وار نافع ترین اشیا است

صفت لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه تخم خبازی تخم خطمی هر یک سه ماشه بهیدانه یکدرم پوست خشخاش دو توله در ۲ دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاس سفید هر یک یک توله بیفزایند بعده کتیرا صمغ عربی رب السوس هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و بازیادتی خون بود علاج آن فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیرهٔ بنفشه ۲ توله در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ آلوبخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و پوشیده نماند که ترشی آلوبخارا السرفه مضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب کما فی بحر الجواهر و مجمع الحکمت و قسمی است از سرفه که آنرا سرفهٔ یابس گویند و آن چنین باشد که در و هیچ دفع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفهٔ بارد و سبب آن بلغم مایی رقیق بود که در اجزای ریه نفوذ کند علامت و علاج آن علامت و علاج نزلهٔ بارد است دوم سرفهٔ حار که خلط رقیق حار مدام از دماغ بطرف

سینه میرسد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفه خشک بغیر از برآمدن چیزے از سینه
و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز علاج دیاقوذا اول بخورند بالالیس
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرۀ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند غذا آشجو یا اسفاناخ یا خشکه یا شله و در سرفه بارد غذا کباب دراج
یا تیهو یا آب قلیه با خشکه کم روغن **حب** که باکثر اقسام سرفه مفید اند **صفت**
گل پسته پوست هلیله مساوے الوزن گرفته در عرق ادرک سائیده بقدر مونگ حبها بندند
عند الحاجت یک حب در دهن نگاهدارند **سل** حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا
ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده
در سرفه و فرق در میان مده و بلغم باین طور مے کنند که بر آتش گذارند اگر بوے چرم
سوخته آید مده است و الا بلغم و سبب این علت قرحه ریه میباشد علاج کتیرا رب السوس
سائیده در دیاقوذا آمیخته اول بخورند بالالیس شیرۀ مغز تخم کدو شیرین شیرۀ تخم
خرفه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان برآورده شربت خشخاش با
گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالالیس لعاب بهیدانه
شیرۀ اصل السوس در عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند
و شیخ الرئیس گوید که مسلول را گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیا است
بلکه باید که نان خورش هم گلقند باشد و وقتیکه خون برآمدن شروع شود فصد باسلیق
زنند و قرص کهربا و شربت حب الآس بدهند **صفت سفوف سرطان** سرطان
سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنجدرم خشخاش سفید دو درم و نیم کتیرا سه درم
جمله را کوفته و سفوف سازند **صفت قرص کهربا** صمغ عربی نشاسته کهربا کتیرا مغز
تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته در لعاب اسبغول
اقراص سازند شربت از ۵ ماشه تا ۷ ماشه و پوشیده نماند که طریق سوختن سرطان
آنست که سرطان را در کوزۀ گلے نهند و سر کوزه محکم بند کنند و یک شبانه روز
در تنور نهند بعده بکار برند **نفث الدم** و آن آمدن خون بود از راه دهان یا از
دماغ بود و آن به تنخنخ آید و گاه رعاف همراه بود یا از اجزاء حلق مثل حنجره و غیره بسبب آواز
شدید یا قے شدید یا از ضرر دیگر برآید و این به تنخنخ نباشد و یا از سینه بود و او بوقت

استسقا یا سرفہ شدید بقدر اندک برآید یا از اجزاے دہن مثل لثہ وغیرہ برآید وعلامتش ظاہرست کہ از علامات مذکورہ ہیچ نبود و با بزاق آمیختہ برآید علاج کہربا سائیدہ در خمیرۂ خشخاش یا دیاقوذا آمیختہ اول بخورند بالائش لعاب بہیدانہ شیرۂ ریشۂ انجبار شیرۂ تخم خرفہ در آب برا ورده شربت حب الآس حل کردہ بارتنگ پاشیدہ بنوشند و اگر ازین بہ نشود فصد باسلیق زنند و قرص کہربا یا قرص گلنار بدہند واین قرص در دہن دارند صفت اقاقیا کہربا مروارید ناسفتہ تبر طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفہ گل ارمنی نشاستہ صمغ عربی کتیرا مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسبغول مسلم اقراص سازند صفت قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از ہر یک چار درم گلسرخ اقاقیا از ہر یک سہ درم کتیرا دو درم کوفتہ بیختہ با آب گلنار اقراص سازند و کشتۂ مرجان اگر بصاحب نفث الدم دہند فائدہ عظیم می بخشد صفتہ شاخ مرجان را در شیر آگ ہفت مرتبہ گرم نمودہ سرد کنند بعدہ در شیر آگ سائیدہ اقراص ساختہ خشک نمودہ در دو سکورۂ گلے نہادہ گلحکمت کردہ در دہ آثار پاچک دشتی آتش دہند شربت یک سرخ با شربت انار نخود شلہ ودال خشکہ و ماء الشعیر واگر خون از اجزاء دہن برآید علامتش آنست کہ گلنار انجبار فوفل مازو ہمہ را سوختہ با مصطگی سائیدہ بر دندان مالند و انجبار گلنار کزمازج فوفل حضض در آب جوشانیدہ مضمضہ کنند و گاہ این مرض از بند شدن حیض عارض گردد علامتش آنست کہ مدرات حیض دہند و فصد صافن زنند ضیق النفس و آن مرضیست کہ شخصے محنت و حرکت نکردہ باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از نزلہ بارد بود علامت آن آواز خرخر از سینہ آید و با سرفہ و بلغم باشد و اگر با سرفہ با نفث نجر باستسقا گردد در آن وقت شیر شتر دہند و ہرچہ در استسقا گفتہ آید بکار برند و اگر از نزلہ باشد علاج گل گاوزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقے اصل السوس مقشر نکوفتہ سبوس گندم در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیدہ صاف کردہ شربت زوفا حل کردہ بنوشند غذا قلیہ با نان خمیرے و اگر این مرض از استرخاء عضلات نفس حادث گردد علامت آن تنفس مضاعف است علاج آن مثل علاج فالج کنند و اگر از تصاعد ابخرہ گرم بود کہ از دل بسوی شش آید علامت آن احساس تصاعد ابخرۂ گرم بود و عظم نفس و نبض و شدت عطش علاج فصد

باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلّم شیرهٔ مغز تخم کدو
شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو **لعوق**
صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسبت دارد معمول این دودمان **صفته**
مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
رازیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر حلبه بودینه تخم خطمی صمغ عربی کتیرا تخم کتان
بهیدانه کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند
صاف نموده عسل پاو آثار داخل کرده بقوام آرند شربت از ۵ ماشه تا دو درم **معجون** از
تالیف جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر بتجربه رسیده
صفته مرمکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر راوند قرومانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی ده درم همه را کوفته
بنخته صموغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال و ضیق النفس
و درد در مقدم سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض **علاج** فصد
باسلیق زنند و برای تلیین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان تخم خطمی در آب جوشانیده
صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه در شش ورم رخو بلغمی عارض
شود علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن و زکام و سرفه **علاج** منضج
و مسهل بلغم دهند **ذات الصدر** و آن ورم غشای منصف سینه است
علامت آن تپ دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده حنجره درد ناخوش دریافت
کند **ذات العرض** و آن ورم موخر غشای منصف سینه است که جانب فقرات
حادث گردد علامت آن احساس درد درمیان هر دو شانه و مریض بر پشت نتوان
خفت **علاج** هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای وضع
ادویه مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض مابین
کتفین و در ذات الجنب بر پهلو ضماد کنند **ذات الجنب** و آن
ورمی باشد در پرده که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت
آن تپ دائمی و منشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد **علاج**

تا روز سوم فصد باسلیق از جانب مخالف زنند واگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر در عرق
عنب الثعلب و عرق گاوزبان حل کرده بنوشند واگر بمسهل حاجت افتد اول برای نضج ماده عنب الثعلب بنفشه
برگ گاوزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند وبجای بنفشه گل بنفشه تبدیل نمایند وبروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی
عنب الثعلب خشک عناب سپستان در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده
شربت نیلوفر حل کرده شیرهٔ تخم کاهو بالا ریخته خاکشی پاشیده بنوشند وبروز هشتم
گل سرخ مغز فلوس شیرخشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند وبروز
تبرید لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند وضماد در ابتدای رجوع ماده صندل سرخ آرد جو آب خرفه
سبز وقدرے روغن بنفشه سائیده ضماد نمایند وچون زمانهٔ ابتدا بگذرد گل بابونه
گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه
سائیده ضماد کنند **فصل در امراض قلب خفقان** حرکتیست اختلاجی
در دل که برای دفع شے در دل مے شود **علاج** اگر از غلبهٔ صفرا بود تنقیهٔ آن کنند
ومفرحات ومبردات که در موسی تجربه مے آید بعمل آرند واگر از غلبهٔ خون بود فصد باسلیق
زنند بعد فصد صافن کشانند وآمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائش
لعاب اسبغول شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ زرشک در گلاب وعرق کیوڑه
برآورده شربت انار شیرین باخمیرهٔ صندل حل کرده تخم فرنجمشک پاشیده بنوشند یا
آمله مربی اول بخورند بالائش شربت صندل شربت انار شیرین در عرق گاوزبان
وبیدمشک حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند ونیز بعد تنقیه ماء الجبن بطریقیکه
در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند وماء الخیار خورانند **طریق اخذ**
ماء الخیار بگیرند خیاره واز سه کارد چند جا بزنند پس گل حکمت نموده در تنور
که گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآورده گل حکمت
دور نموده سر آنرا بریده بفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده
بدهند وقدرے قدرے هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد وترکیب ماء القرع هم همین
است ومداومت خمیرهٔ مروارید معمول کنند وشراب الصالحین نافع ترین اشیا

است و دادن قرص کافور نیز مفید است **صفت خمیرهٔ مروارید**
معموله کویه ابریشم برادهٔ صندل سفید هر یک دو توله شب در عرق گاوزبان یک
رطل تر دارند صباح جوشانیده صاف کرده با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک
رطل بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفته یک توله یشب سبز یاقوت لبه هر یک
دو توله مشک خالص ۲ ماشه همه را سائیده داخل سازند بعده ازان ورق طلا ورق
نقره هر یک شش ماشه داخل کرده خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب**
صالحین بیار و گل گرڑهل که گلیست مشهور در هند صد عدد و سبزے
آن دور کرده در آب لیموے کاغذے یاو آثار مالیده شب در پیالهٔ چینی نگاه دارند
صباح با شربت نبات که یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑه و گلاب شربت
ساخته باشند یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالے باشد انداخته
شیشه را نگاه دارند پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند
از دو دام تا شش دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند
بهتر باشد **صفت قرص کافور** کافور سه جزو زعفران چهار جزو
مغز تخم کدو شیرین دو جزو و مغز تخم خیارین چهار جزو و عسل سفید چار جزو کوفته
بیخته در عسل سرشته اقراص سازند و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده بر قلب طلا
کردن فائده عظیم مے بخشند و سیب و بهی و انار خوردن خفقان را مفید آید و اگر
از سوء مزاج بارد بود دوا المسک حلو اول بخورند بالایش شربت گاوزبان در عرق
گاوزبان و عرق بادیان و عرق پان حل کرده بنوشند یا عنبر اشهب سائیده در گلقند
سیوتی آمیخته اول بخورند بالایش گاوزبان اصل السوس و در عرق عنب الثعلب جوش
خفیف داده صاف کرده شربت زوفا حل ساخته خاکشی پاشیده بنوشند یا خمیرهٔ
ابریشم اول بخورند بالایش شربت بنفشه در عرق گاوزبان و عرق مکو حل کرده
خاکشی پاشیده بنوشند و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن
گل سائیده بر دل طلا کنند و اگر بشرکت معده بود علامت آن حدوث غثیان و
بعد از قے تخفیف یافتن پس اگر در معده صفرا باشد علاج آن سکنجبین
در آب گرم حل کرده بنوشند و بعد یک گھڑے قی کنند بعده خمیرهٔ صندل با ورق نقره

پچیده اول بخورند بالائش شربت سنبل در گلاب حلکرده بنوشند غذا آشجو با شربت
انار شیرین واگر در معده بلغم بود **علاج** آن نمک در آب جوشداده قے کنند بعده شیرۂ بادیان
درعرق گاوزبان برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند وجوارش مناسب بخورند غذا
نخود آب واگر تدبیرات مذکوره سود ندهد تنقیۂ خلط نمایند واگر در معده سده بود ماء الجبن دهند
واگر خفقان بسوء الهضم بود دواء المسک اول بخورند بالائش گلقند آفتابی در عرق گاوزبان
وعرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند واگر بضعف معده بود
علاج جوارش مصطگی یا مصطگی سائیده در خمیرۂ صندل آمیخته اول بخورند بالائش
شیرۂ دانۂ هیل در عرق گاوزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند واگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع وراه رفتن و از اندک
حرکت نفسانی مثل غم وفرح حادث گردد **علاج** خمیرۂ مروارید یا دواء المسک بارد یا خمیرۂ
گاوزبان عنبری اول بخورند بالائش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب در عرق گاوزبان
وبید مشک حلکرده بنوشند غذا پلاو وقلیۂ جوزۂ مرغ **صفت دواء المسک بارد**
طباشیر ۹ ماشه گلسرخ ۹ ماشه کهربا ۳ ماشه کشنیز خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قرفه ۲ ماشه
مشک خالص دو سرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید هشت توله
بدستور معروف تیار سازند **غشی** حالتیست که تمام حواس معطل نماید علامت
آن برودت اطراف ونفس ونبض ضعیف بود **علاج** در حالت غشی آب سرد وگلاب
بر رو زنند وبوهای خنک بویانند وبر آبخورۂ گلی آب نارسیده یا کلوخ گلاب
پاشیده بویانند دست وپا به بندند وکف دست وپا را دلک نمایند وکشیدن شاخها بر
ساقین وقدمین مفید بود واگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع فرمایند **فصل**
در امراض پستان قلت لبن یا بسبب قلت خون بود که مادۂ لبن است
یا بسبب غلبۂ اخلاط ثلثه بر خون بود **علاج** اگر از غلبۂ اخلاط بود تنقیۂ آن نمایند با دویه
خفیفه واولی آنست که فقط از ادویۂ معدله تعدیل اخلاط نمایند وشیرۂ تخم شبت ۲ ماشه
در عرق گاوزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند وزیرۂ کرمانی
سه ماشه بعد تناول طعام بخورند واگر بسبب قلت خون بود ادویۂ مولدۂ خون بکار برند
وزیرۂ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد غذا پلاو مرغ یا قلیۂ خشکه تناول نمایند

ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض علاج فصد باسلیق از جانب
مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن از پاے موافق زنند و خرقه در سرکه
تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز
تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای تنضیج ضماد نمایند و بعد از انفجار این مرهم عمل
آرند صفت سفیده یک توله مردارسنگ ۷ ماشه موم سفید یک دام روغن کنجد ۲ توله بطریق
معروف مرهم نموده استعمال کنند و غذا نان و قلیه بدهند و پوشیده نماند که اگر هر دو
پستان را ورم حادث گردد از طرفیکه کم بود فصد زنند **فصل در امراض معده**
وجع الفؤاد و آن درد فم معده است اگر از انصباب صفرا باشد علامت آن ظاهر بود
علاج فصد باسلیق زنند و شیرهٔ زرشک یا آب تمر هندی در عرق گاوزبان برآورده
شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده بنوشانند و گلسرخ طباشیر زرورد در گلاب
سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بیّن دهد و اگر از ریاح بارده باشد
علاج آن از حکایت مفصلهٔ ذیل برگیرند **حکایت** شخصے را وجع الفؤاد بارد
لاحق شد رجوع باحقر آورد روز اول شیرهٔ دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان
برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیرهٔ سیاه دانه هیل
سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده و عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بموضع درد ضماد
کنانیده شد تا ۳ روز همین طریق معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده
گاوزبان بادیان شگوفه تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص
آمیخته داده شد روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبهٔ تشنگی آورد عناب بنفشه
افزون ساخته بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بعده روز مسهل
پرسیاوشان سنا مکی منقّی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیرهٔ بنفشه شیرخشت
روغن بادام اضافه کرده مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیرهٔ دانه هیل در عرق
بادیان برآورده شربت بنفشه حل کرده نوشانیده همین نمط ۳ مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد
و چونکه برودت در مزاج و شکایت وجع موجود بود دواے مخترع حکیم علوی خان
در برگ تنبول داده شد صحت کلی یافت **صفت دواء مخترع علوی خان**
نمک ترب نمک پودینه نمک سنگ هر یک ۳ ماشه جوهر لوبان ۵ سرخ فقاح اذخر

یک مثقال دانه هیل دو درم همه را در عرق نانخواه ۳ توله کهرل کنند تا خشک شود پس نگاه دارند عند الحاجت بقدر ۴ سرخ در برگ تنبول نهاده بخورانند وجع المعده اگر از ریاح بود قراقر و انتقال وجع گواهی دهد علاج جوارش کمونی اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر از فساد غذا بود علاج قی کنند و سکنجبین ساده گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند تخمه و هیضه تخمه آنست که معده اصلا در غذا تصرف نکند و هضم نکند و هیضه عبارت از انست که غذا ناهضم شده در معده بماند و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد سبب قی دفع شود و آنچه غلیظ در اسهال بود باسهال علاج اگر طبیعت مستعد قی باشد از آب گرم و سکنجبین و گلاب قی فرمایند و الا شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی در عرق بادیان و گلاب برآورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل ترید سفید مجوف خراشیده سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالایش شربت دینار یا شربت ورد مکرر یا شربت بزوری در عرق بادیان عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا بود علاج بقی تنقیهٔ معده کنند بعده سکنجبین ساده سکنجبین لیموی در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف برای حبس اسهال طباشیر سفید سائیده در شربت انار شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش شیرهٔ زرشک شیرهٔ سماق شیرهٔ طباشیر سفید در آب بهی شیرین برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر از غلبهٔ بلغم بود علاج بعد تنقیهٔ معده عود سائیده در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیخته نخستین بخورند بالایش شیرهٔ دانه هیل در عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر هیضه از فساد هوا بود که آن را هیضهٔ وبائی گویند علاج خانه را از عطریات و بخورات خوشبو سازند و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده در گلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و گلاب و آب خالص آبشوره تیار سازند و جرعه جرعه نوشیده باشند و جدوار نفسجی و فاد زهر دریائی و زهر مهرهٔ خطائی و پیته در گلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده بنوشند و شیرهٔ آلو بخارا شیرهٔ زرشک در گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت انارین حل کرده بنوشند و کشنیز سبز ببویند جوع کلبی و آن زیادتی

آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ هست می‌باشد پس این مرض اگر از ریختن سودا بر فم معده باشد علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترشش و بودن اشتها هر ساعت و سوزشش در دغدغهٔ فم معده و اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج تنقیهٔ سودا بمسهل و ماء الجبن فرمایند غذا نان و قلیهٔ مرغ جوع البقری و این مرضیست که دران بطلان شهوت طعام بمرتبهٔ شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم رساند و اعضا نهایت محتاج بغذا می‌باشند و اکثر با غثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبهٔ بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق است و این مرض را بولیموس هم میگویند و اگر از سبب مصاومت هوای سرد و ملاقات ثلوج عرض این مرض از سوء مزاج بارد مفرط در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه از فم معده بطلان یابد و درد در معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس شود علاج جوارشش کمونی بجوارشش جالینوس یا جوارشش مصطگی یا جوارشش عود آمیخته اول بخورند بالائیش شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانهٔ هیل در عرق بادیان برآورده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن گل و روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر بالینت طبع باشد دانهٔ هیل زیرهٔ سیاه زرورد اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بخورند غذا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیره کرده باشند و کباب مرغ و اگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش تشنگی و قبض طبیعت بود بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افاقه شیرهٔ زرشک در عرق کیوڑه و گلاب برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند غذا نان گندم را در آب انار و سیب تر کرده بدهند **عطش** تشنگی شدید مفرط از آن را سه سبب اند سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سودای احتراقی در معده جمع شود و طبیعت از ان بهادی گردد و مشتاق آب شود تا باستعانت آن اجزای خلط مذکور را منهدم ساخته دفع نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف گردد و دائما عطش بحال خود ماند و انسان سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند

وخاصیت این عطش آنست که هر قدر ایشان بران صبر کنند یا چیزی گرم مانند زنجبیل بخورد تسکین
یابد علاج شهد خالص یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط و سبب دوم آنکه حرارت یا یبوست
بر معده مستولی گردد و ازان باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت
و یبوست ساذج بود یا از غلبهٔ صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره **علاج** لعاب
اسبغول مسلم با شیرهٔ زرشک شیرهٔ آلوبخارا در گلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر حاجت تنقیه بود مسهل وقتی بعمل آرند غذا ماء الشعیر و سبب سوم
آنکه از حرارت خارجی مانند هوا که از استنشاق و رشش حرارت پیدا گردد و بدان سبب
خواهش آب حاصل آید علامت آن آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود
علاج تبرید مذکور دهند و در خسخانه و یا در جای سرد سکونت ورزند و خمیرهٔ صندل اول
بخورند بالائش شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان عرق کیوڑه برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و صندل سفید و خیار ببویند **ورم معده** اگر از خون و صفرا بود علامت آن
سوزش معده و لزوم حمّی و تشنگی بسیار و قی و عظم نبض و سقوط شهوة **علاج** اول فصد
باسلیق زنند بعده اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده
صاف کرده روغن بادام بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم پاشیده بنوشند و بر وزن تبرید لعاب
اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند و در ابتدای ورم صندل سرخ رسوت گل سرخ در آب عنب الثعلب
سبز سائیده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز
سائیده ضماد کنند بعده سنبل الطیب زرورد افزایند غذا آشجو و بعد از تنقیه بروز
پنجم آب عنب الثعلب سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق بشربت بزوری شیرین
ساخته بدهند و اگر ورم منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد **علاج** بعد از تنقیهٔ
معده قرص کهربا وغیره استعمال نمایند غذا آشجو با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت
آن تپ نرم و سقوط اشتها و سوء هضم و تهیج روی **علاج** بماء الاصول اول نضج بلغم کنند
بعده سنا مکی غاریقون فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ماء الاصول
اضافه کرده مسهل دهند و درین مرض استعمال ادویهٔ حریفه مثل تخم حنظل وغیره نفع نماید
و با اضافهٔ سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود بعمل آرند صفت ماء الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست بیخ کبر هریک ده درم انیسون تخم کرفس هریک ۲ درم مثقال فنطافیلون
افسنتین شکاعی بادآورد هریک ۵ درم قنطوریون ۳ درم همه را در دو من آب بجوشانند
تا بنصف رسد صاف نموده هر صبح ۳ درم با ده درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر
۳ درم مصطگی رومی سائیده سر دارو کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت
آن سختی موضع و سواد رنگ و افکار ردیه و عفونت با ترشی دهن علاج فصد باسلیق
زنند و ماء الجبن بکار برند و حلبه و تخم کنوچه تخم کتان در آب بادیان سبز سائیده ضماد
کنند و غذا شوربای طیور و آب نخود و قی در جمیع اقسام مضرت دارد زیرا که جذب مواد
بطرف معده می نماید نفخه معده و آن سوء مزاج بارد ساذج در معده حادث شود پس
هرچه خورده شود بسبب برودت مستحیل برباح گردد یا بسبب اکل طعام بادانگیز مثل باقلا و
لوبیا ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معده بود پس بسبب حرارت
معده ریاح ازان متولد گردد علاج اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ مراسقی بنود حسب خلط
بمسهل تنقیه کنند و اگر از جهت ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند بالائش انیسون
بادیان نانخواه تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی
مالیده بنوشند غذا نخود آب و از اطعمه غلیظ و اشیای نفاخ و ترشی پرهیزند قی و تهوع
و غثیان قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در وست از راه دهن و تهوع
حرکتی است بی انکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت
پس اگر خلط در جوف معده بود قی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود تهوع پس
خلطیکه در معده ریخته باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی
علاج از سکنجبین و آب گرم قی کنند بعده زرشک سماق در سکنجبین شربت انار
ترش سائیده آمیخته بلیسند و بجوارش مصطگی معمولی مداومت سازند صفت
مصطگی رومی ۳ توله زرشک یک توله دانه الاچی خورد ۲ توله نبات سفید ۳ چند بدستور
معروف تیار سازند غذا آشجو و اگر بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر
علاج تخم ترب تخم شبت اصل السوس غیر مقشر در آب جوشانیده صاف کرده
قی کنند بعده جوارش مصطگی اول بخورند بالائش شیرهٔ بادیان شیرهٔ پودینه
خشک در آب برآورده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد

وعلامت برودت ظاهر بود جوارشِ مصطگی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین تناول فرمایند واگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائده میکند **قے الدم** یعنی برآمدن خون از معده بقے وآن از انفجار فوهات عروق حوالی معده بود **علاج** فصد باسلیق از دست راست زنند ودم الاخوین کهربا اقاقیا سائیده در رب بهی شیرین آمیخته بلیسند وباقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکه با رب بهی شیرین **فواق** حرکتی باشد از جمیع اجزای طبقهٔ داخلی معده برای دفع موذی وآن یا بسببی باشد وعارض میشود بعد استفراغهای مفرط واین قسم علاج ندارد ومنجر به هلاکت است وعلامتش آنست که بعد استفراغ وحمیات حاده می افتد **علاج** شیر شتر بنوشند ولعاب بهیدانه لعاب اسپغول با روغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم بود علامت آن قلت تشنگی وخواهش چیزهای گرم ولینت نبض **علاج** اگر ماده کثیر بود منضج ومسهل بلغم دهند واگر کثیر نبود مبقیات معده را پاک سازند وعود سائیده در عسل خالص آمیخته بلیسند نمذا شوربا ویا از ریاح بود علامت آن درد وانتقال آن وتسکین فواق باخراج ریح واین اکثر بعد از تخمه عارض شود وصبیان را اکثر بود **علاج** جوارش کمونی بخورند ونمک وسبوس تکمید سازند وبعض اطبا در تصانیف خودها آورده اند که در فکر انداختن وترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد احقر الناس آنست که مرتکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انصراف خود از اندفاع واصلاح موذی باز ماند وماده که در معده موجود است بسبب قیام خود وبجهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند **ذرب** واین علت است که هرچه خورده شود تغیر نیافته برون آید واین را اسهال معدی هم گویند واین مرض مزمن میباشد وحادث میگردد از ریختن صفرا بر معده علامت آن حادث شدن عقب حمیات صفراوی یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویه حاره وخروج صفرا در اسهال **علاج** گل نیلوفر ریشه خطمی در عرق گاوزبان خیسانیده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس گلقند آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند بدستور وقت دوپهر آب مونگ وبوقت شام خشکه یا شلهٔ بروز تبرید لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم در عرق گاوزبان

وعرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند وبعدہ برای قبض طبیعت بعد از تنقیہ دانہ ہیل طباشیر سفید زرورد سائیدہ در شربت حب الآس یا رب بہی آمیختہ بلیسند یا از بلغم بود علامت آن کثرت بزاق وغثیان وقے بلغمی علاج اول با دویۂ خفیفہ تنقیہ کنند بعدہ جوارش مصطگی اول بخورند یا لالیش شیرۂ بادیان شیرۂ زیرۂ سیاہ شیرۂ دانۂ ہیل در آب برآوردہ صاف نمودہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند غذا یخنی پلاو سفوف

برائے ذرب از ہر نوع کہ باشد مجرب ومعمول است

صفت موچرس مائین خورد گل دہاوہ ہر یک یکدام مصطگی دو دام بیل گرے کوکنار رال خشک ہر یک نیم دام کوفتہ بیختہ سفوف سازند و یک ٹانک صبح و یک ٹانک شام بخورند غذا برنج ساٹھی ودال مونگ ونوعے است از ذرب کہ آنرا اسہال دماغی گویند وسبب آن آنست کہ از نزلہ کہ از دماغ بر معدہ ریزد غذا مزلق شود علامتش آنست کہ بعد خواب زیادہ شود علاج اگر خلطے از اخلاط زیادہ باشد تنقیۂ دماغ کنند ورنہ بجب جدوار مداومت نمائید وخوردن افیون ہم نفع دارد **حرقت معدہ** اگر از خوردن غذای غلیظ بود علاج قے کنند وبمسہل تنقیہ سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معدہ فرمائید واگر از سوء مزاج حار سازج یا بہ سبب صفرا بود علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب بہیدانہ شیرۂ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت انارین یا شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند واگر حاجت افتد مسہل صفرا دہند واگر از خون بود فصد زنند واگر بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معدہ بود علامت آن آنست کہ بعد اکل غذا ساکن شود علاج از دست چپ فصد اسلیم زنند وبہلیلہ مربے یا آملہ مربے مداومت سازند واگر حاجت افتد مار الجبن استعمال کنند **فصل در امراض جگر وطحال ومرارہ ورم جگر** اگر از غلبۂ خون بود ودر مقعر جگر باشد علامت آن احتباس بطن وغشے وبرد اطراف وفواق وسقوط اشتہا ودرد شدید واگر در محدب باشد علامت آن سرفہ شدید وضیق النفس واحتباس بول وورم ہلالی شکل باشد علاج فصد باسلیق زنند وسکنجبین در آب انارین حل کردہ بنوشند غذا آشجو وبدانند کہ در محدب رعایت ادرار ودر مقعر رعایت اسہال واجب است واگر صفراوی بود شدت حمے وتشنگی وقلق وسرعت نبض وناریت قارورہ علاج

گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته تخم خیارین نیمکوفته زرشک بیدانه یعنی منقی شب در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد نضج با ضافه مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین مسهل دهند و بروز تبرید لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیرهٔ تخم خیارین نیز داخل کنند و در ابتدا صندل آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب گشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در تزاید اکلیل الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران عود افسنتین در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر سبب بلغمی بود علامت آن تپ ملائم و بلغمیت براز و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال جوارشات و معاجین مقوی جگر فرمایند سوء القینه و آن مقدمهٔ استسقا است و سبب آن ضعف کبد و سوء مزاج بارد است و علامت آن تهبج اطراف و سفیدی رنگ و تربل جلد علاج از اغذیه غلیظه لزجه پرهیزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخود آب و جوزهٔ مرغ و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و تورم اعضا میباشد و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد و چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه موضع غائر بماند و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد از خواب حادث گردد یا از ضعف معده بود که غذا را بخوبی هضم نکند و کیموس خام بکبد رسد و کبد نیز از نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا کند علامت آن سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زقی و آن از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ثرب و امعاء حادث گردد و این بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض از پهلو به پهلو غلطد آواز پدید آید سوم طبلی و آن است که ریاح غلیظ عسر التحلیل در مکانیکه اجتماع رطوبت زقی میشود مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست بر شکم زنند آواز طبل برآید و این هر سه قسم بی ضعف جگر نمی شوند

ونیز علاج ہر سه مشترک است **علاج** وبیداور داول بخورند بالائش شیرهٔ تخم کشوث
در عرقیات بر آورده شربت دینار باگلقند آفتابی حلکرده بنوشند و وقتیکه مرض مستحکم شود
شیر شتر تازه از چهار دام شروع کنند وتا سه روز ہمین قدر بنوشند بعده یک یک دام
بیفزایند تا بیک رطل نهایت دو رطل رسد موقوف کنند وتقلیل غذا فرمایند تا حدیکه یک
وقت شله با آب یخنی بخورانند ویک وقت شیر شتر واگر حاجت تنقیه افتد تنقیه
کنند وآب بمستسقی ندہند فقط بر عرق گاوزبان یا عرق بادیان یا آب آہن تاب اکتفا
ورزند واگر بجاے آب شیر شتر دہند ہم مناسب است واگر درمیان مرض طبیعت نرم شود
جوارش مصطگی تا ہفت ماشه بدہند ودر طبیلے ادویهٔ کاسر الریاح مثل شیرهٔ بادیان و
شیرهٔ دانه ہیل وجوارش کمونی استعمال فرمایند ودر استسقاء زقی استعمال مدرات
ضروریست وگاه استسقاء بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مروق یا دواء الکرکم
یا معجون کلکلانج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند واگر دست وپای مستسقی
ورم کنند زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب خشک از ہر یک
چهار ماشه مر صبر ریوند چینی اکلیل الملک از ہر یک سه ماشه پشک بز پشک گاو خشک
ہر یک یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه ہمه را در آب سائیده نیم گرم ضماد کنند **یرقان**
و آن مرضیست که رنگ بدن سیاه یا زرد شود پس اگر زرد بود از صفرا باشد واگر سیاه
بود از سودا پس سبب یرقان اصفر چنین است که درمیان مراره وجگر سده افتد
پس صفرا از جگر بمراره نرود ودر تمام بدن منتشر گشته رنگ بدن را متغیر سازد علامت
آن قے صفراوی وتلخی دہن وثقل قلیل در موضع جگر وسفیدی براز بتدریج
علاج شیرهٔ مغز تخم خربزه شیرهٔ مغز تخم خیارین در عرق عنب الثعلب بر آورده
شربت نیلوفر حلکرده بنوشند غذا آش جو **حکایت** شخصے را یرقان قبل از سابع
افتاد آنرا شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ زرشک در آب بر آورده شربت
بزوری حلکرده در یک روز سه مرتبه داده شد ودر روز دوم خراطین خشک سائیده
در شربت بزوری آمیخته اول بلیسانیده بالائش شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز
تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر
حلکرده داده شد بعده گل بنفشه گل نیلوفر تخم خیارین نیم کوفته تخم کاسنی خار خسک

در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری حلکرده دادم بعده بروز هشتم
مغز فلوس شیر خشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دادبوقت صبح روز دوم اجابت
شد براز سفید رنگ نقبض برآمد دانسته شد که سدّه در میان مراره وامعا نیز حادث گشته
پس برای تلیین طبع آلو بخارا گلقند آفتابی افزوده داده شد بوقت سه پهرے قولنج قها
حال مریض متغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف رونمود پس ازان حسب حاجت سه
مسهل بعمل آورده شد وبعد مسهلات آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد بفضله
تعالی صحت یافت وگاه بحدوث سدّه بسبب غلبهٔ صفرا یرقان حادث میشود علاج آن
تنقیهٔ صفرا است ویرقان اسود بسبب وقوع سدّه در میان کبد وطحال حادث میگردد
علامت آن حدوث یرقان بتدریج واحساس ثقل بجانب راست علاج خراطین
خشک سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالائش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث
درآب برآورده شربت بزوری حار حلکرده بنوشند ومسهلات تنقیهٔ سودا نمایند
وماء الجبن نفع عظیم میبخشد وفوفل مصطگی افتیمون درآب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض وتشنگی وسیاهی
وغلظت قاروره وگاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید علاج
فصد باسلیق از دست چپ زنند وضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه
سازند روز سوم بابونه غذا ماء الشعیر واگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده ویک روز
در میان شدت نمودن آن وزردی چشم وزبان علاج منضج ومسهل صفرا دهند
وعنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک وسرکه وآب
عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند واگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش وزیادتی
حجم سپرز علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالائش سکنجبین در
عرق عنب الثعلب حلکرده بنوشند وکنجد وپشک بز پشک گاو وخاکستر چوب آکهه در
سرکه سائیده نیم گرم ضماد نمایند واگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره مسهل دهند علاج
نفخهٔ طحال قریب بهمین است واچار انجیر ولایتی که در سرکهٔ انگوری تیار کرده باشند
وعرق گوگرد بنفخهٔ طحال فائدهٔ عظیم بخشد ونفخهٔ طحال از ریاح سوداوی حادث میشود
علامت آن تمدد موضع سپرز وانتفاخ سپرز است

فصل در امراض امعاء

ومقعد وگرده ومثانه **اسهال** اگر بسبب فساد غذا بود یعنی غذا که بکثرت خورده شود
یا بے اشتہا خورده شود ازان باعث اسهال لاحق شوند **علاج** شیرهٔ بادیان در
عرق بادیان برآورده گلقند آفتابے سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند واز غذا منع فرمایند
وباقی علاج انچه در تخمه وهیضه گذشت بعمل آرند واگر بسبب نزلات باشد که از دماغ بمعده
فرود آید علامتش آنست که بعد خواب طویل حادث شوند **علاج** انچه در ذرب گفته شد
بعمل آرند واگر بسبب انصباب خلط بر فم معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد
علاج آن تنقیهٔ صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند **صفته**
گلسرخ پنج درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی
هر یک سه درم کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند واگر از انصباب سودا بود **علاج**
تنقیهٔ سودا فرمایند واگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتورے نبود ونیز
بدانند که اکثر اسهال کبدی در شب مے باشند پس اسهال اگر دموی باشند **علاج**
بند نکنند وفصد باسلیق یا اکحل کشایند ووقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر
سفید دم الاخوین سائیده در شربت حب الآس آمیخته اول بلیسند بالائیش لعاب
ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده شربت انجبار حل کرده تخم ریحان پاشیده
بنوشند واگر صفراوے باشد تبرید نشاید کرد لیکن برای تسکین کبد صندل سفید
سوده شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت انار حل کرده اسبغول مسلم پاشیده بنوشند
وپوشیده نماند که درین قسم ادویه مسکنه که دران قبض کثیر نبود استعمال نمودن جائز
است **زحیر** وآن حرکتیست از معاء مستقیم جهت رفع فضله بر سبیل اضطرار که در
ترک او اختیار نبود وبتقاضاے شدید چیز کم دفع شود وتقاضا باقی میماند واکثر با وجود خون
هم بود وسبب آن یا رطوبت مالحه خلط مرارے باشد علامت آن سوزش مقعد و
خروج رطوبت **علاج** لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب برآورده
گلقند آفتابی مالیده شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند واگر درد
وپیچش زیاده باشد روغن بادام اضافه کنند واگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسبغول
افزایند وبعد از سه روز بهیدانه واسبغول را بریان کنند ولعاب برآورده استعمال
فرمایند واگر بسبب ریاح درد شدید بود شیرهٔ بادیان داخل سازند واگر

قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشهٔ خطمی شیرهٔ دانهٔ سبیل شیرهٔ زرشک در عرقیات آورده
شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید شیرهٔ انجبار افزایند غذا دال و خشکه
و اگر زحیر سدی باشد یعنی ثفل در روده بند شود و باعث آن زحیر حادث گردد
علامت آن درد و قبض دائم و خروج ثفل یابس علاج فلوس خیارشنبر اول
بلع نمایند بالائیش لعاب ریشهٔ خطمی در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند پس
اگر فلوس خیارشنبر در براز خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوس در لعاب ریشهٔ خطمی
مالیده شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالاریخته بنوشند غذا میانهٔ روز آب
مونگ شام دال خشکه و اگر زحیر بحامله حادث گردد از کثرت استعمال مزلقات اجتناب
نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنوچه
در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام بالاریخته بنوشند و اگر
قبض مطلوب باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین چرب نموده بدهند صفته
اسبغول تخم ریحان تخم مرو تشا ستهٔ تخم حماض بریان بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر
سفید همه را مساوی الوزن گرفته بغیر از ستهٔ تخم کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند مغص
و آن درد امعا است اگر از بلغم بود تنقیهٔ آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب اسبغول
مسلم لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از ریاح بود علاج شیرهٔ بادیان شیرهٔ مویز منقی شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان
برآورده شربت بنفشه با گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت
آن احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی علاج اول دو سه روز شیر گاو با نبات شیرین
کرده بنوشند بعده کمیله تربد سفید مجوف خراشیده شحم حنظل حب النیل سائیده در
گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند قولنج سده ایست که در امعا اسفل خصوصاً
در قولون واقع شود و از آن درد بسیار و اجابت فضلهٔ براز متعسر گردد و سبب سده
بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال اطعمهٔ
غلیظه و شدت احتباس براز علاج شربت دینار و شربت ورد مکرر در عرق بادیان
حل کرده بنوشند و اگر ازین کار نیاید روغن بید انجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی

آمیختہ بخورند بالاشش شربت سنا در گلاب و عرق بادیان حل کردہ بنوشند و اگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشہ سنا مکی خربق ابیض ہر یک ۲ ماشہ بسفائج منقی ۶ ماشہ
قنطوریون دقیق دہ ماشہ تربد سفید ۹ ماشہ زنجبیل چار ماشہ در ستہ آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کردہ مغز فلوس پنج تولہ دران مالیدہ غاریقون ۲ ماشہ شحم حنظل ستہ
ماشہ روغن بیدانجیر تولہ سرد ازو نمودہ حقنہ کنند و طریق استعمال آنست کہ آنرا دو حصہ
نمایند یک حصہ اول بعمل آرند و عند الحاجت حصۂ دوم پس از چہار گھڑی پس اگر شفا
یافت فبہا و الا منضج بلغم دادہ مسہل دہند **حقنۂ دیگر جاد من تالیفات**
حکیم عبد الہادی صاحب مجرب مؤلف صفت آن برگ کلم برگ
چقندر برگ کرفس از ہر یک دستہ آب اینہا گرفتہ سبوس گندم آرد جو از ہر یک کفے
لسان الثور بادرنجبویہ بسفائج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد
سفید زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر
بیخ کرفس بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزہ حاشا گل بنفشہ گل خطمی
تخم خیارین اذخر مکی افسنتین رومی اشق کمافیطوس کمادریوس حلبہ سورنجان
از ہر یک دو مثقال انجیر زرد عناب ترمس اصفہانی از ہر یک دہ دانہ مویز منقی سپستان
از ہر یک بست دانہ سنا مکی چہار مثقال جملہ را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند
تا سہ صد مثقال آب بماند پس صاف نمودہ فلوس خیار شنبر پانزدہ مثقال شیر خشت
ترنجبین گلقند آفتابی از ہر یک دہ مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام
تلخ از ہر یک چار مثقال ریوند چینی سودہ یکدرم بورۂ ارمنی نمک طعام سودہ از ہر یک یک
مثقال سرد ازو کردہ اول یک دفعہ بآب نمک حقنہ کنند پس چہار مرتبہ بآب مطبوخ مذکور
حقنہ نمایند و پوشیدہ نماند کہ من تبریزی شصت مثقال است و این حقنہ برای قولنج و
جمیع امراض بلغمی چون صرع و سکتہ و فالج و لقوہ فائدۂ عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمۂ باردۂ نفاخہ و انتقال درد **علاج**
جوارش کمونی اول بخورند بالاشش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی
مویز منقی در آب جوشانیدہ صاف کردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و از آرد ماش
ہندی نان بپزند از یک طرف پختہ و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن

بابونه باروغن قسط وروغن بید انجیر مالیده برشکم بند نهند واگر همراه آرد مذکور حلتیت وزنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد واگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمی حاده وعطش و
قے مرارے ودرد درعروق واین قولنج بتدریج افتد علاج فصد باسلیق از جانب موافق
زنند وفرق در قولنج ودرد گرده آنست که درد گرده بجاے گرده بود ومائل بطرف قطن باشد
ودرد قولنج مائل پیش شکم وصعب بود وزیر ناف باشد بواسیر زیادتے بود
که درفوهات عروق مقعد حادث شود وآن سه قسم است یکے ثولولے که مشابه ثولول
بود دوم عنبی که مشابه دانهٔ انگور باشد سوم توتے وآن مشابه توت سیاه بود واین
هرسه قسم یا داخل شرج بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشوارے بود وهر
واحد ازین یا خونے بود یا غیر خونے خونے آنست که ازوے دم سیلان نماید وغیر خونی
خلاف آن علاج لعاب ریشهٔ خطمی لعاب بهیدانه درعرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حلکرده بنوشند واگر شکایت قبض بود هلیله مربے شسته اول بخورند بالایش
دوای مذکور بنوشند واگر حرارت در مزاج بود شیرهٔ تخم کاهو اضافه کنند وخون بواسیر
راند نشاید کرد ووقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاثا اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ دانهٔ هیل درعرق گاوزبان وعرق بادیان برآورده
شربت حب الآس حلکرده بنوشند واگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین سنگ جراحت
سائیده دررب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالایش آمله خشک درآب تر کرده آب
زلال گرفته شربت حب الآس حل کرده بنوشند واگر حاجت افتد فصد باسلیق
زنند واگر خون سوداوے بود تنقیهٔ سودا نمایند واگر سوزش بدرجهٔ کمال بود خفض
مغز بنوسے هریک شش ماشه کافور سه ماشه درآب برگ نیب سائیده پنبه دران
تر کرده حمول سازند وحکیم علے گیلانے در مجربات خود نوشته که سم الفار بکوبند ودر
شیر خر جوش دهند وسه روز دران شیر بدارند بعده برآرند وبمقدار نصف نخود بردانهٔ
بواسیر بگذارند وتا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند پس همه دانه‌ها
بے اذیت خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوای مذکور حجمه بر مقعد گذارند
ودرمیان استعمال دواے مفرح یاقوتے یا خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک برای تقویت
قلب خورده باشند صفت سفوف مقلیاثا تخم تره تیزک بشت درم

زیرہ کرمانی در سرکہ تر کردہ خشک ساختہ بریان نمودہ پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا ہلیلہ سیاہ
در روغن زیت بریان کردہ ہر یک دو مثقال مصطگی یک مثقال ہمہ را بغیر از تخم ترہ تیزک
کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت دو درم بآب سرد و قسمی است از ریحے کہ مسمے است بریح البواسیر
و آن ریحے است غلیظ عسر التحلیل کہ حادث میکند درد شدید و از بطن تصاعد شدہ با حقنتین
و حوالی مقعد مے آید و سبب این ریح سوداے غلیظ بود علاج بمنضج و مسہل سودا تنقیہ
کنند و اطریفل مقل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال فرمایند صفت اطریفل
مقل مقل سے درم پوست ہلیلہ زرد آملہ منقے پوست بلیلہ ہر یک دہ درم مقل را
در آب گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافہ کردہ بقوام آرند پس ادویہ دیگر کوفتہ
بیختہ دران داخل کنند صفت حب مقل پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ
کابلے ہلیلہ سیاہ مقل ازرق از ہر یک پانزدہ درم تربد سفید دہ درم سکبینج پنجدرم
خردل دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و داروہاے دیگر را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ
و حب بندند صفت معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزدہ درم ہلیلہ سیاہ
پوست بلیلہ آملہ منقے کزمازج از ہر یک پانزدہ درم سنبل الطیب اذخر مکے سعد کوفی
زنجبیل فلفل گرد کندر از ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ در عسل آملہ مربی سہ چند بدستور
معروف معجون سازند شربت بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید
خبث الحدید را در سرکہ انگوری شانزدہ روز تر دارند و ہر روز تبدیل سرکہ کردہ باشند
بعدہ سائیدہ بکار آرند خروج المقعد و آن بر دو نوع است یکے آنکہ بسبب ورم
عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواہد آمد دوم آنکہ بسبب استرخاء
شرج بود علامتش آنست کہ مقعد بآسانی اندرون رود و باز بیرون آید علاج
گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند و مقعد را بطریقے کہ در امراض
اطفال گذشت اندرون رد کنند ورم مقعد اگر حار بود بعد استعمال ادویہ
حارہ حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش و تقطیر بول علاج
فصد باسلیق زنند و مرہم سفیداب بر مقعد گذارند و عنب الثعلب خشک اکلیل الملک
تخم خطمی در آب جوشانیدہ تا آن آب استنجا نمودہ باشند و از ادویہ و اغذیہ قابضہ
پرہیزند صفت مرہم سفیداب موم سفید یک مثقال را در روغن گل

پنج مثقال گداخته سفید آب مردارسنگ ازهریک یک مثقال سائیده مخلوط کرده مرهم سازند
وبعد ازفرود آوردن از آتش سفیده بیضهٔ مرغ یک عدد وکافور ۲ ماشه افزایند
خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد واگر از غلبهٔ خلطی بود تنقیه
آن کنند وروغن گل مالیده باشند واگر مقدمه بواسیر بود آنچه در بواسیر گفته شد
بعمل آرند ورم گرده سبب آن یا غلبهٔ خون صفراوی باشد علامت آن بیرون آمدن
صفرا ورقی وشدت عطش وزردی بول **علاج** فصد باسلیق ازطرف مخالف
زنند ولعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم درعرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر
حلکرده بنوشند یا از بلغم بود علامت آن بطوء نبض وسفیدی بول وبرانه مریض
راست نتواند استاد ودرروی وچشم وتمام بدن ترهل ظاهر شود **علاج** تنقیهٔ بلغم کنند
واکلیل الملک گل بابونه درآب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند درد گرده اگر
از ریح بود علامت آن انتقال وجع وتمدد بی گرانی **علاج** شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم
کشوث درآب برآورده شربت بزوری حلکرده بنوشند یا ماء الاصول که سابق ذکر
یافت باضافهٔ خار خسک وتخم خربزه استعمال کنند وحلتیت درروغن بابونه سوده
نیمگرم طلا سازند وبرگ پان بران بندند وبابونه شبت اکلیل الملک سبوس گندم
درآب جوشانیده مریض را دران نشانند واگر از ضعف گرده بود علامت آن ضعف
باه وآمدن بول مثل غسالهٔ گوشت **علاج** اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل
آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت واگر غلبهٔ خلطی بود تنقیهٔ آن کنند واگر بسبب کثرت
جماع یا کثرت استعمال مدرات بود شیر شتر برب بهی بنوشند واگر ضعف گرده از لاغری
آن بود علامت آن سفیدی بول وکثرت آن ودرد پشت ولاغری بدن **علاج**
از مغز بادام شیرین مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند وبآن
مداومت کنند غذا نان میده روغنی وکلهٔ گوسفند یکساله واگر در گرده از رمل و
حصات بود پس آنچه در رمل وحصات ذکر می یابد بکار برند **رمل وحصات**
کلیه سبب این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بمرور زمان رطوبت
آن را منعقد کنند متحجر گردانند پس اگر ماده بسیار ودر غایت لزوجت بود حصات
پیدا گردد والا رمل متولد شود پس **علامت حصات** ... وثقل وتمدد

در موضع گرده و بیاض بول و رقت آن و علامت رمل ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر بول
و صفاے آن و خروج رمل سرخ در آن علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول
بخورند بالاتش شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند **صفت سفوف حجر الیهود** حجر الیهود شش درم کلتھی پانزده
درم تخم خربزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر هر یک چهار و نیم درم سیسالیوس دو درم
صمغ عربی ۶ درم نشاسته کتیرا از هر یک ۳ درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم **صفت معجون حجر الیهود** مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین مغز تخم خربزه حب کاکنج هر یک پنجاه درم حجر الیهود پنجاه درم عسل خالص سه چند ادویه
بطریق معروف معجون سازند ۳ درم شربت است و اگر حاجت افتد فصد باسلیق
از جانب موافق زنند اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود اخراج ماده از
منقیات بلغم نمایند بعد از آن گل بنفشه عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان
تخم خربزه عناب تخم بلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ
بنفشه شربت بزوری داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز
سنای مکی گلسرخ مغز فلوس خیارشنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند
بروز تبرید لعاب ریشهٔ خطمی لعاب بهیدانه در آب برآورده شربت بزوری معتدل
حل کرده بنوشند و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی
دارد حصات را بریزاند و مرتبهٔ دیگر متولد شدن ندهد **حصات و رمل مثانه**
سبب این حصات و رمل نیز همانست که در بحث حصاة و رمل کلیه مذکور شد علامت
آن سفیدی و رقت بول و عسر آن و غلبهٔ نعوظ و درد موضع مثانه و بقراط گوید که فرق
در ریگ مثانه و ریگ گرده آنست که ریگ مثانه سفید بود و ریگ گرده سرخ **علاج**
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی‌تر ازو و استعمال معجون که از تجربهٔ صاحب ریاض
است کنند فائدهٔ عجیب بخشد **صفت** حب بلسان خولنجان سلیخه مساوی الوزن
گرفته بعسل معجون سازند و هر روز بقدر جوزی با آب ترب بخورند و اگر گل داودی خشک
گرفته سفوف ساخته هر صباح یک قدر دست بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید امیزند مضایقه
ندارد و مقدار شربت از یک درم تا چهار درم **ذیابیطس** و آن مرضیست که تشنگی غالب

باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند لیکن باراده بخلاف سلس بول
که او بے اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد در گرده پس جذب کند
مائیت را از کبد و از ماساریقا و از معده و دفع کند گرده مائیت مذکور را بطرف
مثانه و پس چونکه همین نمط مائیت را جذب نموده باشد ازین باعث تقاضائے آب
و دفع بول علے سبیل الاتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی و رقت بول و
سفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطس اول بخورند بالایش شیرۂ تخم کاهو
شیرۂ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند غذا
آشجو و درین مرض از ادویه مسهل پرهیزند و قرص ذیابیطس که خورانند اینست صفت
قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کاهو هر واحد ده درم تخم حماض کشنیز خشک
گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی صمغ عربی از هر یک دو درم کافور
نیم درم همه را کوفته بیخته در شیرۂ خرفه یا کاهو یا آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند
و بوقتیکه این مرض مزمن شود و مگسها بر بول هجوم نمایند آن وقت کلونجی خشک را سائیده
با شکر تری آمیخته دو کف هر روز بخورند و راه روند و یا گلو بیخ و گوکهرو را جوکوب کرده در
چهار کوزهٔ آب بجوشانند و وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم
داخل کرده بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند
که خشت نیم پخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد و تمام کهاری
نمک آثار یاو بالا و صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش خوب سرخ کرده
در آب نمک سرد کنند بحدیکه آب مذکور در خشت بالکل جاذب شود بعد از ان
خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرۂ برم ڈنڈی
سبز هشت بار سرد کنند بعده در شیرۂ اونٹ کٹاره هشت مرتبه سرد کنند
و همین نمط در شیرۂ سنگهاڑے سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس
یک دام پاکهان بید یکدام الائچی خورد یکدام ستاور سے یکدام پوست بیخ درخت
اینه گوکهرو خشت مذکور تیار شده همه کل واحد چهار دام ست گلو شش دام نبات سفید
هموزن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف ساخته سه درم با شیرۂ خار خسک بخورند حرقت
بول اگر بسبب غلبۂ صفرا بود علامت آن صبغ بول علاج شیرۂ

تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت کاکنج
حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده با خون **علاج**
فصد باسلیق زنند بعد ازان بناوق النبور یا قرص کاکنج اول بخورند بالائش شیرهٔ
تخم خیارین شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ خارخسک در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند و بعد از تنقیهٔ مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر موی سوخته پوست
کدوی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیداب از هر یک دو ماشه سرمه سا کرده قدری ازان در شیر دختران حل
کرده در احلیل بچکانند **سفوف** از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هم وزن آن سریارا و پاو آثار
سنگ جراحت و نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر ماده گاو خورده
باشند **ایضاً** سفوف دیگر برای قرحهٔ سوزاک از تجربهٔ جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
مغفور **صفت** طباشیر سفید و اسپغول ست گلو کباب چینی از هر یک دو ماشه قلعی کشته
نیم ماشه ست سلاجیت سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه
شیرهٔ تخم خیارین بخورند **احتباس بول** یا بسبب ورم کلیه یا ورم مثانه یا از جهة
حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود که دفعتاً
عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تاکل اطعمهٔ غلیظه **علاج** پرسیاوشان
اذخر تخم کرفس در آب جوشانیده صاف نموده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند
و قدری زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالائش مطبوخ
مذکور بنوشند مناسب بود و گل تیسو را در آب پخته بر مثانه بندند **تقطیر بول** اگر از صفرا
بود علاج آن مثل حرقت البول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد **علاج** معجون خبث الحدید اول بخورند بالائش
شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
حل کرده بنوشند و روغن ترب بر مثانه بمالند **سلس البول** و آن مرضیست که دران
بول بی اراده برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود **علاج**
بمعجون کمونی یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطگی سائیده.

در گلقند آفتابی آمیخته بخورند و نشاسته در گلاب سرشته بر مثانه ضماد کنند و خوردن کنجد سیاه
بوقت خواب یک توله یا یکنیم توله مفید بود و سنگھاڑه و نبات ہموزن گرفته مسفوف ساخته
علی الصباح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن احتراز
کنند زیرا که سلس البول پیدا میکند **بول الدم** سبب آن انفجار گیست از رگها علامت
آن خون همراه بول یا بے بول آمدن **علاج** فصد باسلیق زنند و بعده در ابتدا حابسات
خون با قدرے مدرات استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا حابسات خون فقط استعمال کنند
که بارها ذکر یافته اند

فصل در امراض رحم و انثیین و قضیب

عقر یعنی بچه
ناشدن و آن یا از جانب زن بود یا از جانب مرد و امتحانش چنان بود که منے
هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالاے آب بایستد و ته نشین نگردد عقر
از جانب آن باشد **علاج** اصلاح حال منے کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
مرد و زن بالتوافق باشد **سفوفے که اصلاح منے کند** شقاقل مصری ثعلب مصری
مصطگی رومی دارچینی طباشیر تج نوتال مکھانه گوکھرو سنگھاڑه خشک سپستان از هر یک
یکدام نبات سفید سه دام کوفته بیخته بوزن برابر چهار ده پورے سنند هر روز یک پوری با شیر
ماده گاو تازه یا دو آثار بچه خوردن بفرمایند و در اثناے خوراک از ترشے و جماع پرهیز دو
اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس ساذج یا مادے بود علاجش
آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته **کثرت اسقاط** پس اگر از عوارض خارجی
مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از ان ورزند و اگر از اسباب داخلی بود مثل سیلان رطوبت
رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت اسقاط شروع شود براے حفظ
جنین خمیرهٔ مروارید اول بخورند بالایش شربت انجبار در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیرهٔ
مروارید یاقوتے معتدل یا دواء المسک کنند مے شاید و اگر علامت اسقاط بخوبے ظاهر
شود آنوقت نگاه ندارند بلکه براے مدد اخراج جنین بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته
پرسیاوشان اذخر سکے در عرق گاوزبان جوشانیده شربت بزورے حار حل کرده بنوشند
و بعد اسقاط کرده بانسه پنج عدد پوست اخروٹ ڈوڈه کپاس هر یک ۲ توله پوست
سیاه املتاس یک توله فلوس هفت عدد در ده آثار آب بجوشانند تا به ثلث
رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجاے آب دهند۔ اهمین مطبوخ

قدرے قدرے نوشانیده باشند و بروز سوم گره بالنس و فلوس حسن باپوست سیاه املتاس
قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان موٹھه بقدر دو دام بدهند
و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان دهند و تا چهل روز از روغن وغیره
پرهیزند **عسر ولادت** یا بسبب فربهی زن یا بسبب ضیق رحم یا از جهة ضعف واقعه
باشد **علاج** بروغن بابونه و روغن گل از عانه تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان تخم
خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب جوشانیده قند سیاه کهنه داخل کرده بنوشند
و بجاے آب عرقیات دهند و اگر جنین در شکم بمیرد علامت او آنست که حرکت جنین
مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس متواتر آید **علاج** مطبوخے
که در اسقاط گذشت باضافهٔ اجواین خراسانی و ابهل ابهل آرند و فرزجه استعمال نمایند
صفت زراوند مدحرج ابهل حب الرشاد مساوے الوزن گرفته کوفته بیخته در زهره
گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که اجواین دیسی
اگر موسم سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد شش ماشه در آب
سه پاؤ بجوش آتش دهند تا یکے نیم پاؤ بماند پس یک پاؤ شکر سفید انداخته باز بجوشانند
تا قدرے آب بسوزد و بعده روغن زرد یک پاؤ گرفته قرنفل دو عدد دران انداخته
بر آتش بگذارند وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سرد نموده بنوشانند و تا سه روز همچنین
نمط بعمل آرند و بجاے آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و غذا
هیچ ندهند و روز چهارم از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه کشمش
نبات روغن زرد حلوا ساخته بخورانند و اگر دختر بود صمغ عربی در حلوا افزایند و
بروز ششم شوربا مرغ یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرهیز دارند و مکهانه
که در روغن زرد بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند
و درمیان چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهلم غسل داده باشند و سر زچه را
بروغن کنجد تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود فصد صافن
زنند **کثرت طمث** و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتیکه قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد **علاج** بعد تنقیه بوقت حدوث

ضعف معدہ قرص کہربا اول بخورند بالائش شیرۂ ریشہ بیخ انجبار شیرۂ حب الآس در عرق
گاؤزبان برآوردہ رب بہی شیرین حل کردہ تخم بارتنگ پاشیدہ بنوشند و سفوف
معموسلے استعمال فرمایند **صفت سفوف معموسلے** سنگ جراحت دو
دام گوند ڈہاک یکدام مائین خورد نیم دام نبات سفید دو دام ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف
سازند خوراک یک کفدست یا یک پاؤ شیر مادۂ گاؤ تازہ **فرزجہ** از مجربات
جناب حکیم محمد واصل خان صاحب مرحوم برائے حبس دم طمثی **صفت** گلنار مازو ہر یک
چہار ماشہ کندر ۳ ماشہ سرمہ اصفہانی ۳ ماشہ اقاقیا ۳ ماشہ شب یمانی یکنیم ماشہ ہمہ را
کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ سرشتہ فرزجہ کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم
محمد مظفر حسین خان صاحب مغفور در مظفری ارقام فرمودہ اند کہ اگر حنطیا نار اسائیدہ
مساوی آن حنا سائیدہ گرفتہ در آب سرشتہ مریضہ مبتلائے کثرت طمث بر کفدست
و پا ضماد کردہ تا دو ساعت در تابش آفتاب نشیند بفضلہ در تکرار عمل احتباس طمث
گردد ہکذا فی علاج الامراض و جربناہ کراراً مراراً **احتباس و قلت
طمث** اگر بسبب ورم رحم بود علاجش مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت
خون بود علامت آن ضعف و زردی بدن و تقدم استفراغ خون مثل فصد
و بواسیر وغیرہ **علاج** ادویہ مقویہ اعضائے رئیسہ استعمال کنند و مدرات
ندہند و اگر از غلظت خون کہ از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود **علاج** فصد
صافن و یا باسلیق زنند و شیرۂ تخم خیارین شیرۂ خارخسک شیرۂ تخم خربزہ در
آب برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند اگر حاجت افتد برائے نضج
مادہ گل بنفشہ عنب الثعلب خشک پرسیاوشان تخم خطمی خارخسک تخم خربزہ
ابہل شکاعی اشیع در عرق بادیان جوشانیدہ صاف کردہ شربت بزوری
یا عسل خالص حل کردہ بنوشند و بروز مسہل ادویہ مسہلہ بر منضجہ افزودہ و ادویہ
مدرہ کم نمودہ مسہل دہند بروز تبرید شیرۂ تخم کشوث شیرۂ تخم خیارین در عرق
گاؤزبان برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند **سیلان رطوبت**
از رحم باید کہ مریضہ پنبہ سفید وقت شب یک پارہ بردارد صبح برآوردہ خشک
ساختہ ببینند از رنگ آن غلبۂ خلط کہ سیلان رطوبت از وست دریافتہ میشود مطابق

دریافت علاج کنند پس اگر از غلبهٔ صفرا بود علاج از ادویه سرد منضج داده تنقیهٔ صفرا کنند
و اگر از غلبهٔ بلغم و سودا بود تنقیهٔ آن کنند بعده تخم تمر هندی را در آب یک شبانه روز
تر دارند پس برآورده مقشر نموده باز دران آب تر کنند تا آب خشک شود ربع وزن آن
مغز تخم بکاین و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید بگیرند و همه را کوفته
بیخته استعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسی شیر ماده گاو و فرزجه که در کثرت طمث
مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر حار بود علامت آن حمی حاده و انتفاخ رحم و تشنگی علاج
اول فصد باسلیق زنند و برای حمی شربت بزوری در عرقیات حل کرده خاکشی پاشیده
بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم خطمی تخم خیارین نیمکوفته
تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند صبح مالیده صاف نموده
شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور نضج بروز مسهل گلسرخ
مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده مسهل دهند بروز تبرید شیرهٔ
عنب الثعلب خشک شیرهٔ تخم خیارین در عرق گاوزبان برآورده شربت بزوری حار حل کرده
خاکشی پاشیده بنوشند و بعد از انفراغ مسهلات آب کاسنی سبز مروق با شربت
بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض مکی در آب عنب الثعلب
سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی عنب الثعلب اکلیل الملک
سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر
ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه و تخم کتان رحم را حقنه
کنند و گل خیرو در آب جوشانیده مریضه را دران نشانند و گل بابونه تخم حلبه تخم کتان
آرد باقلا در آبیکه انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه ورم نضج یافته
منفجر گردد برای تنقیهٔ ریم شیر گاو به نبات شیرین کرده در محقنه انداخته رحم را
حقنه کنند یا ماء العسل حقنه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون در روغن
گل آمیخته حمول سازند و اگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند **اختناق الرحم**
این مرض مشابه بصرع بود و بنوبت و دورغش آید بباعث بخارات که از رحم بطرف دماغ
متصاعد گردند و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض بالکل زائل نگردد
و چون صاحبش بهوش آید هرچه در غشی بر وگذشته باشد آنرا بیان کند

علاج در وقت نوبت دست و پا را بر بندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند و چند بہ بستر
بیمار نہند و وقت ہوش اگر حادث شد این مرض از اجتماع منی در اوعیہ آن باشد تنقیہ
بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر از احتباس طمث بود فصد صافن زنند و مسہل
سودا دہند و آنچہ در احتباس طمث گفتہ شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود علامت
آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب اسبغول مسلم
شیرہ عناب در آب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و اگر بجای آب
عرق عنب الثعلب کنند بہتر بود و خرقہ در لعاب اسبغول و گلاب تر کردہ بر موضع
ورم نہند و در ابتدا گل خطمی عنب الثعلب خشک حضض یکی در آب کشنیز سبز سائیدہ
ضماد کنند و در تزاید تا انتہا آرد جو آرد نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونہ اکلیل الملک
در روغن گل سائیدہ ضماد کنند و اگر ورم بارد بود مسہل گرم تنقیہ کنند وجع خصیہ
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرقہ در
آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو تر کردہ
بر آن نہند و اگر درد شدید بود قدرے افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود
علامت آن قلت درد و نبودن سوزش علاج مال کنگنی ہلدی مغز بادام مغز بیدانجیر
در شیر میش پختہ ضماد کنند بالائش برگ پان بندند و اگر از ضربہ و صدمہ بود علاج
فصد باسلیق زنند و از بنفشہ و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند و از آرد
گندم و ہلدی و روغن زرد حلوا پختہ بر بندند کہ فائدہ عظیم بخشد فتق و آن مرضیست
کہ بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجریین کہ بالای انثیین در کنج ران اند چیزے
بکیسہ انثیین فرود آید و آن فرود آمدہ اگر امعاء بود قیلۃ المعاء گویند و اگر ریح بود قیلۃ الریح
خوانند و این مرض یا از حرکت مفرطہ یا از ضربہ و سقطہ یا از جماع کہ در امتلاء معدہ بود حادث
میگردد و علاج پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف علاج می کنند علاج از دست
رد کنند و کندر و مصطگی جوز السرو اقاقیا گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد
کنند و از جامہ خصیہ را بستہ دارند و اگر ریح فرود آمدہ باشد جوارش کمونی اول بخورند
بالائش شیرہ بادیان شیرہ انیسون شیرہ زیرہ سیاہ در آب برآوردہ گلقند آفتابی
مالیدہ بنوشند و روغن قسط مالیدہ باشند و از غذاء رطبہ و حرکات پرہیزند ورم و وجع

قضیب علاج آن مثل علاج ورم و وجع خصیه است **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف
اعضاے رئیسه بود تقویت آن کنند واگر از حدت منی بود **علاج** طباشیر سفید سوده شیره
عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذاے بارد خورند و محلب خشک ساخته
هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کفدست بخورند **سفوف**
دیگر اسبغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یک درم ونیم غیر از اسبغول
کوفته بیخته اسبغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال واگر از ضعف ماسکه
بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود **علاج** تنقیه
بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ثعلب مصری شقاقل مصری سنگهاڑه خشک هر یک ۵ ماشه تال مکهانه مازو سنبر تودری
هر یک چار ماشه دانه الایچی کلان مصطگی رومی هر یک سه ماشه نبات سفید هموزن ادویه جمله کوفته بیخته سفوف سازند **جریان منی** پوشیده نماند
که منی فضله هضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود **علاج** جماع کثیر
کنند و تقلیل غذا سازند و استعمال این سفوف مقلل منی کنند **صفته** تخم کاهو تخم
خرفه از هر یک ده درم کشنیز خشک اسبغول مسلم از هر یک سه و سه درم گلنار گل نیلوفر
از هر یک دو درم کافور یک ونیم دانگ ادویه را غیر از اسبغول کوفته بیخته اسبغول داخل
کرده سفوف سازند شربت سه درم واگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه در سرعت
انزال ذکر یافته بکار برند **سفوف** براے **جریان منی** که از رقت آن باشد
مجرب مؤلف از بیاض والد ماجد **صفت** بیج بند تال مکهانه سمندر سوکهه بیج گوند
ڈهاک مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات سفید هموزن ادویه آمیخته سفوف سازند
شربت از هفت ماشه تا یک توله **نقصان باه** اگر از ضعف بدن بود که نحافت آن
بر وگواهی دهد **علاج** براے تقویت بدن ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند و بر بیضه
نیم برشت مداومت سازند و ترک جماع کنند و معجون لبوب خورند **صفته** مغز بادام مغز
مغز چلغوزه مغز حب القرطم مغز حب البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز
پسته مغز نارجیل مغز حب الکلیل تخم خشخاش سفید تودریین کنجد مقشر تخم
قنبره جرجیر تخم پیاز تخم شلجم تخم زردک بهمنین زنجبیل
دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل المصری سے

تخم بلیون خولنجان مساوی وزن گرفته کوفته بیخته لبّه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند
واگر از قلت منی بود که سبب آن سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند به تدبیر یکه
بارها ذکر یافت واگر سبب عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کما حقه موجود بود الا حرکت
نکند ولذعه ودغدغه در وآتش نماند وظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد
وعلامتش آنست که نعوظ در ابتدا ضعیف بود وبعد زمانی از دخول قوی گردد علاج
بلبوب مذکوره بالا مداومت سازند وبروغن بابونه تدهین کنند واگر از استرخای
آلت بود پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر ترکش اتفاق
افتاده باشد علاج بآب گرم تنطیل کنند وترک سبب سازند وطبع را از شنیدن
حکایات جماع وغیره بر مجامعت متوجه کنند واگر نقصان باه از ضعف دل یا
دماغ یا جگر یا معده یا گرده بود علاج تقویت اعضاء مذکوره کنند پس اگر از ضعف
دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معموله که در بحث خفقان گذشت استعمال
کنند واگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان معمولی بخورند صفته گاوزبان گیلانی
ته وام گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سرخ تخم فرنجمشک هر یک یک توله عنبر اشهب نیم درم غیر از عنبر ادویه را در دو
آثار آب تر کنند صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات یک آثار
عسل یا دو آثار بقوام آرند ودر آخر قوام عنبر داخل کنند وورق طلا وورق نقره شش ماشه
اضافه کنند وهر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم وچون یاقوت وزمرد
وزهر مهره هر یک یک مثقال اضافه کرده می شود حکم تریاق پیدا میکند واگر از ضعف
جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفته زعفران دو مثقال یاقوت
مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک انار روانه بریان زوفا هر یک
یک مثقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس نارمشک پوست بیرون
پسته پوست ترنج ساذج هندی عود فرنجمشک حب بلبان تخم کاشم عود
بلسان سعد مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون فلفلین
رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب جرائته کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافت

فقاح اذخر نار دین افتیمون مرزنجوش حاشا شکرطرا مشیع ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص ہر یک نیم مثقال باشند قند لبرشند شربت یک مثقال واگر از ضعف معدہ بود معجون سنگدانہ معمولہ استعمال کنند صفت پوست سنگدانہ مرغ طباشیر سفید ہر یک دو مثقال گلسرخ سہ درم پودینہ خشک پوست بیرون پستہ پوست ترنج پوست ہلیلہ زرد ہر یک یک مثقال بہمنین صندلین سعتر کشنیز خشک بریان حب الآس ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بشراب فواکہ معجون سازند شربت دو مثقال واگر از ضعف گردہ بود برای تقویت آن این معجون مکرر بہ تجربہ رسیدہ صفت مغز بادام مغز پستہ مغز چلغوزہ مغز حب السمنہ تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب القلقل مغز حبۃ الخضرا دارچینی خولنجان موچرس از ہر یک سہ ماشہ تودریین بہمنین دانہ الائچی خورد وکلان از ہر یک چہار ماشہ کشمش مویز منقی ہر یک شش ماشہ خرمای سلیمانی یک تولہ شقاقل مصری تخم کرفس لسان العصافیر درونج عقربی پودینہ مصطگی رومی طباشیر سفید تال مکھانہ کبابہ چینی بسباسہ زنجبیل دارفلفل پوست اترج خشک خشک مربی قرنفل تخم زردک تخم ہلیون تخم شلجم مغز تخم کونچ زرنباد سغاث لغدادوے ہر یک دو ماشہ سنبل الطیب عنبر اشہب از ہر یک یک ماشہ چوب چینی دو دام مجیٹھہ ۲ ماشہ قند سفید چہاردہ دام ترنجبین سفید نیم پاؤ عسل سفید ۱۴ دام زعفران یک ماشہ بدستور معروف معجون سازند و تدبیر مربی کردن خشک آنست کہ خشک خشک را بکوبند وبہ بیزند و در آب خشک سبز شبانہ روز در آفتاب پرورند و ہر روز آب خشک سبز تازہ کنند چنانچہ آب خشک سبز سہ وزن خشک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند واگر نقصان باہ بسبب جلق باشد علاج از نسخہ ہای مندرجہ ذیل ہر نسخہ کہ مناسب وقت وحال مریض بود استعمال نمایند کماد اسگند ناگوری مصطگی برادہ دندان فیل مساوی الوزن گرفتہ باریک ساختہ پوٹلی بندند و با شیر میش تا چہار گھڑی تکمید کنند و بروز چہارم این ضماد بعمل آرند صفت بیر بہٹی بسباسہ سیماب خراطین خشک مصطگی رومی اسگند رومی اسگند ناگوری تخم دہتورہ سیاہ گھونگچی سفید ہر یک شش ماشہ روغن گاو ۵ تولہ ادویہ را کوفتہ بیختہ در روغن گاو آمیختہ خوب کھرل ساختہ قدری ازان گرفتہ ضماد کنند و بالائش برگ پان بندند و ہمین نمط تا یازدہ روز بعمل آرند کماد دیگر کہ فائدہ

عجیب بخشد **صفت** برادۂ عاج آنبہ ہلدے کھوپرہ کہنہ کلونجی کبخد سیاہ مال کنگنی عاقرقرحا
کوفتہ بیختہ دہ پوٹلے بندند و باشیر بیش از زیر ناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی کہ پنج تولہ شیر
جذب شود پس پوٹلے کشادہ دوا در شیر حل نمودہ بر قضیب بندند بوقت صبح وا سازند
طلاء ہرتال ورقی زرنیخ موصلے سیاہ بیر بہٹی ہر یک یکدام میٹھہ تیلیہ گھونگچے سفید قرنفل
دار چینی تخم کونچ تیج بل پوست انار خراطین بیہ شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید بیر مار
سیاہ کہ تازہ باشد کژدم سیاہ ہر یک یک عدد کیکڑا مینڈک سانڈہ ریگ ماہی ہر یک
دو دو عدد دواہائے کوفتنی کوفتہ جانوران را ریزہ ریزہ کردہ ہمہ را در شراب دو آتشہ
۲ آثار بتہ شبانہ روز تر کردہ نگاہدارند پس مثل چوبہ بآتش یا چلد شتی روغن کشند؛
طلاء اخرے مغز خر سنبل سنکھیا ہر یک ۵ تولہ دار چینی عاقرقرحا دانہ الایچی کلان
ہر یک ہفت ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ حب بستہ در شیشہ آتشی انداختہ روغن کشند **پچی معمولہ**
پارچہ سفید شش گرہ را در شیرۂ آنبہ ہلدے ہفت بار تر کردہ خشک کنند و بہمین نمط در شیرہ
آک و شیر تدہارہ ہفت ہفت مرتبہ تر کردہ خشک سازند پس روغن گاو گرفتہ بیر بہٹی
مال کنگنی را دران سوختہ و پارچۂ مذکور را دران بریان کردہ بدارند و عندالحاجت بقدر مطلوب
ازان گرفتہ دوخت و حشفہ را گذاشتہ بر قضیب بندند **طلاء** از بیاض حکیم اجمل خانصاحب
مرحوم مغفور **صفتہ** شحم کدوی تلخ دو دام زہر بچھناگ یکدام کھونگچے سفید مقشر نیم دام عاقرقرحا
نیم دام بیخ بل یا دو دام فلفلمویہ فلفل دراز ہر یک یا دو دام کوفتہ بیختہ بروغن گاو تا ستہ روز سحق
بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بین خواہد شد پس مقدار دو سرخ ازان گرفتہ بر قضیب
طلا کنند بالائش برگ پان بندند **نطول** کہ برای خشک کردن زخم قضیب کہ از طلا و
ضماد و غیرہ افتادہ باشد مفید است **صفت** پوست بیخ کنار دشتی را در آب
جوشانیدہ صاف کردہ نطول سازند **آتشک** و آن مرضیست کہ در کتب متقدمین
یافتہ نمی شود الا متاخرین بتجریش پرداختہ اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی می باشد
لیکن اکثر از سوداوی لاحق گردد و عام است کہ سوداے دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی
پس در علاجش رعایت نوع مادہ ملحوظ خاطر دارند و مادۂ این مرض اگر بجمیع بدن
منتشر باشد فساد عظیم لاحق میگردد **علاج** گل بنفشہ گل نیلوفر عنب الثعلب تخم
خیارین گاوزبان افتیمون بسفائج شاہترہ چرائتہ تخم خطمی کاسنی عناب ولایتی ہندی برم ڈنڈی

مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزای
بارده و حاره حسب ماده و حاجت برای طبیب است و بعد نضج بروز مسهل هلیله سیاه پوست
هلیله زرد مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام داخل کرده مسهل دهند
و اگر مسهل قوی خواهند تربد سفید حب النیل غاریقون صبر وغیره ادویه مسهله حسب حاجت
افزایند و بروز تبرید لعاب بهیدانه شیره گاوزبان شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت
بنفشه حل کرده بنوشند و بعد مسهلات پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند و اگر
حاجت بود استعمال ماءالجبن کنند نسخهٔ مسهل معمولی که در تنقیه سودای عجیب
است و بارها به تجربه رسیده و مادهٔ آتشک را استاصل سازد صفت سیماب گندهک
مساوی الوزن را کجلی نمایند و هر چند سحق بلیغ کنند ابلغ خواهد بود اما قی کمتر خواهد آورد و اگر
کم سحق کنند قی البته می آرد و وقتیکه از کجلی فارغ شوند برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته هر سه
را سحق نمایند چون سحق خوب شود بعد از ان سنگ بصری مساوی هر واحد سیماب گندهک
گرفته باز سحق کنند وقتیکه باریک شود همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده بیندازند
و کهرل را آب باشسته در ظرف اندازند و قدری آب دیگر اندازند که مقدار دو انگشت آب
بالای دوا ر بایستد پس بر آتش نهند تا آب خشک شود و هنوز قدری رطوبت
و آب باقی باشد که از آتش فرود آورده در سایه ته و بالا کرده نگاه دارند تا آب جذب
شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال او دو سرخ است و باید که دوا
را در دهن انداخته همراه لسی شیر ماده گاو فرو برند و احتیاط کنند که بدندان دوا
نرسد و بعد خوردنش هرگاه قی آید کمی در اسهال نخواهد شد بلکه اسهال بی اذیت و کثیر
خواهد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر هیچ نخورند چونکه مسهل قوی است بجز اقویا نباید داد

حب مسهل که تنقیه سودا نماید و بآتشک نافع و بیک بار در تجربه مؤلف هم آمده

صفت حب السلاطین کتیرا گل سرخ کهنه سفید هر یک یک توله دوای اول را مقشر
نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند در سبوچه گلی انداخته بر آتش
نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده برآورده سه چهار بار در آب شسته
دو پاره نموده پردهٔ اندرونی که مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کرده جمله ادویه را
کوفته بیخته با جزو اول آمیخته بقدر باجره حب بندند و طریق استعمال چنانست که حسب ماده

منضج داده روز اول مسهل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدرے گلاب
با دممزوج کرده باشند بدهند واگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند وهرگاه خواهند
که الند او اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند وروز دوم تبرید دهند وبهمین نمط حسب حاجت
دو سه مسهل بعمل آرند در هر مسهل سه قے وده دوازده اسهال خواهند شد واگر معده قوی
بود بعد مسهل دوم از چهار سرخ قدرے بیفزایند **حب آتشک** که بارها بتجربه
رسیده **صفت** اجواین دیسی اجواین خراسانی اجمود هر یک یک توله قند سیاه
دو توله هر سه دوا را خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق لبکھپڑه که لال شاخ
داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیده
پس پشت خود اندازد وشش حب که باقی ماند یک حب ازان گرفته خورد و ساخته
همراه پیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپانند وهر دو وقت برنج بے نمک روغن انداخته
بخورند پس تا شش روز همه شش حب بخورند وروز هفتم کله پایه با روغن کثیر ومصالح
گرم بخورند وبعد ازان هرچه خواهند بخورند وکسے را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم
مرغن تا سه روز بخورد واز نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد **دوای
آتشک** که بتجربه رسیده عجیب وغریب است **صفت** شنگرف سیماب
انبه هلدی تخم هلیون از هر یک سه ماشه جمله ادویه را کوفته سه پڑیے بندند
یک پڑیے صباح بر تماکو نهاده آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه
بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن باز مانند ویک پڑیے بوقت دوپهر
ویک پڑیے وقت شام بدستور بعمل آرند وآن روز در تمام روز وشب هیچ غذا
نخورند وروز دوم ماش بروغن کنجد پخته بخورند دیگر هیچ نخورند وبروز سوم هرچه خواهند
بخورند شفاء کلی انشاء الله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت ومفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم وبرودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره
وتقدم خوردن اشیاء بارده **علاج** تنقیه بلغم کنند وروغن ترب وروغنے که در
بحث وجع مفاصل ذکر خواهد یافت بر پشت مالند واگر بسبب امتلاے رگ بزرگ
که بر پشت است بود علامت آن سرخی موضع ودرد تمام پشت وتشنگی **علاج**
فصد باسلیق زنند وشربت انارین در عرق گاوزبان وعرق عنب الثعلب حل کرده

بنوشند **وجع مفاصل** و آن دردے بود کہ در مفاصل بدن عارض شود پس اگر در مفاصل قدمین باشد مثل کعب و اصابع خصوص با بہام نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز از آن ننماید وجع الورک خوانند و اگر از ورک تجاوز کردہ تا زانو یا کعب حسب قلت و کثرت مادہ ممتد شود و ران را باریک سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب این اوجاع ضعف مفاصل و انصباب مواد است بجانب آن و عام است کہ مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا و وجع مذکور اکثر از خون و بلغم مے باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل صلب و بستہ شوند تعقد مفاصل خوانند پس اگر مادہ حار بود علامت آن شدت ضربان و سرخی رنگ و سرخی قارورہ و عظم نبض **علاج** فصد باسلیق از طرف موافق زنند و اگر ہر دو جانب بود از ہر دو جانب زنند و بعد ازان عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان شب در آب گرم تر دارند صباح مالیدہ صاف کردہ گلقند آفتابی داخل کردہ زنجبیل سورنجان شیرین سائیدہ پاشیدہ بنوشند بعد نضج بروز مسہل پوست ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل کردہ مسہل دہند بروز تبرید سورنجان شیرین سائیدہ در گلقند آفتابی آمیختہ اول بخورند بالائے شیرۂ مغز تخم خربزہ شیرۂ خارخسک در عرقیات برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند و گل سرخ صندلین فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیدہ ضماد کنند و اگر درد شدید بود افیون اضافہ کنند و در انتہا تخم خطمی بنفشہ و در انحطاط بابونہ اکلیل الملک افزایند و ضماد بعد از تنقیہ بعمل آرند و اگر مادہ قلیل بود قبل از تنقیہ باک ہم نیست و اگر مادہ بارد بود علامت آن سفیدی رنگ و انتفاع مسخنات و درد در عمق مفاصل و غلظ و سفیدی قارورہ **علاج** گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزہ نیم کوفتہ اصل السوس مقشر مویز منقے بیخ کاسنی اسطوخودوس در آب جوشانیدہ صاف کردہ گلقند آفتابی مالیدہ زنجبیل سورنجان شیرین سائیدہ پاشیدہ بنوشند بعد نضج پوست ہلیلہ کابلی سنا مکی انجیر زرد مغز فلوس شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزودہ مسہل دہند غذا قلیہ و خشکہ و در مسہل سوم حب ایارج یک پاس شب باقی ماندہ بعرق گاوزبان بلع نمودہ بخوابند صباح از نسخۂ مذکور مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کردہ بدرقہ دہند و بعد تنقیہ روغن معمولے مالند **صفت روغن** تماکو مقرض ۲۲ تولے دو دو درم گل بابونہ

یک نیم توله زنجبیل توله شب در یک رطل آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاهدارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق النساء و نقرس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولے تدہین نمایند که براے این اوجاع بهتر از این روغن دوا دیگر نیست صفته مجبٹیه یا و آتاریج کا تیهل جهیر جهیریلا هر یک چهار توله سنبل الطیب ناگرموتهه هر یک دو توله تیزپات قرنفل دارچینی هر یک یک توله نرکچور هشت توله کچله دو توله الایچے خورد سه توله جوترے مشک خالص هر یک شش ماشه پوست درخت چوب میده براده صندل سفید هر یک ۲ توله زعفران ۴ ماشه زردچوب دارهلد عود غرقی هر یک یک توله گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد ۲ آثار همه ادویه را جوکوب نموده در گلاب ترکرده بدارند پس در دیگ مسے قلعی دار آتش ملائم دهند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد ممزوج ساخته آتش بطور معهود دهند تا تمام آب خشک شود پس روغن را از پارچه گذرانیده در شیشه چینی نگاهدارند و یک هفته در زمین دفن کنند بعد ازان برآورده وقت حاجت هنگام شب یک توله بمالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند

خاتمه در اسباب و علامات امراض که خصوصیت بعضو واحد ندارند بلکه بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات و اورام وغیره و نسخه هاے مرکبات مستعمله ضروریه و این خاتمه منقسم است بر سه قسم **قسم اول در حمیات** بدانکه حمے حرارتیست غریبه که در قلب مشتعل شود و بواسطه خون و روح و شرائین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش بافعال طبعیه لاحق میباشد و عام است که اشتعال حرارت در قلب بواسطه بود یا بلاواسطه و نیز عام است که ضررش بجمیع افعال بود یا ببعض و اجناس عالیه حمے سه اند یکے حمے یوم دومے حمے دق سومے حمے خلطے اما **حمے یوم** و آن تپی است که اول حرارتش بروح عارض گردد و بعده در قلب رسیده در جمیع بدن منتشر مے شود و تعلق حرارتش بروحے که بود آنرا بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمے یوم حیوانے خوانند و اگر بنفسانے بود حمے یوم نفسانی و اگر بطبعے بود حمی یوم طبعے و نیز این تپ بسبب اختلاف اسباب باسماے مختلف موسوم است چنانچه اگر از غم بود حمے یوم غمے و اگر از هم بود حمے یوم همے و اگر از تخمه و نزله بود حمے تخمے و نزلے خوانند و قس علی هذا مابقی و پوشیده نماند که این تپ از فزع و فکر و غضب و فرح و سهر و استفراغ و وجع

وجع وجوع وعطش وزکام واز حرارت شمس وآتش واز شرب شراب وغیره می باشد وحمی یوم بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود زیاده از یک شبانه روز تا سه روز نمی ماند وجالینوس گفته که حمی یوم تا شش روز باقی ماند وعلامت این تپ آنست که یکسان غیر سوزان مثل حرارت که بریاضت لاحق می شود میباشد واز آثار حمی دق وحمی عفنی معرا بود واز اسباب مذکوره از هر سبب که بود تقدمش بران گواهی دهد علاج از هر سببی که باشد در دفع آن کوشند مثلاً اگر از زکام بود علاج آن کنند واگر از سده بود تفتیح سده نمایند واگر از تخمه بود تقلیل غذا کنند وهرچه در تخمه گذشت بعمل آرند واگر از غم بود ازاله آن کنند وخمیرهٔ مروارید ومفرحات بارده خورند وقس علی هذا باقی پوشیده نماند که چونکه تعلق حمی یوم بروح میباشد پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما قال ابقراط یکفی لها مجالسة الاحباب وسماع الاغانی والنظر فی المبهجات اما حمی دق وآن تپیست که حرارت غریبه در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبث گردد وبعد ازان بارواح واخلاط ساری شود وافنای رطوبت اصلی نماید وآن را سه درجه باشد واکثر انتقالی بود وگاه از اسباب بادیه مثل غم وهم وغضب وتعب خاصه در سن جوانی حادث گردد واین گاه تنها بود وگاهی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض ودقت وخفت وتواتر آن وهرگاه دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود وهرگاه دست دیرتر بر بدن بماند حرارت زیاده دریافت گردد وبر صاحب آن حرارت کم محسوس شود وحرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد وموضع شرائین گرمتر از سائر بدن باشد ودر بول دهنیت دریافت شود وپس از غذا نبض قوی وعظیم گردد وهرگاه از ابتدا تجاوز کند وبحد ذبول رسد در نبض صغر وصلابت پدید آید وغور عینین بظهور انجامد وصدغین در ته نشیند وپوست پیشانی کشیده شود ورونق وتازگی از چهره زائل گردد وسر وبینی وگردن باریک باشد وموهای دراز شوند وشپش بسیار پیدا آید وخشکی جلد وجفاف پوست شکم ظاهر گردد وهر دو گوش کوچک شوند ودهنیت در بول زیاده پدید آید وهرگاه بدرجهٔ سوم رسد موهای بریزد وناخن های کج گردد وسوای پوست بر استخوان گوشت نماند وطاقت مریض بالکل مفارقت کند پس در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود وعلاج در درجهٔ

اول برای تبرید و ترطیب شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم تربوز در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجهٔ دوم علاج قوی‌تر باید کرد پس شیرهٔ
تخم خرفه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوزبان
برآورده سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالائیش
تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفهٔ سبز کدوی سبز شعیر
مقشر در آب جوشانیده در تغار مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چنان که احداث
حرارت کند و نه سرد بود که با عصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه برون آرند و روغن
کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در آن مرغ فربه و اسفاناخ
پخته باشند بحسب قوت و هاضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات
و شیرجات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدری سکنجبین با ماء الشعیر
بیامیزد که تجدید ماء الشعیر می‌نماید چنانچه بتجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در
اول کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را با ماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا
از مقدار کثیر سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد نه از
مقدار قلیل سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب
نقصان نخواهد شد و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین با ماء الشعیر ممتنع بودی شیخ رئیس
با آمیزش امر نفرمودی چنانچه در حمی بلغمی فرموده که هر دو را ممزوج نموده بدهند و اگر
بحمی دق از حمیات عفنه کدام حمی دیگر یار شود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند
و بهترین شیرهای شیر آدم است پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت
دوشیده باشند و در شیر خر شرائط آنست که خر ماده جوان باشد و چهار ماه
از زائیدنش گذشته باشند و علف آن جو و کاه و اسفاناخ باشد و طریق استعمال
شیر خر ماده و بز ماده چنین است که روز اول نیم سکرجه و روز دوم یک سکرجه که
وزنش سه اوقیه بود بدهند و بعد از آن هر روز باید که سکرجه کبیر بوزن هفت اوقیه
می‌باشد پس بتدریج شیر را اضافه کنند که روز هفتم به سه سکرجه رسد بعد از آن
هر روز نیم سکرجه کم کنند و روزی که شیر دهند نبض بیمار را ملاحظه کنند اگر ضعیف و
صغیر معلوم نماید دانند که شیر در معده فاسد شده و دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بریاحین بارده معطر سازند و مسکنی باید که متصل بآبشار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع مریض را برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرقه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف و سینه گذارند و هر گاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف پدید آید خمیرهٔ مروارید خورانند **امّا حمّٰی خلطی** و آن تپی بود که اول حرارت غریبه در آن لاحق اخلاط گردد پس از آن بقلب و روح و سائر اعضا رسد و این حرارت از دو شق خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوشش و غلیان خلط باشد و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمّی عفنی نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر وغیره ظهور یابد پس اگر داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده بزودی به تحلیل نرود و متعفن سازد چیزی را که مجاور اوست و بسبب مواصلت قلب از اوی سبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح دوم و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمّی دائمی می نماید لیکن اشتداد حمّی بنوبتیکه مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه طبیعت تمامه متعفن نمی شود زیرا که اگر دم تمامه متعفن شود زیست بعلیل محال گردد و اگر تعفن بخارج عروق بود حمّی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده که بخارج عروق متعفن می شود در جای واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه حرارت معفنه در مدت نوبت بر او حادث شود و رطوبت اجزا که حرارت باو قائم باشد فنا سازد و اجزا از راه عرق وغیره از بدن خارج نماید پس ارضیت آن ماده بماند که نه مادهٔ عفونت است و نه مرکب حمّی پس بالضرور حمّی باطل شود پس باز بمرتبهٔ دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتی که از تعفن سابق من وجه موجود بود بر او گذر کند و حدوث حمّی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمّی بلغمی هر روز بود زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل التجمع

والتعفن است ونوبت حمی سوداوی بروز چهارم بود زیراکه سودا بسبب قلت ویبوست جرم
عسر التجمع والتعفن است ونوبت حمی صفراوی بروز سوم بود زیراکه صفرا در قلت وکثرت
متوسط بینهما است وبدانکه اقسام عالیه حمی خلطی موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن
خون حادث گردد وآنرا علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد وآن یا داخل
عروق بود که آنرا غب لازم گویند ویا خارج عروق بود وآنرا غب دائره خوانند وماده غب لازم
اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند وبهر صورت اگر ماده غب صفرای رقیق وصرف باشد
آنرا غب خالص گویند واگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه از تعفن بلغم عارض
شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آنرا لثقه گویند واگر خارج عروق باشد مواظبه
خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ربع لازمه گویند
وآن نادر الوقوع است واگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند وبدانکه ترکیب حمیات
یا از اجناس متباعده بود ومثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطی یا از اجناس متقاربه باشد
مثل ترکیب حمی صفراوی به سوداوی ومثل آن وچون از بیان مجمل حمی خلطی الفراغ شد
بیان هر یک بالتفصیل نگاشته می شود سونوخس قسم آن تپی است که از جوشش
خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی وچشم وانتفاخ وتمدد عروق و
گرانی وکسل وعظم نبض وسرخی قاروره وحرارت لمس وعدم قشعریره علاج اول
فصد زنند واگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون بر آرند واگر بعد از فصد قدری
تپ باقی ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر لیکن قبل از فصد
نباید داد کما قال صاحب التذکرة لایسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد وجالینوس گوید که هرگاه
مریض عرق نکند وادرار رعاف نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث
سرسام است حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد واو سه قسم است یکی متزایده
یعنی هر ساعت قوت وحدت وگرمی دران زیاده محسوس گردد وعفونت دران
زیاده بر تحلیل باشد واین بدترین اقسام است دوم متناقصه یعنی دران تحلیل زیاده
از تعفن باشد واین قسم بهترین اقسام است سوم متشابه یعنی تعفن وتحلیل دران
هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی روی وچشم وقلق وکرب وضیق النفس
وسرخی وغلظت قاروره وعظم وسرعت وامتلاء در نبض وصداع وثقل بدن

درین تپ قشعریره نمایان باشد و حرارت مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید مگر در روز بحران واین تپ صبیان را وکسانی را که پر گوشت باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند بعده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاہو در عرق شاہترہ برآورده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند یا عناب آلو بخارا شاہترہ در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده شربت بنفشه حلکرده بنوشند غذا آشجو وشله بے روغن واگر ضعف قوے بود قلیه بے روغن **غب خالص دائره** علامت آن تشنگی و صداع و بیخوابے و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تلخی دہن و سرعت نبض و غثیان و ناریت بول و نرمے شکم و قشعریره و لرزه و فرود آمدن تپ با عرق بسیار و سبب لرزه آنست که چون صفرا از مستوقد عفونت متحرک شده بر اعصاب و عضلات و لحوم حساسه میگذرد بسبب حدت و لذع آن ایذا پدید مے آید و براے دفع آن قوت دافعه ہر جزو بدن حرکت میکند و بالضرور لرزه پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزهٔ حمے بلغمی بسبب لزوجت بلغم شدید است زیرا که قوت دافعه بے حرکت قوے آنرا دفع کردن نمے تواند و جالینوس بخلاف آن گوید که لرزه حمے صفراوے بسبب لذع و حدتش غالب است و باعث احساس سردے در حمے آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن بدن میگریزد پس بر ظاہر بدن برد قلیل غلبه میکند و در وجود مواد بارد برد کثیر غلبه میارد بسبب گریختن حرارت غریزے سوے باطن و تاثر برودت ماده **علاج** در ابتدا ادویهٔ مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزورے ندہند زیرا که در رو تحریک است و نیز چون از استعمالش مادهٔ رقیقه اخراج یابد مادهٔ باقیه غلیظ القوام بدیر نضج پذیرد و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد پس باید که تا روز چہارم شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاؤزبان تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حلکرده بنوشند و بروز مسہل گل بنفشه گلسرخ آلو بخارا تمر ہندے شیرخشت گلقند آفتابے روغن بادام شیرین اضافه نموده مسہل دہند واگر سرفه باشد زرشک و تمر ہندے داخل نکنند و بعد تبریه آملۂ مربے شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائش لعاب اسبغول مسلم لعاب بہیدانه

شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و پوشیده نماند که استعمال لعابیات بعد مسهل ازین باعث نموده می آید که بقیه بازلاق مرفع شود و تسکین حرارت هم متصور است و روز دهم که روز راحت افتد باز مسهل دهند و بروز بتبرید تبرید مذکور بعمل آرند و باز بروز دوازدهم که یوم راحت است بدستور مسهل دهند و بداخل کردن سنا مکی بروغن بادام چرب کرده و هلیله و تربد و غاریقون اگر ضرورت بود در مسهل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیه حمے مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق با شربت نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواهند قرص طباشیر ملین شربت نیلوفر آمیخته اول بلیسند بالایش شربت بزورے در آب کاسنی سبز مروق حل کرده بنوشند غذا آشجو یا شله یا دال خشکه و پوشیده نماند که استعمال ماء الفواکه تا روز هفتم نیز جائز نیست۔

غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائره باشد **حمے محرقه** علامت آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم مع باقی علامات غب خالص **علاج** مثل غب خالص کنند لیکن از دو قوے تر باید و خیار بو بینند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند **غب غیر خالص** در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادتے نوبت بر دوازده ساعت **علاج** تا سه روز شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر گاوزبان اصل السوس مقشر نیکوفته عناب زرشک در عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز مسهل گل بنفشه تخم خیارین نیکوفته پرسیاوشان مویز منقے مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابے روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید لعاب اسبغول مسلم لعاب ریشه خطمی در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشکه بے روغن با دال مونگ **حمی بلغمی دائره** علامت آن شروع نبافض صادق البرد نماید و تا دیر بر او ثابت باشد و کمے تشنگی و صغر نبض و دیقے برآمدن بلغم و تهیج و سفیدے روی و کثرت بزاق و سفیدے ورقت قاروره **علاج** سه روز شیرهٔ گل گاوزبان شیرهٔ عناب در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا تطفیهٔ عفونت شود که باعث حمے هست و استعمال اشیاء حاره ننمایند که موجب مضرت است بلکه در نسخهٔ منضج نیز قدرے

ادویهٔ بارده استعمال کنند و بعد نضج ماده بروز هشتم مسهل دهند و بعد از تنقیه قرص غافث
در شربت گاوزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز مروق
حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست که خاکشی
یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند و روز دوم
یک جوش افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و بهمین طریق تا یک هفته یک
یک جوش افزوده باشند چون بهفت جوش رسد یک یک جوش کم نموده
باشند و اگر سرفه باشد یا لعوق سپستان دهند و اگر صداع بود استعمال خاکشی
جائز نیست و اگر بضرورت کنند اول کثیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند بالایش
مطبوخ خاکشی بنوشند **حمی لثقه** علامات آن موافق علامات دائره است
مگر آنکه با این تپ ناقص بود و عرق سنے باشد مگر وقتیکه بالکل مفارقت کند و مشابه تپ باشد
بدق و فرق آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی سنے شود **علاج** آن مثل
علاج نائبه کنند **حمی ربع دائره** علامت آن ابتداء ناقص و برد قوی ضلابت
و صغر نبض و لطوء آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت مواظبه باشد و کمتر
از غب و نیز دلالت میکند برین تپ مزاج بارد یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس
و بادنجان و اشیاء مولد سودا و این علامت وقتی بود که سوداء سوداوی باشد
و اگر از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از مواظبه و لثقه و کمی در سرعت
نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبقه پیدا شود و اگر از احتراق
صفرا بود بعد از غب حادث گردد **علاج** اگر از سوداء دموی بود فصد باسلیق از
جانب راست زنند و اگر از سوداء بلغمی بود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر از سوداء
صفراوی بود تنقیهٔ آن سازند و اگر از سوداء سوداوی بود تنقیهٔ سودا سازند بطریقیکه
بارها ذکر یافت و بعد تنقیه کاسنی چکیده با قرص غافث دهند **ربع لازم** علاجش مثل
علاج ربع دائره کنند **حمیات مرکبه** و ترکیب یا بر سبیل مداخلت بود یعنی
یک تپ هنوز زائل نشده باشد که دیگر سے آید یا بر سبیل مبادله بود یعنی یکے برود
و دیگر سے شروع شده قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت که اخذ هر دو
یکے باشد و ترکیب بیشمار است آنچه نام معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص

شطر الغب تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط باهم متمیز باشند و
ترکیب این بچهار قسم است یکی آنکه هر دو دائر باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفرا دوری
دائر و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا
و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ اعتقاد بر دور و نوبت
نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض سریع و قلق و اضطراب
و تشنگی و تلخی دهن و نافض و برد کمتر بود و در نوبت بلغم نافض شدید باشد و باقی
علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و در غب خالص آنست که در غب خالص
فرق در میان نوبت صفرا و بلغم بود بسبب شدت امتزاج هر دو و این تپ
تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا استفراغ شود و بلغم نضج یابد **علاج** هر چه در
غب غیر خالص گذشت بعمل آرند **فائده** در بیان بقیهٔ اقسام **حمی** **حمی خمس**
و سادس و سبع از مواد غلیظه متولد شود علاجش مثل ربع کنند **حمیات**
مختلفه تپی باشد که ادوار آن محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح
تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوء تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکند از این
باعث حمیات مختلفه ازو ظهور می یابند زیرا که حمی موافق هر خلط دور خواهد نمود پس
بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود تلطیف و استفراغ
آن کنند بطریقیکه بارها ذکر یافت **حمی الفیالوس** تپی باشد که در آن ظاهر
بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه مادهٔ این بلغم زجاجی است پس وقتیکه
بعضی اجزاء بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی مانند پس هر گاه از اجزای متعفنه
بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چون که
حرارت عفونت اجزاء متعفنه اجزاء غیر متعفنهٔ بلغم را در باطن بدن از اعضاء مالوفه
ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت ماده اعضاء
غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت و بالضرور علیل در باطن خود سردی
دریافت خواهد کرد علاج مثل علاج حمی بلغمی کنند **حمی لیفوریا** تپی باشد که در آن
ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود پس اگر از صفرای غلیظ بود بسبب حرارت و برودت
چنین است که طبیعت و روح تمامه برای دفع موذی بباطن میل خواهد کرد و ظاهر بدن

سرد خواہد ماند و در باطن بدن ظاہر است کہ حرارت صورت خواہد بست و اگر از بلغم غلیظ بود
سبب برودت و حرارت چنین خواہد بود کہ طبیعت و روح بسبب آنکہ موذی قوی نیست
من وجہ میل بباطن خواہد نمود پس بالضرور برودت قلیل بر ظاہر بدن ظاہر خواہد شد و
ہرگاہ بخارات ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شدہ بجلد بدن خواہد رسید
پس بباعث برودت جلد بخارات سرد شدہ ظہور برودت بر ظاہر بدن خواہد کرد و
برودت غلبہ خواہد نمود و بسبب عفونت مادہ و میل طبیعت و روح در باطن حرارت
جمع خواہد آمد **علاج** اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند و اگر از بلغم
بود علاج مثل حمی بلغمی **حمی حصبہ و جدری** بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث
امراض اطفال گذشت **حمی غشی** یعنی تپے کہ بیہوشی آرد و او دو نوع است یکی آنکہ
از بلغم خام افتد و این چنان باشد کہ بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد و تپ آرد
و چون تپ آید مادہ حرکت کند و قدرے ازان بقلب و حوالی آن ریزد پس بالضرورت
قوت مقہور شود و غشی افتد و باشد کہ بسبب ضعف فم معدہ غشی رو نماید و تپہاے
بلغمی از ضعف معدہ کمتر خالی باشد علامت آن تہبج روے و دورہ تپ موافق دورہ
تپ بلغمی و دوم آنکہ از صفرا بود و آن چنان باشد کہ صفرا رقیق شود و عفن گردد و
میل بہ سمیت نماید و عند الحرکت مادہ از حرارت تپ قدرے ازان بدل ریزد و غشی
آرد علامت آن آنست کہ بدن روز بروز لاغر شود و تپ موافق غب دائرہ
دورہ کند **علاج** بوقت غشی انچہ در بحث غشی گذشت بعمل آرند بعدہ اگر از بلغم بود انچہ
در حمی بلغمی گذشت بعلاج آن پردازند و اگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی
محرقہ کنند **حمی وبائی** کہ بسبب تعفن و فساد ہوا عارض شود و کسیکہ کثیر الجماع
و ضعیف القوی و واسع المسام و ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد علامت آن
تپ حادہ ظاہر گردد و غشی و خروج مواد ردیہ در قے و کرب و تشنگی و تواتر نفس **علاج** اگر
بدن ممتلی بود تنقیہ بدن کنند و خانہ را از عطریات باردہ مانند گلاب کافور وغیرہ معطر سازند
و تعدیل ہوا نمایند و نوشیدن سرکہ و استعمال مبردات مفید بود **قسم دوم در**
علامات و معالجات اورام و بثور و لذع حیوانات وغیرہ
بدانکہ اورام و بثور زیادتے غیر طبعی است کہ بسبب انصباب مادہ فضلہ متمدد در اعضا

ظاہر شود و بوجہے کہ در فعل ضرر رساند والم پیدا کند و اورام بزرگ پیدا شد و بثورات خورد

فلغموسے ورمے است کہ از مادۂ خون عارض شود **علاج** فصد زنند حضض یکی صندل سرخ گل ارمنے اقاقیا در آب گشنیز سبز سائیدہ ضماد سازند واگر مادہ اواز دفع اعضاے رئیسہ باشد و درد ہم بشدت باشد آنوقت ضماد بر نفس ورم نمایند تا کہ مادہ راسوے اعضاے رئیسہ روع نہ نماید بلکہ چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا مادہ کہ از شدت وجع جذب مے شود آنجا آمدن ندہد ودرع نمودہ باشد و پوشیدہ نماند کہ در زمان ابتدا ادویہ رادع مثل صندلین فوفل گل ارمنے آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند تا کہ مادہ دیگر را آمدن ندہد و نیز مادۂ مستحصلہ را روع نماید و در تزاید با دویہ رادع ادویہ محللہ مرخیہ چون آرد باقلا و خطمی و خبازے و بنفشہ و بابونہ آمیزند تا کہ مادۂ مستحصلہ تحلیل پذیرد و مادۂ دیگر جمع نیاید و در زمانہ انتہا با دویۂ رادع ادویۂ محللہ بالمناصفہ آمیزند برای آنکہ درین وقت با دویۂ رادعہ بسبب نبودن رجوع مادہ سوے محل ورم چندان ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویہ محللہ مثل اکلیل الملک بابونہ تخم کتان حضض سکے استعمال کنند تا مادہ را تحلیل کند واگر مادہ تحلیل نہ پذیرد چیز ہاے پزندہ چون تخم کنوچہ و تخم کتان وانجیر ضماد نمائید تا پختہ شود پس اگر از خود بشگافد فبہا وگر نہ ادویہ منفجرہ یعنی شگافندہ چون سرگین کبوتر وغیرہ بران نہند یا باآہن شگافند و باید کہ در زمانہ ابتدا براے تسکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیدہ شیرۂ عناب در عرق شاہترہ برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند واگر حاجت افتد گل بنفشہ گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیکوفتہ عناب در عرق شاہترہ خیسانیدہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند بروز مسہل اجزاء مسہلہ بیفزائید و بروز تبرید لعاب بہیدانہ شیرۂ تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ اسپغول مسلم پاشیدہ بنوشند و چسپانیدن زلو بر نفس ورم یا قریب آن بسیار نافع اگرچہ زمانہ ابتدا بود **طاعون** ورمیست کہ اکثر در ایام وبا پیدا آید و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا سیاہ یا سبز باشد **علاج** تقویت دل و دماغ کنند وگرد اگرد ورم صندل سرخ حضض سکے در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند و بآب گرم بشویند و بعدہ اگر حاجت فصد بود فصد زنند **سرطان** ورم سوداویست

که از احتراق صفرا یا بلغم که با و قدرے صفرا آمیخته باشد حاصل شود علامتش آنست که چون ظاهر شود مانند باد ام بود یا خورد از و وبعده زیاده شود و مانند پایهای سرطان رگهاے سرخ وسبز گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند ومسهل سودا دهند و در ابتداء برادعات ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود کمیله در روغن کنجد سوخته استعمال کنند **عرق مدنی** بفارسے رشته گویند **علاج** فصد زنند وتنقیه سودا کنند وصبر در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند ونیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی خیسانیده قند سفید آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک ونیم درم وچون رشته سر بر آرد بر قطع اسرب بپیچند تا تمامه برون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود و اگر بگسلد در طول اشگافند تاکه ماده فاسده تمامه بر آید و اگر در ابتدا ظهور رشته پر اسپ قدرے گرفته بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود ان شاء الله العزیز **جذام** علتیست که هیئت اعضا را فاسد سازد و پهن شدن بینی وگرفتن آواز از خاصه اوست **علاج** فصد اکحلین زنند ورگ پس گوش بکشایند وخون وافر گیرند و در خریف و ربیع مسهل قوے بدهند و در هر ماه بطرف تلیین طبیعت و اخراج مواد متوجه باشند بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات رطوبت غریزی احتراز ورزند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و دماغ از الغرغره وسعوط مناسبه پاک نمایند و براے ترطیب وتبرید روغن کدو وشیر زنان وامثال آن در بینی چکانند وبعد از تنقیه مار انجبن وچوب چینی استعمال کنند وحمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت نافع است وعلامت این مرض آنست که سبوس از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید وبعد استفراغ اگر قوی احتمال کنند دادن شوربائے افعے وگوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت یا یک وجب از طرف سر وهمین قدر از طرف پائین دور نمایند بعد از ان همراه شبت وملح پخته بکار برند و افعے زنده را بگیرند و قطع کنند و در سبوچه گلی انداخته و در سبوچه سوراخ کنند و بطریق معروف عرق از ان گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند ووقتیکه عرق خشک شود آن نخود بیمار را نیز دهند باین طریق که روز اول سه ماشه ویک یک ماشه افزوده باشند وشیر بز هر روزه بگیرند وتازه بتازه به مجذوم دهند لیکن بیشتر

سه روزه ندهند بعد سه روز از دادن تخم و شیر را استعمال نمایند **جرب** عبارت است
از بثور خورد که با خارش باشند و آن دو نوع است یکے جرب یابس دوم جرب رطب
علاج اگر از زیادتے خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسهل حسب
ماده دهند و این دوا بر بدن بمالند **صفته** توتیای سبز شش ماشه رال پنج ماشه گندهک هفت
ماشه سیماب شش ماشه شنگرف ۵ ماشه همه را سائیده در روغن زرد که آنرا یکصد و یک مرتبه
در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن مالند **حکه** یعنے خارش **علاج** سرکه و
روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمو کاغذے بروغن چنبیلی آمیخته بمالند **قوبا**
که هندے آنرا داد گویند و آن خشونتے است که با خارش پدید آید **علاج** اگر نو پیدا ست
و در گوشت سرایت نکرده حضض لبر که یا هلیله لبر که سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت
کرده سیر یعنے لهسن را در سرکه سائیده بر وضماد کنند و بعد سه ساعت عضو را
پاک کنند و اگر سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول بمسهل و فصد تنقیه سودا
کنند بعده بر نفس قوبا زلو چسپانند و پس از ان گل سرخ حضض مکی در آب عنب الثعلب
سبز سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود نکند **برص** سفیدی است غلیظ که بر
ظاهر بدن ظهور یابد **علاج** تنقیه بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی
قوفل شیطرج در درد شراب سائیده طلا کنند **بهق ابیض** سفیدے رقیق است
که بر ظاهر بدن پیدا شود **علاج آن** موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکه
سائیده طلا کردن بغایت مفید است **بهق اسود** و آن سیاهے رقیق است که
بر جلد پیدا شود **علاج** اول تنقیه سودا کنند بعده خربق سیاه در سرکه سائیده
طلا سازند **کلف** فرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه
دری خشونت **علاج** پوست انار ترش و پوست ترنج هر دو را در سرکه انگوری سائیده
طلا کنند **صبغ** که کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلے آرد **صفت آن** اندرجو
برنج خام حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست
انار ترش پوست ترنج مغز تخم لیمو کاغذے مساوی الوزن گرفته کوفته
بیخته نگهدارند بوقت شب در سرکه انگورے آمیخته طلا کنند بوقت صبح از آب که
دران برگ نیب جوشانیده باشند بشویند پس صدف مروارید در گلاب سوده طلا کنند

بعد یک دو ساعت بشویند. وزعفران در گلاب سوده طلا کنند و بعد یک ساعت بشویند
لدغ عقرب چونه و نوشادر هر یک یکتوله بآب تر نموده در دست بوجه احسن بمالند
و ببویند که فی الفور نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچٹه نیز مفید است **گزیدن افعی** چرک پنجه
حقه بخورند و تریاق فاروقی بدهند **گزیدن سگ دیوانه** بر زخم شرط زنند و ماده
استفراغ سازند و تا یک مدت زخم را به شدن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه شود
و بانات سلطانی زنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته بخوردن
دهند و چیله در شیر آک تر کرده خشک سازند و هر روز از آن بقدر یک برنج گرفته در برگ
تنبول داشته خورده باشند **سقطه و ضربه** اگر بی ورم و تپ بود گل ارمنی در
سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تپ بود فصد زنند و حجامت مع شرط بکار
برند بعده گل سرخ گل ارمنی زرد چوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند و بر
هر عضو رئیس که افتد تقویت آن مع امالهٔ ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی صبر زرد چوب
در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوب زده چنین کنند
که انبه هلدی میده چوب ساجی کهار در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده ضماد کنند **فائده**
در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر و روغن گاو قی کنانیده معده
را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورند **علاج افیون خورده** تخم ترب
تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده قی کنند تا معده پاک شود پس
حلتیت ۳ ماشه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز پنبه دانه نیمکوفته و عسل خالص در آب
جوشانیده بنوشند که مفید است و جند بیدستر در شهد سفید سوده هم مفید **قسم سوم**
در نسخه های مرکبهٔ مستعملهٔ ضروریه که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده
لیکن نسخه ها در انجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر آنها در کتاب
نیامده الا بر استعمال آنها حاجت می افتد **اطریفل معمولی**
از جناب حکیم محمد اجمل خان صاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع **صفت**
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آمله گلسرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم کشنیز مقشر
ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن بدستور
معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت از دو مثقال

تا شش مثقال **اطریفل کشنیزی** دردسر وچشم وگوش را که از بخارات حادث
شود ببرد وتقویت معده کند وبواسیر را نافع **صفت** پوست هلیله زرد وپوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته
کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بسه چند عسل تیار سازند وبعضی برابر مجموع
ادویه کشنیز میگیرند واگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخهٔ اطریفل صغیر است شربت از
دو مثقال تا شش مثقال وبعد دو ماه استعمال کنند **اطریفل زمانی** جهت قهام
مالیخولیا خصوصاً مراقی نافع وبمداومت او جهت قطع نزله مجرب وقوت او تا دو سال
باقی ماند شربت برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال وعند المداومت از یک
مثقال تا دو مثقال وبجمیع امزجه موافق **صفت** پوست هلیله زرد وپوست هلیله کابلی
هلیله سیاه گل بنفشه محموده هر یک ده مثقال ترید سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک
هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال
صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته بیخته
بروغن چرب نموده عناب صد عدد وسپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش
داده صاف کرده با یک نیم وزن شیرهٔ هلیله مربی ویک وزن عسل کف گرفته
بقوام آرند **انوشدارو ساده** تقویت معده وباه واعضای رئیسه کند
شربت از یک مثقال تا سه مثقال **صفت** گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم
قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار کبابه سه
جوزبوا قرفه زعفران زرنب هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید وعسل
بالمناصفه صد وهشتاد مثقال آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز دارند پس
شسته در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از غربال بیرون کنند وبا قند وعسل
بقوام آرند وادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند **انوشدارو لولوی**
مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک دو مثقال عود خام ابریشم مقرض
طباشیر سادج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال
شیرهٔ آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند **بخور** جهت سقوط کردن
دانه های بواسیر **صفت** گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر تکرار آن عمل آرند

ایضاً دیگر تربد زرنبخ سرخ بلادر اجزاے مساوے گرفتہ اقراص کنند و تخبیر سازند بنادق
البزور براے قرحۂ مجاری بول نافع **صفت** مغز تخم کدوشیرین دو درم مغز تخم خربزہ
شانزدہ درم مغز تخم خیارین پنجدرم بزرالبنج سفید خرفہ مقشر ہر یک دو درم تخم خطمی کتیرا
نشاستہ رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس ہر یک دو درم کوفتہ
بیختہ بنادق سازند **جوارشش شہریاران** برودت جگر و معدہ و قولنج و عسر البول
را نافع **صفت** قرنفل قرفہ دارچینی سلیخہ سنبل الطیب جوزبوا دانہ الاسیچے
خورد مصطگی دانۂ الاسیچے کلان حب بلسان زعفران از ہر یک چہار درم و نیم سقمونیا
شش درم تربد سفید مجوف حب النیل از ہر یک ہشت درم قند سفید بوزن برابر ادویہ کوفتہ
بیختہ بعسل سرشتہ شربت چہار مثقال تا ہفت مثقال با آب گرم دہند **جوارشش**
اترج معدہ را قوت دہد و اشتہای طعام آرد **صفت** پوست اترج خشک سے
درم قرنفل جوزبوا دارفلفل قرفہ قاقلہ خولنجان زنجبیل از ہر یک یکدرم مشک دو دانگ
کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ **جوارشش عود سادہ** عود ہندے پنجدرم
پوست اترج مصطگی از ہر یک یکدرم نبات سفید یک من نبات را القوام آوردہ ادویہ
با آن سرشتہ **جوارشش عود شیرین** عود ہندے دارچینی جوزبوا قرفہ
قاقلۂ صغار قرنفل خولنجان دارفلفل از ہر یک پنجدرم اسارون زعفران از ہر یک دو
درم نبات نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات سہ وزن ادویہ
بدستور معروف جوارشش سازند **جوارشش عود حامض** نافع براے برودت
معدہ کہ ہر گاہ دہن تلخ و تشنگی بود بکار آید **صفت** عود ہندے خام دہ درم
سنبل الطیب قاقلۂ صغار زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویہ مصطگی
طباشیر سفید از ہر یک یکدرم آب سیب ترش پنجاہ مثقال گلاب شصت مثقال
آب لیمو نود مثقال قند سفید عسل خالص از ہر یک ہفتاد مثقال بدستور تیار سازند
شربت از یک مثقال تا دو مثقال **جوارشش انارین** تقویت معدہ کند و
اشتہا آرد **صفت** آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید ہر یک آثار آب
نعناع سبز گلاب ہر یک ہفت درم سنبل الطیب مصطگی ہر یک دو درم دانہ
الاسیچے کلان پوست ترنج ہر یک چہار ماشہ پوست بیرون پستہ یکدرم الائچی خورد

سه ماشه بدستور تیار سازند **جوارش جالینوس** مقوی معده و هاضم طعام و دافع نفخ
و مقوی امعاء و جگر و سیاهی موی نگاه دارد و سودا را نافع و گرده را گرم کند و خلط خام را از مفاصل
دور سازد و روشنی چشم و عقل و باه بیفزاید و ریاح بواسیر را نافع و رنگ صاف کند و فربهی
بدن آرد و محتاج به پرهیز نیست **صفت** سنبل الطیب قرنفل قاقله دارچینی خولنجان
زنجبیل زعفران فلفل سفید دارفلفل قسط بحری سعد عود بلبان حب بلسان حب الآس
اسارون قصب الذریره هر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر هموزن ادویه عسل دو چند
ادویه معجون سازند و بعد هشت روز بعمل آرند هر قدر کهنه شود بهتر **جوارش کمونی**
کمون کرمانی مدبر بریان بست درم فلفل سیاه شش درم بوره ارمنی یکدرم بابونه چندان
عسل مصفی مقوم سرشند شربت از چهار درم تا شش درم بعد یک هفته استعمال کنند
و بعضی هفت درم پودینه باغی درین جوارش زیاده کنند **جوارش مصطگی**
مقوی معده و جگر را نافع و آب رفتن از دهان باز دارد **صفت** مصطگی سه مثقال
کوفته در یکمن قند سفید و سه درم گلاب بقوام آرند و بر روی سنگ که از روغن بادام
چرب نموده باشند بریزند **جوارش ملکی** مقوی باه **صفت** مشک یکنیم دانگ
قاقله کبار هر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل
دارچینی مصطگی عود هندی زعفران از هر یک سه درم اشنه سه مثقال قند و گلاب
هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر
آتش نهند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویه کوفته بیخته بران افشانند و بکفچه
زنند تا نیک سرشته شود شربت یک مثقال **جلنجبین** گل سرخ از سبزی و غیره پاک
کرده خوب بمالند و یک روز بگذارند که رطوبت جذب شود پس برای هر یک من دو من
قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز و هر روز صبح و شام برهم زده باشند
پس در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر عسلی خواهند بجای شکر عسل اندازند *
جلنجبین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید **صفت** گل سیوتی
صد عدد و قند سفید صد درم بدستور معروف ساخته گلاب پاشیده در سایه
نگاه دارند **جلنجبین چاندنی** ورق گل چاندنی صد عدد و قند سفید صد درم بدستور
ساخته گلاب پاشیده در مهتاب دارند **حب بواسیر** رسوت مغز تخم بکاین

مساوی در آب ترب سائیده حب بندند مقدار نخود شربت یک حب صبح و یک شام **حب ہلیلہ** ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ گل سرخ از ہر یک چار ماشہ سنا مکی ہشت ماشہ بدستور معروف حب سازند شربت یکدرم **حب شبیار** مسہل اخلاط ثلثہ وجہت ثقل وجمیع امراض اذن وحمیات کہنہ و اورام طحال و کبد و معدہ نافع **صفت** ایارج فیقرا البت و چار درم ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد ہر یک شش درم گل سرخ چہار درم مصطگی انیسون عصارہ غافث ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ در آب حب بندند و در سایہ خشک کنند شربت از یک تا دو درم پیش از خواب **حب** برائے قبض دائمی کسیکہ از مسہل کراہت کند **صفت** قرنفل ۲ ماشہ بادیان انیسون ہر یک ۳ ماشہ گل بنفشہ ۶ ماشہ پوست ہلیلہ زرد کشمش ہر یک یکتولہ سنا مکی ترنجبین گلقند آفتابی ہر یک دو تولہ بدستور حب بندند جہت اسہال دو تولہ و برائے قبض دائمی ۹ ماشہ **حب سرخ** برائے رمد و تحلیل مواد چشم مفید و اولی آنست کہ در آخر رمد استعمال کنند و در ابتدا نیز فائدہ عظیم می بخشد **صفت** گیرو چہار دام افیون یکدام زنجبیل صمغ عربی ہر یک ربع دام ہمہ را کوفتہ بیختہ اگر ورم باشد بآب کشنیز سبز و برای موادی کہ نازل بطرف چشم شود در آب کوکنار حب بندند بوقت حاجت بر چشم طلا کنند **حب دبہ** توتیای سبز بریان سہاگہ نیم بریان ہر یک یک جزو ہر دو را در آب یا شیر بز حل کردہ بقدر دانہ باجرہ یا بیشتر از ان حب بندند وقت حاجت یک حب یا دو سہ حب در شیر مادر شش بدہند **حب جدوار** تالیف حکیم علوی خان مرحوم کہ قائم مقام افیون است مقوی باہ **صفت** افیون کا فدونی پنج تولہ عشر وزن آن زعفران و خمس وزن آن جدوار کوفتہ درمیان نارجیل با آب آنار پر کردہ در خمیرہ گرفتہ در پانزدہ آثار شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر بجہ سوخت رسد بعد ازان بہمین دستور در روغن گاو بپزند کہ روغن بالای آن برسد تا کہ خمیر سرخ شود بجوشانند پس بر آوردہ خمیر را دور ساختہ پوست سیاہ نارجیل دور کنند و نارجیل را مع اجزا اندود سفی خوب بسائید تا چون مرہم شود و اگر نارجیل علیحدہ اول در ہاون دستہ بکوبند آسان بکوفتن آید بعد ازان این مرہم برای ہر بست

مثقال بسباسه بهمن بادرنجبویه از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر
از هر یک یکنیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزرالبنج بیخ لفاح جوزبوا از هر یک چار دانگ
روغن بلسان نبات از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب
یکجا خوب لبابنید تا نیکو مخلوط شود و بقدر نخود حبها بندند و در ورق نقره پیچیده نگاه دارند شربت
از یک حب تا دو حب **حب الشفا** زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو صبر [illegible]
سه جزو وجمله را کوفته بیخته باد و وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت
مقدار موتهه حب ها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
وجوانی و علل بارده نیکو دواست **حب که آنرا انیڈی می گویند برای زنان**
بسیار مفید است صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکهانه خرما هر یک
نیم آثار مغز چلغوزه مغز اخروت صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاو آثار گل پسته
گل دہاوہ گل سپارے موصلے سفید تج جوزبوا بسباسه تال مکهانه دارچینی مائین خورد
سمندر سوکهه خولنجان ثعلب مصری قرنفل هر کدام نیم پاو میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هر یک ۵ آثار ادویه کوفته بیخته بطور معروف بنڈے سازند **حب** برای ازاله اقسام
تپ **صفت** دارفلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هر یک ۶ ماشه
ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح و یک حب بوقت
شام و یک بوقت ظهر دهند **حب** برای تپ ربع از تجربه جناب حکیم احسن الله خان صاحب
صفت برگ دهتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه پنج عدد کوفته بیخته حبها
برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند **ایضاً** افیون خالص تخم دهتوره هر یک
دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یکدرم زنجبیل گل ارمنی هر یک ربع کم دو ماشه زعفران
یکنیم ماشه شیرخشت هفت ماشه ادویه را کوبند و بیزند و شیرخشت را در آب حل کرده ادویه در آن
بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت تا سه حب همراه آب نیمگرم قبل از نوبت **حلوای**
تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال نبات را در
عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده لعاب از آن زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون شیر حلوا شود پس جوزبوا بسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال میتوان داد ہر پیرہ بادام ۵ دانہ تخم خشخاش ۹ ماشہ مسکہ
ونبات ہر یک دو تولہ بدستور مرتب سازند واگر خواہند یکماشہ زعفران اضافہ کنند
خمیرۂ ابریشم برای تقویت اعضای رئیسہ مجربست **صفت** پیلۂ ابریشم صد مثقال
در عرق بیدمشک وگلاب وآب آہن تاب ونقرہ تاب وطلا تاب از ہر یک چار آثار
بخیسانند وگاوزبان گیلانی گل گاوزبان ہر یک ۲۰ ل گل بنفشہ سنبل الطیب ۶ گل
نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویہ یکدہ ل در عرق گاوزبان عرق بیدمشک ہر یک چار آثار علیحدہ
خیسانیدہ صبح بجوشانند وپس ہر دو نقوع را جمع نمودہ با نبات وقند بقوام آرند
وآب سیب وآب بہی وآب ناشپاتی وآب انار ہر یک ۲ آثار مروارید سودہ ہفت مثقال
ورق طلا یکنیم مثقال ورق نقرہ مرجان از ہر یک ۳ مثقال کہربا کشن خرما ہر یک دو مثقال
زعفران یک مثقال عنبر اشہب یکتولہ بنسلوچن دو مثقال اضافہ کردہ بدستور خمیرہ سازند
خمیرۂ گاوزبان سادہ آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید ہر یک یکمن گلاب
۸ مثقال ہمہ را بجوشانند وکف بردارند وبقوام خمیرہ آرند واگر آب گاوزبان تازہ
بہم نرسد گل گاوزبان را در گلاب تر کردہ باشہ چند قند سفید بقوام آرند **خمیرۂ گاوزبان
عنبری** برگ گاوزبان گل گاوزبان ہر واحد چہار تولہ بادرنجبویہ نیم پاو گلاب عرق
بیدمشک ہر یک نیم آثار مشک عنبر اشہب ورق نقرہ ہر یک ۳ ماشہ قند سفید یک آثار بطریق
معروف تیار سازند **خمیرۂ بنفشہ** گل بنفشہ مصفے یک رطل و ۳ رطل قند سفید کوبیدہ
ہر دو را باہم کف مال کنند ودر وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو مخلوط
شود پس تا ۳ روز در آفتاب گذارند وہر روز کف مال کردہ باشند پس نگاہدارند
شربت تا دہ درم **خمیرۂ صندل** برادۂ صندل ۲۰ مثقال در نیم آثار گلاب
تر کردہ یک شبانہ روز نگاہدارند پس ازان بجوشانند وشیرۂ آن بگیرند وبا یک من قند
خمیرہ سازند **خمیرۂ خشخاش** کوکنار کلان با تخم صدعدد نیمکوب سازند
وبا دو من آب باران بپزند وبپالایند ونیم من قند سفید انداختہ بقوام آرند واگر قوام رقیق
دارند شربت گفتہ شود **دوا** کہ برای ریم بند کردن گوش بعد ازانکہ اخراج بادویہ
دیگر کردہ باشند مفید است **صفت** پوست بیضۂ مرغ خرمہرۂ زند مساوی گرفتہ
ہر دو را سوختہ در گوش مند **دوا** کہ رعاف بند کند **صفت** پوست ہلیلۂ زرد

گل عصفر انار خام برابر سوده با آب سعوط کنند دوای برای سرفه معمول مجرب مؤلف صفت
رب السوس سهاگه حب الآس کاکرا سنگی مساوی الوزن گرفته در کوزهٔ گلی انداخته سرش را
محکم بسته شب در تنور نگاهدارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت قدری ازان
در برگ تنبول داشته بخورند دیاقوذا منع نزلات کند و سرفهٔ خشک را مفید صفت
خشخاش سفید با پوست لبت عدد تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهیدانه
شیرین از هر یک پنجدرم اصل السوس لبت درم بزرقطونا ده درم مجموع را در شش رطل
آب باران تا دو شبانه روز بخیسانند پس بآتش نرم بپزند تا مهرا شود چون آب بنیمه
آید صاف کرده یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دوا المسک حلو حار
نافع است از برای خفقان و فالج و لقوه و کزاز مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک
سازد صفت زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا لبد از هر یک ده درم ابریشم مقرض
شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب ساذج قرنفل قاقله از هر یک پنجدرم اشنه
دارفلفل زنجبیل از هر یک چار درم مشک سه درم عسل یکمن همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند و بدستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوا المسک حامض
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیمدرم گل گاوزبان گل سرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی لبد محرق از هر یک یکدرم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوا مائل به برودت در درجهٔ دوم خشک است و ترکیب احراق لبد آنست
که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزهٔ گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور
نهاده بردارند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برین منوال است دوا المسک معتدل
کافور نیم دانگ عنبر اشهب ربع درم مشک نیمدرم ورق نقره زعفران هر یک یک درم
دارچینی یک مثقال تخم کاهو یکنیم درم لبد ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته
گل گاوزبان گیلاسی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دونیمدرم آمله زرشک
با گلاب بشیره گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید دو چند عسل بیدمشک
گلاب عرق گاوزبان هر یک ۵ ل بطریق معروف تیار سازند دوا الکرکم صغیر
امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقائی را که بسبب

ورم جگر و سپرز بود نفع دہد **صفت** زعفران سلیخه سنبل الطیب ہر یک دو درم مرفتاح
اذخر قسط دارچینی ہر یک یک درم کوفته بیخته یک شبانه روز در شراب انگوری تر کرده روز
دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال **دبید الورد** براے استسقا بسیار
نافع است **صفت** سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط
شیرین غافث تخم کشوث فوه لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان
عود قرنفل ہیل از ہر یک یکدرم گل سرخ مساوی الوزن ادویه عسل سه وزن ادویه
بدستور تیار کنند شربت از یک درم تا دو درم **دواء** جهت اسهال و پیچش کہ ہیچ
دواء نرفته باشد سود دہد **صفت** ہلیله اجواین زیرهٔ سفید ہر یک ہشت درم جدا جدا
بریان کنند و کوفته بیخته ہر روز پنج درم با ماست بخورند **دواء** جهته **پیچش** کہ با خون
بود **صفت** ہلیلهٔ سیاه زنگی بروغن چرب کرده در ظرف آہنی بریان کنند
تا منتفخ شوند پس کوفته بیخته باہم چندان شکر سفید آمیزند و ۶ ماشه ازان با آب سرد
بدہند غذا برنج و ماست سازند **دواء** کرم شکم بیفگند **صفت** برگ نیب بابرنگ
کمیله ہر یک دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته بلیسند **دواء** براے **بواسیر خونی** پوست
بیضهٔ مرغ سوخته سندروس شیطرج ہندی از ہر یک پنج ماشه نوشادر پنج سرخ
کوفته بیخته مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج **دواء** کہ تقویت باه کند
صفت پارچهٔ بافته را کہ باریک باشد ہفت مرتبه در شیر آکه تر ساخته خشک
کنند و ہفت مرتبه در شیر تهوہر کناره دار تر کرده خشک کنند بعده چہل روز در درخت
جامن کاواک کرده پارچهٔ مذکوره را دران دفن کنند پس برآورده بقدر حاجت پاره کرده
در روغن گاو تر نموده حشفه را گذاشته بر قضیب بندند **دواء** براے قوت باه کہ
اکثر بتجربه رسیده **صفت** خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا قرنفل
تخم کونچ مصطگی عاقرقرحا شونیز تال مکهانه بزرالبنج بسباسه مغز پسته مغز بادام ہر یک
چہار ده ماشه شیر گاو دو و نیم آثار پس در شیر گاو خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیده
خسته خرما دور کرده ادویه کوفته بیخته اندرون خرما پر کنند و بالاے آنها رشتهٔ خام بندند
باز در رشتهٔ دوم خرما ہا را مثل ہار منسلک ساخته ہار را در دیگچے کہ دران شیر انداخته
باشند بیاویزند و بجوشانند کہ بخار شیر با ہار خرما رسیده باشد پس چون

شیر خشک شود خرما را برآورده در روغن زرد چہل تولہ بریان کردہ در شہد خالص دہ تولہ اندازند
و ہر روز یک خرما بخورند و بالائش شیر گاو بنوشند دوا ء مبہی دیگر بیضۂ مرغ سیاہ یک عدد
روغن زرد یک بیضہ پر آب پیاز سرخ یک بیضہ پر شہد خالص یک بیضہ پر آب
زردک یک بیضہ پر ہر پنج جزو را آمیختہ نیم گرم کردہ خوردہ باشند تا چہل روز و از
جماع و ترشی و حجرات برہیزند غذا قلیہ نخود و باقلا دوا ء دیگر جہتہ امساک
زعفران یک ماشہ مشک خالص یک سرخ جوزبوا ۲ ماشہ جاوتری ۲ ماشہ عاقرقرحا
یک ماشہ تخم دہاتورہ ۳ ماشہ طباشیر سفید ۳ ماشہ قرنفل ۲ ماشہ افیون مقطر ۱ ماشہ
ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ افیون مقطر داخل کردہ حب ہا مقدار نخود بندند و چہار گھڑی قبل
از مباشرت بخورند دوا ء کہ استحاضہ را مفید است **صفت** تال مکھانہ خرما سوت
مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ نبات ہموزن آمیختہ ہر سحر چار ماشہ تا شش ماشہ
با آب برنج بخورند دوا ء برای تپ ربع **صفت** برگ دہاتورہ سیاہ برگ پان فلفل
سیاہ ہر یک دو نیم عدد باریک ساختہ بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک
شام با آب گرم بدہند دوا ء برای خارش گندہک آنولہ سار شش ماشہ
پارہ ۳ ماشہ نیلہ تھوتھہ یک نیم ماشہ فلفل سیاہ یک ماشہ روغن کنجد چہار دام ہمہ ادویہ را
در ظرف آہن از دستہ آہن خوب مخلوط کردہ بکار برند **ایضاً** دیگر رال مردار سنگ
کمیلہ نیلہ تھوتھہ روغن تلخ ہمہ را آمیختہ در آبیکہ برگ نیب جوشانیدہ باشند یازدہ
بار شستہ بکار برند **روغن بادام تلخ** گرم و خشک در دوم است جہتہ صداع
بارد و درد گوش نافع **صفت** مغز بادام تلخ را مقشر کردہ بکوبند و اندکی نبات
آمیختہ در طبق مسی کردہ بر آتش انگشت گذارند و اندکی آب پاشیدہ گرم کردہ بدست
بیفشارند و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شدہ طرف پائین جمع شود و ہمین طریق
استخراج روغن بادام و پستہ است و طریق دیگر آنکہ مغز بادام مقشر کنند
و آبیکہ دران سبوس گندم تر کردہ باشند بر و پاشند و آنرا بقوت تمام بیفشارند
تا روغن جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را نگہدارند تا آبیکہ درو مخلوط شدہ
بسوزد در روغن حو اصل حو اصل از پر و امعاء پاک کردہ یک عدد در روغن
کنجد با آتش ملائم بجوشانند تا خوب بریان شود روغن را صاف کردہ

در شیشه نگاه دارند و اوسے آنست که گوشت آنرا قیمه کرده و استخوان اکوفته بیندازند و اگر خواهند
باین طریق تیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند
طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی از هر یک دو ماشه قسط بحری قرنفل از هر یک سه ماشه زعفران
نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افزایند و جمله ادویه را مع خفاش و جو اصل در دیگ مسی قلعی دار
کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب دو من بر سرش بریزند و آتش زیر
آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند **روغن برای سبیل نافع** صفت صابون
گجراتی کهنه سه دام نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدرے در روغن سرشف دو پهر حل کرده
در چشم کشند **روغن بیدانجیر** مسهل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت
بیدانجیر پاک و بریان کرده را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرد
باند پس کهها را بجوشانند که روغن صاف بر آید **روغن برای سعفه و دیگر قروح**
سفید صفت کمیله نیم پاؤ در روغن کنجد نیم آثار بسوزند تا کمیله سوخته شود روغن را صاف
کرده بکار برند **روغن معموله برائے اوجاع مفاصل** صفت برگ تمباکو هفت توله
زنجبیل گل بابونه هر یک یک توله برگ کنیر سفید بیست عدد شب در آب گرم تر دارند صبح
روغن کنجد یکپاؤ اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تمباکو معموله که در معالجات تحریر یافت
دران نسخه و درین نسخه فرق است **روغن زرد برائے ضربه و سقطه** صفت دیودار
زرد چوب اصل السوس ؟ مطبخ هر یک ۲ توله در آب شیرین یکصد و بیست توله تر دارند
صباح روغن کنجد چهل توله اضافه کرده بجوشانند تا روغن باند پس دم الاخوین ۲ ماشه سائیده
پاشیده نگاه دارند **سنون برای تقویت اسنان** صفت مصطگی مازو مائین
خورد و کلان هیرا کسیس پوست هلیله کلان پهتکرے بریان نیله تهوتهه بریان پوست بیخ لسری
خشک کوفته بیخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند که آب از دهن برود
سنون مسکن وجع دندان و مقوے آن صفت مصطگی کیس تخم میتهی
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سهاگه بریان سرمه هر یک یکدام فلفل گشنیز بریان
کتهه سفید زیره بریان هر یک دو دام ناگرموتهه چهار دام ادویه کوفته بیخته بر دندان ها
و آب بغرغره نمایند بالایش بیڑه پان خورند **ایضاً سنون** اصل السوس
عاقرقرحا هر یک یک جزو شب گلنار مازو هر یک دو جزو کوفته بیخته سنون سازند

ایضاً سنون جہتہ درد دندان **صفت** مرچ سیاہ بریان یک تولہ پھٹکری بریان یکتولہ نیلہ تھوتہ
بریان سہ ماشہ مغز تخم کرنجوہ بریان چہار عدد گل تمباکو یک عدد کوفتہ بیختہ سنون سازند
سفوف کہ درامر اشتہا حکم اکسیر دارد **صفت** کھار نکچھکنی کھار موسلے کھار برگ پودینہ
کھار برگ کٹائی جملہ کھار را جدا جدا نمک برآوردہ در عطر نانخواہ کہ برابر مجموع باشد لبا نیند
تا یکپاس پس نگہدارند شربت از نیم ماشہ تا دو ماشہ و ترکیب برآوردن کھار آنست کہ ادویہ
مذکورہ را سوختہ خاکستر کنند پس در آب مخلوط کردہ مثل ریتی بچکانند بعدہ چکیدہ را شبانہ نیدہ
آب خشک کنند و نمک کہ حاصل شود بکار برند **ایضاً سفوف ہاضم** نوشادر
نیم آثار فلفل سیاہ یکپاو دانہ الائیچے کلان سہ دام کوفتہ بیختہ در عرق لیموے
کاغذی بیزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاہ یاو آثار سائیدہ آمیختہ سفوف
سازند **سفوف برائے جریان منی** گل ببول پوست ببول صمغ ببول
پھلے ببول برگ ببول ہمہ را خشک کردہ کوفتہ بیختہ ہموزن قند آمیختہ سفوف سازند
وبکار برند خوراک شش ماشہ **سفوف قلعی کشتہ** برائے جریان و سوزاک مفید
صفت ست گلوست سلاجیت دانہ الائیچے خورد پاکھان بید اصل لہوسن تال کھانہ
قلعی کشتہ طباشیر ہر یک یکدام نبات سفید برابر ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند
شربت از ۹ ماشہ تا یک تولہ **سفوف** کہ ہمراہ شیر شتر برائے استسقا بروز ہشتم
استعمال کردہ میشود **صفت** عصارہ غافث گل سرخ غاریقون تربد سفید ہر یک
یکماشہ ریوند چینی سنا رسکے ہلیلہ کابلے ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند
جملہ یک شربت است **سکنجبین سادہ** مدر بول دافع تشنگی تنہا می حارہ را نافع
صفت قند سفید رنگین در دیگ کنند و یک چہار یک آن سرکہ صاف بر
سر آن ریزند و بپزند و بقوام آوردہ یک اوقیہ گلاب بران ریختہ فرو گیرند **شربت
افسنتین** برائے مالیخولیا مراقی و ضعف معدہ بارد و سوء القنیہ **صفت** سنبل الطیب
دو درم تربد سفید غاریقون از ہر یک چہار درم افسنتین رومی دہ درم گل سرخ
بست درم با قند بقوام آرند **شربت اسطوخودوس** اسطوخودوس دہ درم
بسفائج فستقی گاوزبان بادرنجبویہ ہر یک پنج درم ہمہ را در یک رطل آب بجوشانند
تا نصف رسد قند کرر زدہ بقوام آرند شربت تا یک اوقیہ **شربت حب الآس**

حب الآس بکوبند و بجوشانند تا مہرا شود بپالایند و ہر دو جزو آنرا دہ جزو قند سفید اضافہ
کنند و بقوام آرند و اگر قدرے طباشیر سفید سودہ اضافہ کنند بہتر بود **شربت زوفا**
ضیق و سرفہ را نافع **صفت** زوفائے یابس از چوب پاک کردہ نیم رطل در آب
بسیار گرم یک شبانہ روز تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چہار رطل
عسل یک رطل آمیختہ بقوام آرند **شربت عناب** برای سرفہ و درد سینہ
و حلق و غلبۂ خون **صفت** عناب و لاسپستان یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام
آرند **شربت انجبار** مقوئے قوت ماسکہ و حابس خون **صفت** چوب انجبار
مع پوست و بیخ آن دو دقیقہ نیم کوب کردہ یک شبانہ روز در آب گرم تر دارند پس
جوشانیدہ صاف کردہ بیک رطل شکر سفید بقوام آرند **شربت فریاد رس**
برای سرفہ و نزلہ نافع **صفت** گاؤزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب
ہر یک دو تولہ اصل السوس رازیانج تخم خطمی گل سرخ از ہر یک یک تولہ مویز منقی
بست و پنج عدد خشخاش دو تولہ پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور
تیار سازند **شربت انارین** منعنع قے و فواق را باز دارد و معدہ را قوت دہد
صفت انار ترش و شیرین مع شحم باہم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس در آب مذکور
دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیہ اضافہ کردہ بقوام آرند **شربت
انار شیرین** جگر و دل را قوت دہد و تشنگی نبشاند **صفت** آب انار شیرین
مروق گیرند و بجوشانند تا بہ نیمہ آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند اضافہ کردہ بقوام آرند و اگر
شربت انار ترش سازند طریقش ہمین نمط است لیکن قند از آب دو چند باید **شربت
توت** آب توت سیاہ دو رطل بجوشانند تا بنصف رسد با ستہ رطل شکر سفید
بقوام آرند **شربت انگور** بگیرند انگور شیرین و در آب شستہ شیرۂ آن بگیرند و بجوشانند
تا کہ ثلث بماند برابر شیرۂ خام قند سفید آمیختہ کف برداشتہ بقوام آرند **شربت
انگور ترش** بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف دادہ شب در
شبنم نگاہدارند صباح مالیدہ آب آن بفشارند و صاف کردہ با دو چند یا سہ چند قند
سفید بقوام آرند **شربت گاؤزبان** مقوئے دل و رافع خفقان **صفت** آب
گاؤزبان تازہ یکمن گرفتہ با یکمن قند بجوشانند و کف برداشتہ بقوام آرند پس بنسبت

مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند **شربت ورد مکرر** برگ گل سرخ دو نیم رطل گرفته در دوازده
رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند. و گل تازه دو رطل دیگر در وے
افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند و باز گل تازه دیگر یک و نیم رطل دران افگنند
و بجوشانند که باز یکنیم رطل آب بسوزد پس بپالایند. و باز گل تازه یک رطل آمیزند
و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد باز بپالایند و نیم رطل گل تازه دران انداخته مطبوخ
نمایند که یکنیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام
آرند شربت چار اوقیه با سی درم آب سرد برف و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع
صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصهٔ شربت ورد آنست که هر چند بعد او آب سرد نوشند خوب عمل
میکنند تا که در معده باشد و اگر طبع کسے عاصے بود برای آن قدرے سقمونیا مشوی نیز داخل نمایند
و بجهة سبر و دین بجاے قند عسل کنند و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محمودهٔ انطاکی را
در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته گردد پس برآورده
بکار برند **شربت دینار** جهت سدهٔ جگر و ماساریقا نافع و دافع یرقان و حصبه و جدری
و مدر بول و ملین طبع **صفت** ریوند چینی چهار مثقال تخم کشوث پنجدرم گل سرخ
پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته بست مثقال پوست بیخ کاسنی سی درم ریوند
رانیمکوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب بخیسانند و قند سفید دو رطل آمیخته
بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر بار یک ساخته بران پاشند و حل کرده فرود آرند
شربت از ده درم تا پانزده درم **شربت بزوری معتدل** تخم کاسنی تخم
خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو نیم مثقال بیخ بادیان
یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق معروف تیار سازند **شربت**
بزورے حار پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان از هر یک
بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم قند سفید
یکمن و نیم بطور معروف تیار سازند **شربت بزورے بارد** تخم کاسنی تخم
خربزه تخم خیارین هر یک پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیمکوب کرده جوش دهند
در چهار صد مثقال آب تا بنیمه آید صاف کنند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آرند **شربت**
کاکنج جهت قرحهٔ مثانه و سوزاک **صفت** انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پرسیاوشان

بنفشه گاوزبان هر یک پنجدرم خارخسک هفت درم کاکنج ده درم تخم خیار سی درم قند نیم سیر بطریق
معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیه در آب بجوشانند و قند سفید سه چند اضافه
کرده بقوام ارند شربت سنا مسهل اخلاط ثلثه صفت تخم کاسنی نیمکوفته چهار درم گل سرخ
گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنجدرم تخم خیارین نیمکوفته شش درم سنا مکی مصفی بست درم آلو بخارا
پانزده عدد عناب سی دانه سپستان شش دانه ترنجبین خراسانی مصفی یکنیم رطل بطریق معروف
شربت سازند واگر عوض ترنجبین قند کنند رواست وکسی که مبتلا به نفث الدم
باشد آنرا ترنجبین نه بندند زیرا که ترنجبین بالخاصیت مدر دم است **ضماد** برای ضربه
وسقطه از بیاض جناب حکیم محمد واصل خان صاحب مرحوم **صفت** ہالون ہلدی پھوکر مو
تج خراسانی لوده پٹھانی مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در قند سیاه دوچند آمیخته در
آب پخته ضماد کنند **ضماد قرحه آتشک** خرمهره زرد سوخته چهار عدد دنیله تھوتھه بریان
بوزن دو خرمهره کتھه پاپڑیه مردار سنگ پارچه حیض سوخته هر یک چهار ماشه همه را سائیده در
روغن زرد که آنرا البتت ویکمرتبه در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده ضماد نمایند **طلاء**
برای قوت باه خراطین خشک بیر بہٹی لباسه هر یک یکدام کیکڑا ایک عدد
پوست بیج کنیر سفید پاو آثار شیر ماده گاو هفت آثار ادویه را جوکوب نموده سرطان را پارچه
خورد کرده در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جغرات بندند و روغن برآورده نگاه دارند
عند الضرورت بکار برند **طلاء دیگر** سنکھیا ۲ توله شوره قلمی چھٹانک روغن کنجد پاو آثار
در ظرف آهنی نهاده بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را برآورده در پیاله چینی در شبنم
نگاه دارند که روغن شود پس بکار برند **طلاء دیگر** سنبل سفید سنبل سیاه سنبل
سرخ سنبل زرد بیر بہٹی هر یک یک توله خس سه دام عاقرقرحا شش ماشه همه را
جوکوب کرده روغن کشند **عرق پان** جهت درد معده و قولنج ریحی وغیره اوجاع
که از باد باشند **صفت** گل سرخ گاوزبان پودینه برگ تنبول از
هر یک پاو آثار نانخواه سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الائیچی خورد هر یک
نیم پاو گلاب چهار شیشه بیدمشک دو شیشه آب باران دو شیشه شب ادویه را
ترکرده صباح هفت هشت آثار عرق بکشند **عرق پان**
دیگر مقوی باه و رنگ رخسار را سرخ کند **صفت**

پان یکصد و بست درم دار چینی قسم اول ستے درم بہمن سفید بست درم دانہ ہیل جوزبوا
تودری ہر یک دوازدہ درم آب باران بست آثار دہ آثار عرق بکشند **قرص کاکنج**
برای قرحہ مجاری بول **صفت** مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس
نشاستہ صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس ہر یک دہ درم افیون یک درم باب
اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال **قرص غافث** برای حمیات
مرکبہ دلثقہ نفع دہد مزاج کبد را سود مند **صفت** عصارہ غافث سے درم گل سرخ
شصت درم طباشیر سفید چہل درم کوفتہ بیختہ بدستور اقراص سازند شربت دو درم
قرص طباشیر جہتہ حمیات حادہ و محرقہ و تسکین عطش **صفت** زرشک
طباشیر سفید گل سرخ از ہر یک یکنیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاہو تخم
خرفہ صندل سفید از ہر یک نصف درم کافور نصف دانگ جمیع را کوفتہ بیختہ بلعاب
اسبغول سرشتہ اقراص سازند **قرص طباشیر کافوری** تپ دق
را نافع **صفت** طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم
کاہو تخم خرفہ از ہر یک یک مثقال کافور یک دانگ کوفتہ بیختہ بلعاب اسبغول
اقراص سازند **فائدہ** پوشیدہ نماند کہ قبل از ستہ ہفتہ استعمال اقراص
در حمیات لنازند چنانچہ صاحب شفاء الاسقام نوشتہ ولا تقرب الاقراص فی
شئی من الحمیات العفنیۃ حتی یبلغ المرض عشرین یوما و بدانند کہ حمی محرقہ و غب خالص و
مطبقہ ازین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و امثال آنہا در چنین
تپہا کہ بتقلیل المدت زائل میشوند مید ہند پس تشریب آنہا در ابتداء غب و غیرہ مجوز
است لیکن اگر اینجا انتظار نضج مادہ کنند و بعد استفراغ دہند احوط است چنانچہ صاحب
ذخیرہ گوید و سبی کہ در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شد نہ باعتبار آنست کہ
صور فرصیہ را اثر نیست بلکہ باعتبار اجزاء اوست کہ کارش ادرار و تحلیل قوتیست یا
تبرید شدید و استعمال چنین چیزہا تا کہ نضج در مادہ راہ نیابد و تنقیہ کردہ نشود نفع نمی دہد
بلکہ ضرر دارد پس سفوف و جز آن ہر چہ مرکب ازین اجزاء باشد و سبی نیز منہی عنہ
است تا بعضی مدت اندکو رفافہم **کحل الجواہر** بصر را تقویت دہد و تیز گرداند **صفت**
سرمہ اصفہانی ہفت درم مارقشیشا پنجدرم اقلیمیا طلا دوازدہ درم مروارید ناسفتہ

سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم صلایه کرده در چشم کشند **کحل** برای حول
معمول این دودمان **صفت** دخان سندروس با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم کشند
وطریق گرفتن دخان سندروس آنست که سندروس را سائیده بر خرقه پراگنده
نموده فتیله ساخته با روغن گل یا روغن کنجد در چشم کشند و بالای آن ظرفی نحاسی بدارند
تا دخان جمع آید بکار برند و دخان کنند رجهة ابتداء نزول نیز معمول این دودمانست **کحل**
برای دفع ظلمت بصر و خیالات و ابتداء نزول الماء معمول مؤلف **صفت** سرمه شش
درم خسته خرما سوخته یک درم سادج نیم درم نشاسته دو درم صلایه کرده در چشم کشند **کحل**
برای دفع گل چشم **صفت** گل کنجد چهار صد عدد سکالے گل چنبیلے چهار صد عدد فلفل گرد
چهار صد و عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند گهیره
بهنگرے رسوت هر یک دو ماشه افیون یک سرخ در ظرف گلی در آب خوب مخلوط نموده
در چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را برهم زده باشند که آب برود **لخلخه**
عطر صندل گلاب سرکه انگوری روغن گل آب گشنیز سبز آب کاهو سبز و اگر تبرید
زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدستور معروف بعمل آرند **معجون** برای
صرع **صفت** زنجبیل دار فلفل عاقر قرحا وج ترکی قسط شونیز از هر یک ده درم
جنطیانا زراوند ورق سداب جند بیدستر شیطرج خردل عسل بلادر از هر یک پنج درم روغن جوز
بست درم عسل مصفی دو چند ادویه بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال
وطریق استخراج عسل بلادر آنست که سر بلادر را قطع نمایند و با دستپناه بسیار گرم
بیفشارند که عسل او جدا شود **معجون کلکلانج بارد** ماذریون مدبر غاریقون پوست
هلیله زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم
کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیار شنبر
فانیذ سنجری از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوس خیار شنبر را صاف کرده با
فانیذ بقوام آورده داروهای دیگر کوفته بیخته سرشند شربت از دو درم تا چهار درم
معجون کلکلانج حار ماذریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم
ابرسا سه درم ریوند چینی عصارهٔ غافث سنبل الطیب افتیمون از هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم وطریق مدبر کردن ماذریون

مثل کمون است که در سرکه تر کنند یک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب
کرده بکار برند **معجون فلاسفه** اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد
پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت
نماید و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق **صفت** زنجبیل فلفل دار فلفل دار چینی
آمله مقشر پوست بلیله شیطرج هندی زراوند دحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ
بابونه بال چهڑ از هر یک دو درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو وزن
یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند **معجون سپاری پاک** سپاری
پاو آثار خرما نیم پاو مجیٹھ نیم پاو در ده آثار شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهوه گردد
همه را خوب سائیده نگاه دارند و گوند برشته پاو آثار آرد مونگ نیم پاو نشاسته برشته پاو آثار
مغز بادام برشته نیم آثار علیحده نگاه دارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام
نمایند و نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد
از آن این ادویه گوکهرو نیم آثار ثعلب مصری دار چینی قرنفل الایچی خورد زنجبیل از هر یک
چهار دام جوز بوا بسباسه هر یک یک توله چنیا گوند پاو آثار گل پسته گل سپاری یک یک دام
نارجیل پاو آثار چهال کچنال چهال کیکر چهال سنگهاڑے چهال مولسری از هر یک شش ماشه
کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند و زعفران ۴ توله مشک شش ماشه سائیده تیار سازند
خوراک دو دام صبح و دو دام شام **مربے هلیله** مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کند
و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربے را تمام سال بخورند و از حموضات پرهیزند موها سفید
نشوند و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند نفعش از آنکه از هلیله خشک سازند اغلب بود
و طریق ساختن اینست که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سبز
نهند و آب آنقدر بیندازند که آنها بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز
بگذارند و در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند پس هلیله ها برون آرند و نرم بشویند تا پوست
جدا نشود بعده در دیگ نهند و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف جو مقشر نیز
ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شوند پس برون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند
بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نگردد پس هر هلیله را بامکنهٔ مختلفه بکوبچه بزنند پس در ظرف
نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد و بست روز بگذارند و بعد هر هفته

عسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند هلیله را چند جوشش خفیف باید داد و بعده نشف کرده عسل بقدر
مذکور اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجاے عسل قند کنند قلیل الحرارت باشد
و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع عفوصت و بعده طبخ
میدهند و ترتیب مربی آمله هم برین نمط است **مرهم زرد** بیروزه پاؤ دام زرد چوب نیم دام
روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند **مرهم آهک** برای سوختگی از آتش **صفت**
آهک آب ندیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه ازان با دو اوقیه
موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند **مرهم سیاه** هر نوع
دمل را پخته گرداند و چرک دور کرده به سازد **صفت** روغن کنجد دو نیم دام سفیده یکدام
اول سفیده را خوب باریک صلایه کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالاے آتش
گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب درخت نیب بجنبانند و وقتیکه بقوام آید از روی
آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یک قطره ازو به چوب گرفته در
آب اندازند بسته گردد **یاقوتی** مقوی اعضاء رئیسه و باه و مزیل توحش و ملال و دافع
مالیخولیاے مراقی **صفت** یاقوت رمانی پنج مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کهربا هریک
هفت مثقال لاجورد مغسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هریک دو نیم مثقال صندل سفید
بگلاب سوده ده مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشهب مشک هریک دو نیم مثقال گاوزبان
گیلانی مصطگی خرفه تخم فرنجمشک هریک هفت مثقال ریوند چینی چهار مثقال تخم
بادرنجبویه قرفه طباشیر نارمشک قاقله سنبل الطیب ساذج هریک سه و نیم مثقال تخم خیار تخم
کاهو مغز تخم کدو شیرین هریک هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال شربت بهی یک آثار
آب انار نیم آثار عرق بید مشک گلاب هریک یک شیشه نبات یک آثار شهد سفید پنج آثار
بدستور معجون سازند **یاقوتی معتدل** یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته
عنبر اشهب صندلین مصطگی پوست بیرون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هریک یک توله
مشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا ورق نقره بسباسه قرفه هریک دو توله
کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دوازده دام عسل خالص بیست دام بدستور معروف
تیار سازند **فائده** در ترکیب ماء الهندبا وغیره که باستعمال آنها اکثر حاجت مے افتد
ماء الهندبا بار تفتیح شده نماید و به تپ هاے دموی و صفراوی نافع و هرگاه شربت بزوری

وشربت دینار و سند و رنضج قوی گردد **طریق اخذ ماء الهندباء** برگ کاسنی سبز بگیرند و
بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار صاف گردد چرا که شستن آنها روا نیست که کاسنی مرکب
است از جوهر لطیف قلیل الحرارت و او بشستن زائل مے شود پس باید که بعد پاک کردن
از جامه در صلایه بکوبند و آب آن بفشارند و در ظرف مسے قلعی دار انداخته بر آتش خفیف
گذارند و کف بر دارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرود آرند و در کرباس دو تهه
انداخته بپالایند و با شربت مناسبه بکار برند و هرگاه حرارت قوے بود آب از کاسنی افشرده
در پیاله چینی انداخته شب نگاهدارند که اجزاء رقیقه از اجزاء غلیظه تمیز گردد پس رقیق آنرا صاف
کرده بنوشند و از هفت توله شروع کنند و تا بیک رطل یک یک توله افزایند و
اگر طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بیفزاید بعده یک یک توله بکاهد **ماء الهندباء
یابس** که عبارت از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد
از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده مے بخشد و طریقش آنست که چهار توله تخم کاسنی
گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعده در صافی که چهار طرف آن
بچهار چوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل رینی بچکانند بعد ازان صاف کرده با شربت
و قرص مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر است لیکن
گاهی در بعض امزجه کمی و زیادتے نموده مے آید چنانچه در اطفال از دو سه توله ابتدا می کنند و
دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز برائے طبیب است
ماء عنب الثعلب جهة حمیات مرکبه و اورام نافع و طریقش همانست که در هندبا
سبز گذشت لیکن احتیاط دانند که عنب الثعلب سیاه نبود که آن مورث جنون است
ماء شاهتره مروق جهة پتهاسے دموے با شربت عناب وغیره و جهة حمیات
سوداوے و جرب با سفوف لاجورد وغیره و جهة تفتیح سدد و تصفیه خون با سکنجبین و شربت
بزوری بدهند و هرگاه تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر با و ممزوج کنند
ماء ر[illegible] مروق جهة اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم سپستان
اسهال صفرا کنند و پوشیده نماند که انار شیرین مستحیل بصفرا مے شود **ماء البطیخ الهندی**
جهت حمیے دق و تپهاسے گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع بمقدار قلیل
کنند و هر روز بیفزایند اگر حاجت افتد بشربت و قرص مناسب با و استعمال کنند

وبدانکه بعضی گفته اند که متخیل بصفر اشل آب کدو می شود ماء الگلوی برای حمیات مرکبه ومزمنه کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آنرا از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف گلی انداخته آب خالص برروی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اند کی افشرده آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند و پوشیده نماند که مزاج گلوی مرکب القوی ست والله اعلم بالصواب

تمت

قطعهٔ تاریخ از مؤلف به تخرجهٔ لفظ بها که هشت عدد دارد

چو از عنایت والطاف خالق اکبر	با ختتام رسید این کتاب خوش انشا
برای سال دلم قول سی بها آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعهٔ تاریخ آغاز کتاب از نتایج افکار عمدهٔ روسای روزگار سلالهٔ عقلای دهر ناپایدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتهه صاحب تخلص باکبر خلف الصدق دیوان دینا ناتهه صاحب سرگباشی مدار المهام و دیوان کل مهاراج رنجیت سنگه بهادر سرگباشی والی لاهور

کتابی بهتر از قانون بجی پورکرد چون تصنیف	سلیم عالم طب با شفا گردید تمثالش
چو سال ابتدا پرسیدم از شیخ الرئیس آمد	ارسطو حاوی از طب نسخه کرد ایجاد شد سالش

سنه ۱۲۷۸ هجری

ایضاً قطعهٔ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار دیوان صاحب موصوف رئیس لاهور

سلیم خان چو مرتب کتاب طب فرمود	برای فرحت دل نسخهٔ شفا آمد
سوال سال چو عطار کرد از من زار	دوای درد مریض از مطب ندا آمد

سنه ۱۲۷۹ هجری

قطعهٔ تاریخ اختتام از نتایج افکار میر قادر علی مدرس دوم مدرسهٔ جی پور متخلص چراغ

چون براے صحت اقسام اسقام انام	کرد تالیف کتاب طب طبیبی باوفا
از پئے سالش صدای راحت افزای چراغ	دافع جملہ مرضہا آمد از دار الشفا

۱۲۷۹ سنہ ہجری

قطعۂ تاریخ از نتائج افکار سلیم الطبع بلند خیال فاضل باکمال مولوے سلیم الدین صاحب متخلص بہ تسلیم ملازم سررشتۂ فوجداری راج سوائی جی پور

چون پرخرد حکیم محمد سلیم خان	تالیف کرد تازہ کتابے درین زمان
در فن طب کہ خود گل خود روے خاک اوست	مانند آن گیاہ کہ روید بہر کران
حاویست این کتاب بہر جزو کل طب	ہم علمے است وہم عملے مندرج دران
تکلیف داد بندۂ تسلیم خستہ را	از بہر آنکہ سال تمامش کنم بیان
من دیدمش بہ نسخۂ افکار کاملش	زین راہ سر بجیب فرو بردہ ناگہان
گفتم بہ بیہ مصرع تاریخ ختم او	افکار باکمال محمد سلیم خان

۱۲۷۹ سنہ ہجرے

قطعۂ تاریخ آغاز کتاب از نتیجۂ فکر رسائے عالم متورع واقف فقہ و اصول ماہر علم معقول مولوی یار محمد خان صاحب ساکن رامپور متخلص بامی

چون محمد سلیم خان سلیم ؛	شیخ وقت و رئیس کل حکما ؛
نام جوے حکیم واصل خان ؛	اجمل عصر و اکمل الکملا ؛
کرد تالیف نسخۂ در طب ؛	ہوش افزای جملۂ عقلا ؛
پئے تاریخ آن چو یک لحظہ ؛	فکر خوش کرد خادم طلبا ؛
ملہم غیب گفت کاے امی	سن انشا حذاقت حکما ؛

۱۲۷۸ سنہ ہجرے

قطعۂ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار سرآمد فارسی دانان ایران سلطان الشعراء ہندوستان اعنی نجم الدولہ دبیر الملک اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ المشہور میرزا نوشہ دہلوی متخلص باسد و غالب

سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان — حکیم حاذق ودانا ہے وہ لطیف کلام
تمام دہر مین اوسکے مطب کا چرچا ہے — کسیکو یاد بہی لقمان کا نہین ہے نام
اوسے فضائل علم وہنر کی افزایش — ہوئی ہے مبدع عالم سے اسقدر انعام
کہ بحث علم مین اطفال ابجدی اوسکے — ہزار بار فلاطون کو دے چکے الزام
عجیب نسخہ نادر لکہا ہے ایک اوسنے — کہ جسمین حکمت وطب ہی کی مسئلہ ہین تمام
نہین کتاب ہے ایک منبع نکات بدیع — نہین کتاب ہی ایک معدن جواہر کام
کل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجہے — کمال فکر مین دیکہا خرد نے بے آرام
کہا یہ جلد کہ تو اسمین سوچتا کیا ہے — لکہا ہے نسخہ تحفہ یہی ہے سال تمام

سنہ ۱۲۷۹ ہجری

خاتم الطبع

الحمد للہ والمنت کہ نسخہ تکشیف حکمت تالیف شیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت درتداوی مرضیٰ و علاج امراض و ازالت علل وشفاء اسقام حکم کبریت احمر دارد و حکیم صاحب موصوف نسخ مجربہ خاندان عالی خویش دران افزوده داد جودت ذہن وسلاست طبع واصابت رای وتجویز ادویہ وتشخیص امراض داده تفوق رتبت وعلاے منزلت برعالمیان وانمود در لکہنو ماہ مارچ سنہ ۱۸۶۹ع درمطبع نورحدیقہ تمثال گلدستہ ریاض کرم وافضال عالی قدر ستوده خصال مشتری طلعت زہره تمثال منشی نول کشور باتمکین واقبال بشفای طبع مزیل مرض منتظران شائقان گردیده فیض

قطعہ تاریخ طبع از خلاصۂ خاندان مصطفوی نقاوۂ دودمان مرتضوی عالی طبیعت صاحب ذہن رسا منشی سید محمد حسین صاحب صانہ اللہ عن الشرور شاگرد ارسطوی زمان لقمان دوران حکیم سید محمد اسحاق رئیس قصبۂ موہان سلمہ الرحمان

کتاب عجائب محمد حسین — مکرر شده طبع بازیب وزینت
بتاریخ چون غور کردم بسے — برآمد سن او ز تکشیف حکمت

سنہ ۱۲۸۶ ہجری